

صد ها ایراد بر : تفاسیر کلاسیک

از : جمال گنجه ای

شناسنامه کتاب

نام کتاب : صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک

نام مولف : مهندس جمال گنجه ای

تاریخ انتشار در فضای مجازی : زمستان ۹۳

www.tafsir.jamal-ganjei.com

jamalganjei@gmail.com

الحمد لله رب العالمين

فهرست

ورود به مطلب

۱

قرآن کار خداست و حق مطلق و پایا و مانا است ، اما هر تفسیری از قرآن کار بشر است و بشر هم رو به تکامل دائمی است و لذا هیچ تفسیری مطلق و غیر قابل خدشه و مقدس نیست .

خاتم الانبیاء داریم ، اما خاتم المفسرین نه !

لذا ، ایراد گرفتن از تفاسیر ذره ای اشکال ندارد و مانند ایراد گرفتن بر رساله های علمی در هر باب علمی دیگر است .

بنابراین ذکر برخی ایرادات تفاسیر — که البته نزد این نگارنده بسیار محترم اند — نه تنها اشکالی ندارد بلکه کار بسیار مفیدی است و سبب پیشرفت علم تفسیر قرآن میگردد .

اما ، از میان تفاسیر کلاسیک ، بهترین آنها المیزان است ، و لذا در این کتاب که جلد اول از این سری کتابها است ، به المیزان می پردازیم .

۲

در باره المیزان

المیزان ، بطور کلی ، بر تمام تفاسیر قبل از خویش ، چنان برتری واضحی دارد که قابل انکار نیست .

المیزان بخصوص از لحاظ اقبال عمومی بی بدیل است ، این «اقبال عمومی» را در دو محور میتوان به وضوح دید :

- ۱ — تقریباً تمام تفسیرهای شیعی متاخر بر المیزان از آن تاثیر پذیرفته اند ،
- ۲ — مطالعه المیزان از دایره «قرآن پژوهان» فرا تر رفته و دقت و مطالعه برخی از آماطورها را نیز به خویش جلب کرده است ، به عبارت دیگر بهتر است بگوئیم پس از المیزان — نسبت به قبل از آن — «تفسیرخوان» زیادتر شده است .

مشخصه خوبِ دیگرِ میزان این است که در اغلب مواضعی که مفسران سابق اختلاف پیدا کرده اند به ذکر موارد اختلاف می پردازد و هریک را بسته به نظر خویش نقد میکند ، و این ، خواننده امروزی را بی نیاز میکند از اینکه به کار طاقت فرسای مراجعه به همه آنها بپردازد .

مشخصه خوبِ دیگرِ میزان این است که اطلاعات جنبی زیادی به خواننده میدهد ، که گرچه اکثراً «تفسیری» نیست ، اما از لحاظ «اطلاعات عمومی» خوب است .

از جمله موارد انتقادی وارد بر میزان این است که در جاهای کلیدیِ فکری (مثلاً بحث های مربوط به قضا و قدر و اراده الهی و طرز جریان آن و سایر موضوعات مربوط به آفرینش و از این نوع مطالب) به شدت رنگ فلسفی (آنها) از نوع ملاصدرائی و روایتی دارد ، و در اغلب مواضع به همین علت از روح بیان قرآنی دور میشود .

از دیگر موارد این است که روشی برای درک چکیده مطالب سوره (و به تعبیر خودِ میزان «غرض سوره») ندارد و اغلب در تشخیص «غرض» مذکور دچار خطای فاحش شده است ، و در جاهائی هم که از این لحاظ مصاب است چون روشی برای کشفِ باصلاحِ خویش «غرض سوره» معرفی ننموده ، آن اصابت های انگشت شمار تصادفی ارزیابی میشود .

از دیگر نقائص میزان این است که در جاهائی به ضرب و زور فلسفه ملاصدرائی و یا روایات سعی میکند یک جوری مطلب مورد تفسیر را به اصطلاح امروز بگذراند ، و در جاهائی هم اصلاً متعرض موضوعی نمیشود که جای پرداختن به آن را دارد ، و مطلب را بدون توضیح میگذارد .

کسی که میزان را میخواند در مواردِ نه چندان معدودی متوجه عدم پیوستگی و پرش های دائمی مطالب میشود ، مقداری فلسفه ملاصدرائی و مقداری روایات و مقداری اطلاعات عمومی دریافت میکند ولی و بالاخره به فهم قرآنی مقنعی دست نمی یابد .

خود اسم المیزان هم یک ادعای بزرگ به نظر می‌آید ، به این معنی که این کتاب در باب تفسیر قرآن ملاک و معیار است . . . البته این هم گفتنی است که المیزان در مقدمه ای که به قلم مولفش دارد می‌خواهد این موضوع را القاء کند که منظور از این نام ، روشی است که آن را برای تفسیر قرآن پیشنهاد میکند و آنهم روشی است که به «تفسیر قرآن با قرآن» مشهور شده ، اما ، واقعیت این است که موارد عدول از این توصیه آنقدر فراوان است که نمیتوان مدعی بود که روش تفسیر در تفسیر مذکور همان است که مدعی آن است .

۳

در باره مرحوم علامه طباطبائی

مرحوم علامه دارای شخصیتی قوی بود . شجاع و دارای درجه بالائی از چیزی که آن را اعتماد به نفس می نامند . اهل فکر و دقت و نظر . اهل احساس مسئولیت و خطر پذیری . اهل ذکر و عبادت . اهل ابتکار و نوآوری . اهل فلسفه ملاصدرائی و عرفانی از نوع قاضی طباطبائی (با منشاء « ابن عربی » که « فصوص الحکم » و « فتوحات مکیه » او مشهور و مورد تدریس آن مرحوم - یعنی قاضی طباطبائی - نیز بوده است)

المیزان را - حدوداً - در ربع دوم قرن بیستم شروع کرد و این زمانی بود که معارف بلند دینی آنقدر آلوده و محصور در خرافات بود که در مقابل گوشه کنایه ها و ایرادات تاب مقاومت نداشت و دفاع اکثریت روحانیت آن روزها - اکثراً - از طریق تکفیر منتقدان و فرار از میدان اقناع آنان و قبول انزوا و تن دادن به تقلیل روزافزون دایره حضور و اثرشان بود .

منظور مرحوم علامه از شروع به المیزان این بود که به دست روحانیون آن روزها نوعی مهمات فکری برای دفاع از وجود و حیثیت شان بدهد ولی درک عمومی منظورین در حدی نبود که این را درک کنند و نه تنها او را تحویل

نگرفتند بلکه به تنها کاری که بلد بودند پرداختند و نزدیک بود او را هم مورد تکفیر قرار دهند! نتیجه این شد که مرحوم علامه تا مدتی طولانی تدریس و تقریرات المیزان را در خفا و در منزل کار میکرد.

نتیجه این تلاش تربیت شاگردانی نظیر مرحوم مطهری و منتظری و برخی دیگر از بلند پایگان روحانیت و نیز عده ای از روشنفکران آن زمان - از جمله دکتر سید حسین نصر - بود.

کم کم مساعی او توفیق یافت، و آیه الله بروجردی از او حمایت کرد و به این ترتیب مقداری از حملات و خطرات دور شد و شاگردان و طرفداران هم به تبلیغ و ترویج پرداختند و حکومت هم که در آن روزها درگیر اوج موفقیت فلسفه های الحادی و مارکسیستی بود مانع نشد و نتیجه این شد که آن اوضاع ربع اول قرن بیستمی تا حدودی فرق کرد و در ربع دوم شرایط بطور محسوسی تغییر نمود.

البته خطاست اگر این تغییر وضع را فقط به مساعی آن مرحوم و شاگردانش مربوط کنیم، و نقش مهم و تاثیر گذار اشخاص موثری مانند مرحوم آیه الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و دکتر شریعتی و مبارزانی که به مبارزه مسلحانه پرداخته بودند را نادیده بگیریم، اما بحث فعلی ما مربوط به آن مرحوم است که در دوره نامساعدی شروع به کاری ریشه ای کرد و البته موفقیت های مهمی نیز داشت.

مرحوم علامه قبل از اینکه مفسر قرآن باشد فیلسوف ملاصدرائی و عارف از نوع قاضی طباطبائی و البته یک روحانی برجسته شیعه بود و لذاست که رنگ فلسفه ملاصدرائی و احادیث و روایات را در المیزان بسیار غلیظ می بینیم. المیزان در دوره غلظتِ ظلمات اخباریگری شروع شد، و هرچه باشد توانست تاثیری بر کمرنگ کردن آن بگذارد.

پیرامون شخصیت آن مرحوم افسانه هایی نیز شکل گرفته که در محدوده «محال عقلی و نقلی» قرار میگیرد و ما قصد نداریم به آنها بپردازیم اما ناگزیر از ذکر این نکته ایم که همین هم نشانی از عظمت او دارد که چون عوام (گرچه

ملبّس) نتوانستند درک کنند ره افسانه زدند و سپس یک کلاغ چهل کلاغ هم شد و طوری شد که حتی رگه هایی از آن را امروز در «ویکی پدیا» هم می بینیم !

۴

در باره تفسیر «سخن نو»

توصیف ما از تفسیر خودمان یکی از کارهای مشکلی است که ضمنا چاره ای هم از انجام آن نداریم ، ولی ، در عین لزوم پرداختن به این کار ، دست و بالمان هم باز نیست ، زیرا اگر تمجیدی کنیم حمل بر خودستائی میشود و اگر هم انتقادی نکنیم حمل بر لاپوشانی میشود ، لذا بهتر این است که فقط توصیف کنیم ، توصیفی که کسی نمیتواند انکار کند زیرا تماما در سایت و در مقابل چشمان تیزبین منتقدان موجود است .

مشخصات این تفسیر که آن را از واقع گرائی «سخن نو» نامیده ایم به قرار زیر است:

۱ - به ترتیب نزول است ، و این ، بیش از پنجاه درصد به فهم مطلب کمک میکند.

۲ - سوره های داری حجمی بیش از چند سطر به پاراگراف هایی تقطیع شده که آیات درون آنها در داخل خویش وحدت موضوعی دارند و این نیز به فهم مطلب کمک شایانی میکند .

۳ - در هر پاراگراف چکیده محتوای کل سوره (که آن را «درس» نامیدیم) ذکر شده ، و روش استخراج آن در مقدمه اول جلد ۱ آموزش داده شده و در سایت هست ، همچنین مبانی استدلالی آن نیز در همانجا مذکور است .

همچنین در هر پاراگراف چکیده محتوای پاراگراف (که آن را «درب» نامیده ایم) ذکر شده و روش استخراجش نیز در همانجا هست .

۴ - در هر پاراگراف «خلاصه تفسیر پاراگراف» را (که همان درب پاراگراف باشد) تکرار کرده ایم .

۵ - در هر پاراگراف «خلاصه تفسیر همه پاراگراف های پیشین» را ذکر کرده ایم و پس از آن خلاصه تفسیر همان پاراگراف را آورده ایم که این مجموعه کمک زیادی به خواننده میکند که در حال و هوای موضوع پاراگراف قرار گیرد .

۶ - سپس در بخش سوالات به پرسش هایی پرداخته ایم که خواننده معمولا میتواند جواب آنها را پیدا کند و منظور از این قسمت این است که خواننده یک ورزش ذهنی کند و بسیاری از مطالب را خودش بفهمد و ما را از بیانی که لزوما به قطور شدن تفسیر منجر میشود معاف نماید .

۷ - در جاهائی هم که تشخیص نیاز داده ایم بعضی از سوالات را راسا توضیح داده ایم .

۸ - در پایان پاراگراف مطالب آن پاراگراف را جمع بندی کرده ایم ، و طرز کار در این مرحله اینطور است که ترجمه فارسی متن آیات را با اِعمالِ «کلید های تفسیری» (مشخص کردن مطالب فرعی از اصلی ، نشان دادن محل های واگذاری به مخاطب ، نشان دادن محل های تغییر مخاطب (یا اصطلاحا «التفات»)) ، و سایر کلید های تفسیری^۱ تکمیل نموده ایم .

۹ - در پایان تفسیر هر سوره نیز بخشی تحت عنوان «نگاه کلان» قرار داده ایم که سوره را از لحاظ های مختلف با یک نوع نگاه « بطور کلی» مورد مطالعه قرار میدهد.

(که در مقدمه جلد ۱ - ر.ک. سایت - توضیح داده ایم)^۱

۵

«ایراد»هایی که ما در این کتاب به زعم خویش بر المیزان وارد دانسته ایم در صورتی صحیح است که اصول روش تفسیری ما صحیح باشد و بالطبع تشخیص این فقره بر عهده خواننده و ناقد است .

۶

واضح است که علم تفسیر قرآن روند رو به تکامل خواهد داشت و در آینده شاهد ظهور مفسرانی خواهیم بود که اصول روش شان کامل تر و جامع تر باشد و چه بسا آنها هم «صدها ایراد» بر «سخن نو»ی ما بگیرند ، و ما نه تنها نگران چنین پدیده ای نیستیم بلکه از آن استقبال هم میکنیم .

۷

ایراد هایی که در این کتاب بر المیزان وارد دانسته ایم در محورهای ذیل است :

- ۷/۱ - خطاهای حاصل از بی توجهی به : ترتیب نزول
- ۷/۲ - خطاهای حاصل از بی توجهی به : تشخیص مطالب فرعی از اصلی
- ۷/۳ - خطای حاصل از بی توجهی به : عصاره محتوای سوره ها
- ۷/۴ - خطای حاصل از داشتن پیشداوری حاصل از روایات
- ۷/۵ - خطای حاصل از بی توجهی به : لزوم تمرکز روی خودِ متن
- ۷/۶ - خطای حاصل از دو یا چند تا از عوامل فوق
- ۷/۷ - خطاهای عادی تفسیری

سوره عصر

۱: (المیزان) : ظاهر جمله " وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ " این است که به همه اعمال صالح متصف باشد.

در سوره های انبیاء و طه و نساء ، (آیه های به ترتیب ۹۴ و ۱۱۲ و ۱۲۴) کسانی را که در طبقه «من يعمل من الصالحات» قرار میگیرند ، اهل رستگاری قلمداد کرده ، و این در حالی است که سوره های مذکور سالهای طولانی (از ۹ تا ۲۰ سال) پس از این سوره نازل شده اند ، چگونه ممکن است خداوند «بعضی از اعمال صالح» را از مسلمانانی که مثلاً سوره نساء را درک کرده اند و طبعاً سالها در اسلام سابقه داشته اند قبول فرماید اما از مخاطب های اولیه که در اوایل بعثت با سوره عصر تازه وارد اسلام شده اند «همه اعمال صالح» را انتظار داشته باشد ، در حالیکه هنوز تعریفی هم از آنها ارائه نشده است؟

چطور ممکن است در سوره طه که در لیست ترتیب نزول شماره ۷۵ است و حجم آن حدود چهار صفحه می شود و تقریباً ده سال بعد از این سوره نازل شده ، گفته شود «هر کس بعضی از اعمال صالح را انجام دهد و مؤمن هم باشد نه از کم شدن پاداش و نه از مظلوم واقع شدن (در آخرت) نترسد» ، اما در این سوره که اولین سوره است به مخاطب بگوید از تو انتظار می رود همه اعمال صالح را عمل کنی؟

قرآن مطابق فهم مخاطب (متوسط) نازل شده است و مخاطب اولین روزهای نزول وحی مخاطبی بسیار ساده و خالی از درک مفاهیم بلندی بوده که تدریجاً بعدها نازل شده ، اما مخاطب سوره طه بارها و بارها با آن مفاهیم بلند آشنا شده و بین این دو سوره حدود ده سال فاصله زمانی بوده و انواع حوادث تلخ و شیرین واقع شده و معجزات بزرگی مشاهده شده و چگونه ممکن است خداوند از مخاطب دوم (یعنی معاصران نزول سوره طه) به انجام بعضی از اعمال صالح بعلاوه ایمان راضی باشد اما از مخاطب از راه نرسیده سوره عصر که نه چیزی دیده و نه چیزی شنیده ، یکدفعه مطالبه همه اعمال صالح را بنماید؟ (ایراد : خطای عادی تفسیری)

۲: (المیزان): "وَالْعَصْرِ" در این کلمه به عصر سوگند یاد شده، و از نظر مضمونی که دو آیه بعد دارد مناسب‌تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا (ص) باشد،

معمولا الف لام قسم الف لام جنس است مثلا «والتین و الزیتون» و امثال آن که زیاد هم هست. المیزان این الف لام را الف عهد گرفته – که با توجه به محتوای سوره – چون ربطی ندارد – موجه نیست. (ایراد: خطای عادی تفسیری)

۳: (المیزان): این سوره از نظر مضمون، هم می‌تواند مکی باشد و هم مدنی، چیزی که هست به مکی بودن شباهت بیشتری دارد.

ما در کتاب «ترتیب و زمان نزول سوره‌ها» برای ترتیب و زمان نزول سوره‌ها استدلال‌های روشنی کرده ایم که بر مبنای آنها، جای این سوره همینجا است و پیشنهاد داریم خواننده گرامی آن را در سائیتی که در ابتدا و انتهای این کتاب آدرسش را داده ایم ببیند. (ایراد: ترتیب نزول) (در این سوره: ۳ ایراد، مجموعا تا اینجا: ۳)

سوره توحید

۱: (المیزان): «این سوره، هم می‌تواند مدنی و هم مکی باشد اما روایات شأن نزول سبب ترجیح مکی بودن آن است»

چنانکه معلوم است در این نظر، روایات را ملاک گرفته اند، در حالیکه در روش تفسیری ما خود قرآن و محتوای آن و مشخصات کلام آن ملاک گرفته شده، و ترجیح این بر آن واضح است، و ما راهکار خویش را برای ارائه لیست ترتیب و تاریخ نزول سوره‌ها به وضوح توضیح داده و در سایت گذاشته ایم. (ایراد: ترتیب نزول) (در این سوره: ۱، مجموعا تا اینجا: ۴)

سوره زلزال

۱: (المیزان در مورد این سوره میگوید «هم میتوانند مکی باشد و هم مدنی»

لیست ما بر مبنایی استوار است که آن را در محل خویش به وضوح تشریح کرده ایم و در سایت ما قابل دسترسی است ، و بر مبنای آن ، این سوره نه تنها نمیتواند باشد بلکه از لحاظ مکی بودن هم مربوط به روزهای آغازین است.

سوره ضحی

۱ : المیزان در مورد این سوره نیز میگوید «هم میتواند مکی باشد و هم مدنی»

اولاً به علت شکل آن (آیاتش به طور متوسط ۳ کلمه ای است که این کوتاه آیات هرچه بطرف اوائل نزول وحی میرویم بیشتر است)
ثانیاً به علت محتوای آن که اصلاً با شرایط مدینه که پیامبر (ص) قدرت و حکومت پیدا کرده بود و حرکتی که ایجاد کرده بود پیشرفت روز افزون داشت و در این حالت نیاز کمتری به دلداری وجود دارد متناسب نیست .

۲ : (المیزان) : " وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى " این آیه شریفه آیه قبل را تثبیت می کند و می فرماید: در زندگی آخرت خدای تعالی آن قدر به تو عطا می کند تا راضی شوی، هم عطای خدا را مطلق آورده، و هم رضایت رسول خدا (ص) را.

متن سوره در جهت دلداری آنحضرت است و لذا معنی آیه این میشود که در این جهان آنقدر به تو میدهد که راضی شوی که این وعده پس از هجرت و فتوحات و فتح مکه و غلبه اسلام تا آخر عمر شریف آنحضرت دائماً در شرف تحقق بود .

علت این خطا در ترجیح معنی اصطلاحی کلمه «آخره» به معنی لغوی و وابستگی شدید به روایات باب شفاعت است که المیزان را به خطا انداخت .

ایراد : خطا در ترتیب نزول - خطای عادی تفسیری

سوره فلق

۱- برخی تفاسیر ارجمند ، نزول این سوره را در مدینه می‌دانند که خطاست، و استدلال آنها هم به روایات شأن نزول است اما استدلال ما بر محتوای خود سوره و عناصری استوار است که در این سوره و نیز سه سوره قبل به اندازه کافی تشریح شده و خوب است خواننده گرامی به آنها توجه فرماید.

۲- همچنین یکی از نتایجی را که در معنی کلمه «قل» (= بگو) اتخاذ نمودیم و به دنبال آن توانستیم آیه اول سوره را بهتر بفهمیم .
ایراد : ترتیب نزول و خطای عادی تفسیری

سوره ناس

۱- در اینجا نیز برخی تفاسیری گویند «بطوریکه از روایات وارده در شأن نزول آن استفاده می‌شود این سوره در مدینه نازل شده» که البته خطاست و استنادشان به روایات شأن نزول است و استدلال ما بر مشخصات سوره و محتوای آن است و استدلال ما دارای چند محور است که چون در ۵ سوره قبلی عرض کردیم تکرار را چندان خوشایند نمی‌دانیم و از خوانندگان گرامی انتظار داریم مراجعه فرمایند.
ایراد : ترتیب نزول

سوره تین

۱- در تفاسیر ارجمند محور اصلی سخن سوره را این‌طور می‌بینند :
«مسأله بعث و جزا را یاد آور شده ، مطلب را از راه خلقت انسان در بهترین تقویم ، و سپس اختلاف افراد انسان در بقا بر فطرت اولی و خارج شدن از آن

پی میگیرد...» در حالی که آنچه ما به عنوان «خلاصه تفسیر» عرض کردیم مستقیماً از خود سوره استخراج کرده ایم و لذا صحیح‌تر است و دیدیم که محور سخن خود «انسان» است نه آخرت .

۲ - در مورد محل سوره در لیست ترتیب نزول نیز فرموده اند : «این سوره مکی است. هر چند که می‌تواند مدنی هم باشد . مؤید مکی بودنش سوگند به هذا البلد الامین است هر چند که این احتمال هم هست که سوگند به شهر مکه پس از هجرت آن حضرت و مراجعتش به مکه نازل شده باشد»

۳ - منظور از تین و زیتون در تفاسیر ، دمشق و بیت المقدس قلمداد شده که این دو میوه در زمان نزول این آیات در آنجاها ، و فراوان تر ، بوده‌اند و ما با توجه به «خلاصه تفسیر» آن‌را به همان معنی طبیعی‌اش گرفته‌ایم که مشروحش را ذیلاً می‌بینید .

۴ - دیگر همان موضوع «مِن» (= چه کسی) و «ما» (= چه چیزی) است که در آیه ما قبل آخر (فما یکذبک بعد بالدین) به عرض خواهد رسید .

۵ - بحثی که درباره قسم‌ها ملاحظه فرمودید از جمله مطالب مرتبط با این تیتیر است که اگر مراجعه کنید خواهید دید که تفاسیر عمدتاً به روایات و نقل قول مفسران سلف استناد کرده‌اند و ما به عصاره این سوره و ترجیح روش ما واضح است.

ایراد : عصاره محتوای سوره - ترتیب نزول - خطای عادی تفسیری - پیشداوری روائی و قول مفسران سلف در معنی کردن قسم‌ها

سوره لیل

۱ - معنی کردن قسم‌های این سوره به کمک «درس» سوره (که مستقیماً از مطالب خود سوره استخراج شده) انجام شده و روایات و نقل قول و ظن و گمان دوری شده است.

۲ - در این سوره «درس» که عصاره مطلب سوره باشد از روی محاسبه‌ای استخراج شده ، اما در المیزان ، «غرض سوره» (که همان عصاره مطلب باشد) را «تهدید و انذار» ذکر نموده که تفاوتِ دو نتیجه آشکار و رجحان نتیجهء محصول این روش بر آن واضح است.

۳ - در المیزان فرموده این سوره «هم می‌تواند مکی باشد و هم مدنی» که خیلی خطااست :

یکی به علت محتوای کاملاً «اعلامیه‌ای» سوره که نشان می‌دهد نه تنها مکی است بلکه مربوط به اوایل دوره مکه است ،

دوم ، محتوای بسیط آن و سوم ، شاخص طول آیات آن [نسبت تعداد کلمات به تعداد آیات] که در مورد این سوره ۳/۴ است (که در سوره‌های مدنی نوعاً چند برابر این عدد است)

۴ - در آیه های ۱۵ و ۱۷ در باره آن آتش چنین گفته که فقط «شقی ترین»ها دچار آن میشوند و «باتقوا ترین»ها از آن برکنار میمانند . مفسران نوعاً در باره اینکه پس تکلیف آن آتش نسبت به «شقی»ها چه میشود سخنان عجیب و غریبی گفته اند .

بنا بر مطالبی که قبلاً دیدیم ، در این برهه از زمان که مقارن نزول این سوره باشد، ترکیبِ جمعیتی مخاطب ها (که فعلاً محدود به مکه است) از این قرار بوده است :

۱ - مخالفانِ فعال (آیه ۱۵)

۲ - مخالفانِ عادی (به قرینه ۱)

۳ - موافقانِ فعال (آیه ۱۷)

ممکن است کسی بگوید در این دسته بندی جای «موافقان غیر فعال» خالی است ، به این ایراد اینطور جواب می‌گوییم که در زمان نزول این سوره که

هنوز شش ماه هم از دعوت آنحضرت نگذشته بود و از طرف دیگر در بساط آنحضرت «شیرینی مگس جلب کن» (یعنی قدرت و ثروت) پیدا نمیشد و فقط شیرینی معنوی پیدا میشد و تازه علاوه بر فقدان شیرینی مگس جلب کن، تازه چوب و چماق و توهین و تهدید و استهزاء هم در کار بود، در چنین اوضاع و احوالی، که کسان قلیلی مزه شیرینی معنوی بساط آنحضرت را علیرغم همه مشکلات می جستند و از موانع نیز برای رسیدن به آن نمی هراسیدند، آنها فقط موافق فعال بوده اند.

به عبارت دیگر در زمان نزول این سوره «باتقوا»ی معمولی وجود نداشته و هرچه بوده از جنس «باتقواترین» بوده است.

۵ - نوعا مفسران آیه آخر را به آخرت و کلمه «سوف» را به زمان لازم تا وقوع قیامت تفسیر میکنند، در حالیکه بنا به تفسیر ما قبل از وقوع قیامت هم (یکی در واقعه عظیم هجرت و یکی در واقعه عظیم تر فتح مکه) رضایت ذکر شده در آیه ۲۱ رخ نشان داده است.

۶ - بحثی که در مورد سه گروه بودن مخاطب ها کرده و آنها را به فقط سه دسته تقسیم کرده ایم نیز مورد دیگری است که ذکرش در ذیل تیتتر فوق مناسبت دارد.

سوره شمس

۱ - معنی که ما برای قسم های این پاراگراف ارائه کرده ایم منحصراتمتکی به «درس» سوره است که آنهم متکی به متن سوره قرآنی است، و یعنی اینکه ما چیزی را از خارج قرآن نگفته ایم.

اما ببینید در تفاسیر چه اقوال عجیب و غریب در قالب روایات و نقل اقوال مفسران سلف و سخنان نپذیرفتنی گفته اند که...

سوره طارق

۱- در مورد معنی قسم ها ،

۲- در مورد معنی کلمه کافران ،

۳- در مورد سررسید مهلتی که در آیه ۱۷ مطرح شده (که تفاسیر آن را به روز قیامت و ما به روز فتح مکه - که تقریباً ۲۲ سال پس از نزول این سوره باشد - تطبیق میکنیم) نظر ما با نظر تفاسیر رایج زاویه دارد .
نظر ما بر اساس درس و درب و لبّ مطلب شکل گرفته که به خودِ محتوای سوره متکی است و نظر تفاسیر بر روایات و نقل قول مفسران سابق و اسبق متکی است، و ترجیح این بر آنها واضح است .

سوره قدر

۲۶- میزان میگوید این سوره هم میتواند مکی باشد و هم مدنی .

نمیتوان این نظر را پذیرفت زیرا :

اولاً در این سوره هیچ عنصر «آنلاین»ی نیست و همه مطالب آن «اعلامیه‌ای» است.

ثانیاً شاخص طول آیات آن (تعداد کلمات تقسیم بر تعداد آیات) ۶ است ، در حالی که این شاخص در سوره‌های مدنی ، معمولاً، چندین برابر آن است .
ثالثاً در سوره‌های مدنی جایی را پیدا نمی‌کنیم که اگر این سوره را در آنجا قرار دهیم با قبل و بعد خویش هماهنگی داشته باشد زیرا ترتیب سوره‌های مدنی با توجه به بشدت آنلاین بودن آنها تقریباً معین است .
رابعاً بسیط بودن سوره نیزدلیل دیگری است .

خامساً حاوی بودن مطالب خالص پایه‌ای اعتقادی نیزدلیل دیگری است .
همه اینها نه تنها فریاد مکی بودن را می‌زند بلکه فریاد نزول در اوائل وحی

را هم می‌زند .

۲۷ - : (المیزان) : ضمیر در "انزلناه" به قرآن برمی‌گردد، و ظاهرش این است که: می‌خواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است.

و در معنای آیه مورد بحث آیه زیر است که می‌فرماید: "وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ" که صریحا فرموده همه کتاب را در آن شب نازل کرده، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده، بعد فرموده این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در یک شب و یکپارچه نازل کردیم.

پس مدلول آیات این می‌شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه "وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا" نزول تدریجی آن را بیان می‌کند، و همچنین آیه زیر که می‌فرماید: "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا" «۳»

اگر به «المعجم» رجوع کنید خواهید دید که مشتقات کلمه «انزال»، هم در باره قرآن کریم بکار رفته و هم در باره باران و ارزاق .

در باره باران و ارزاق واضح است که نزول آنها تدریجی است ، پس ، کلمه «انزال» در مورد آیات قرآن نیز میتواند با تدریج مخالفتی نداشته باشد ، و این بحث که در المیزان بسیار تکرار شده ، بکلی ، - با توجه به سند فوق و نتایج حاصله از آن - ناموجه است .

۲۸- البته در اینجا به یک نتیجه گیری ناصواب نیز پرداخته و آنهم این است که در استشهدی که به آیه های ۲ و ۳ دخان نموده ، «انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ» را با «کتاب المبین» یکی گرفته که البته چنین نیست .

بلکه واقعیت این است که به چیزی قسم خورده شده ، (به الکتاب المبین) و سپس مانند سایر قسم ها مطلبی را بیان کرده است و چرا باید بین ایندو رابطه این-همان ی باشد؟ (در سایر قسم ها که نیست)

سوره علق

۲۹ - در باره آیه های ۶ تا ۱۴ ، به نظر نمی آید سه «تیپ» اشخاص فوق هنوز ظهور یافته باشند ، زیرا هنوز تازه اوائل خبر شدنِ خود آنحضرت است که پیامبر شده و رسالت یافته و طبعاً زمان قابل اعتنائی لازم است که این سه تیپ اشخاص به وجود آیند و ظهور یابند .
آنچه در بالا گفته ایم موردی است که با بسیاری از تفاسیر زاویه دارد و مبنای ما ترتیب نزول و زمان نزول این سوره است .

۳۰ - در آیات ۱۶ تا ۱۹ ، آنجا که تفاسیرِ رایج «زبانیه» را به زبانه های آتش جهنم تطبیق کرده اند و ما با توجه به شرحی که ذیلاً عرض کرده ایم آن را به امواج مدافعانه انسانی در طول مدتی طولانی که مآلاً در فتح مکه به نتیجه رسید ، مربوط کرده ایم ، محل پیدایش این زاویه است .

سوره قریش

۳۱ - : (المیزان) : این سوره بر قریش منت می گذارد که خدای تعالی با این دفاعی که از مکه کرد شما را در انتظار، مورد احترام قرار داد تا بتوانید با امنیت کامل بدون اینکه راهزنان متعرض شما شوند کوچ تابستانی و زمستانی خود را به منظور تجارت انجام دهید، آن گاه دعوتشان می کند به توحید و عبادت رب بیت ، و سوره در مکه نازل شده است.

اولا در «غرض سوره» (فوق) که باید یک متن خلاصه باشد از متن خود سوره پر حجم تر است ، ثانيا «درس» سوره (که از طریق محاسبه استخراج شده) این است : عبادت ، پاسخ شایسته نعمت های الهی است .

سوره تکاثر

۳۲ - در تفسیر مشهور فرموده که این سوره هم می تواند مکی و هم می تواند مدنی باشد که نمی تواند پذیرفته شود و دلیل آن نیز چیز است که تقریباً در همه سوره های قبل (جز یکی دو مورد استثناء) عرض کرده ایم و برای رعایت اختصار تکرار نمی کنیم.

۳۳ - بحثی که تحت تیتر «آینده دور یا نزدیک» کرده ایم نیز از جمله استفاده هایی است که از کلیدهای تفسیر قرآن استفاده کرده ایم (که به آن صورتی که ما تقدیم کرده ایم انحصاری است و در تفاسیر نشانی از آن نمی بینید - نگا - متن تفسیر سوره تکاثر - موضوع «سوف»)

۳۴ - در سایر موضوعات اصلی نیز این تفسیر با تفاسیر مشهور مغایرت های آشکاری در استنتاج دارد که محصول کمک مستقیم این روش است .

۳۵ - (المیزان) : در جمع مال و اولاد و یاوران با یکدیگر از خدای تعالی و از سعادت واقعی خود بی خبر می مانند، از تبعات و آثار سوء خسران آور این سرگرمی غفلت می ورزند. و ایشان را تهدید می کند به اینکه به زودی نتیجه سرگرمی های بیهوده خود را می دانند و می بینند ، و به زودی از این نعمت ها که در اختیارشان گذاشته شده بود تا شکرش را بجای آورند بازخواست می شوند، که چرا در شکرگزاری خدا خود را به نادانی زدید، و به کارهای بیهوده سرگرم کردید، و چرا نعمت خدا را با کفران مقابله نمودید.

اولا غرض سوره که باید یک متن خلاصه باشد از متن خود سوره پرحجم تر است ، ثانيا «درس» سوره (که از طریق محاسبه استخراج شده) این است : **نکوهشی زیاده طلبی نا معقول** که بطور خلاصه متن سوره را نمایندگی میکند . ثالثا در «غرض» منقول از المیزان بارِ اخرتی در «سیعلمون» دیده میشود که ما در بالا آن را نقد کردیم .

سوره بلد

۳۶ - آیات ۱ تا ۴ : (المیزان) : این سوره بیانگر این حقیقت است که خلقت انسان بر اساس رنج و مشقت ست، هیچ شانی از شؤون حیات را نخواهی دید که توام با تلخی‌ها و رنج‌ها و خستگی‌ها نباشد، از آن روزی که در شکم مادر روح به کالبدش دمیده شد، تا روزی که از این دنیا رخت بر می‌بندد هیچ راحتی و آسایشی که خالی از تعب و مشقت باشد نمی‌بیند، و هیچ سعادت‌ی را خالص از شقاوت نمی‌یابد، تنها خانه آخرت است که راحتی‌اش آمیخته با تعب نیست.

بنا بر این، چه بهتر به جای هر تلخی و ناکامی و رنج، سنگینی تکالیف الهی را تحمل کند، در برابر آنها صبر نماید صبر بر اطاعت و بر ترک معصیت، و در گسترش دادن رحمت بر همه مبتلایان کوشا باشد، کسانی را از قبیل ایتام و فقرا و بیماران و امثال آنها که دچار مصائب شده‌اند مورد شفقت خود قرار دهد، تا جزو "اصحاب میمنه" شود، و گرنه آخرتش هم مثل دنیایش خواهد شد، و در آخرت از "اصحاب مشئمه" خواهد بود که "نارٌ مُّؤَصَّدَةٌ" مسلط بر آنان است.

چنانکه ملاحظه میشود «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) خیلی طولانی شده ، که حجمش از خود متن نیز بیشتر است ، ولی عصاره محتوای سوره آنطور که ما از راه محاسبه استخراج کرده ایم ، یعنی درس سوره ، این است : **چگونگی امکان عبور از گردنه و اهمیت آن** . که علاوه بر خلاصگی کاملاً از عهده نمایندگی متن سوره بر می آید .

۳۷ - : معنایی که برای قسم های این سوره قائل شده

معنایی که المیزان برای قسم های این سوره ارائه نموده براساس روایات و نقل قول سایرین است ، اما معنایی که ما ارائه کرده ایم بر اساس استخراجاتی است که از خود سوره کرده ایم .

سوره فجر

۳۸ - در آیات ۱ تا ۵ مطالبی که در معنای قسم ها در فوق ملاحظه کرده اید خاص این تفسیر است و در تفاسیر رایج در این مورد از روایات (عجیب و غریب و بعضا متناقض) و اقوال مفسران سلف و . . . استفاده کرده اند که خواننده قرن بیست و یکمی را اقناع نمیکند .

۳۹ - در باره آیات ۶ تا ۱۴ ، غیر از معنی کلمه «ارم» که در تفاسیر آن را به شخصی که تمدن قوم عاد را پایه گذاری کرده تطبیق نموده اند، کلمه دیگری در این پاراگراف نیست که قابل ذکر باشد و معنی بقیه کلمات همان است که در ترجمه ذکر شده.

اما با توجه به متن آیه های ۷ و ۸ معلوم می شود که «ارم» مورد بحث باید چیزی باشد که «در شهرها می سازند و ستون هم دارد» و آیا این چیز است غیر از یک «بنا»؟

آیا مؤسس چیزی که بالاخره هر چه باشد یک نفر انسان است ، «ستون دار» است؟

لذا باتوجه به محتوای آیه های ۷ و ۸ «ارم» مورد بحث باید یک «شاهکار معماری» باشد و هر چه باشد ، در هر حال یک بنای باشکوهی بوده که تا آن زمان (یعنی تا زمان پیدایش و انقراض قوم عاد) چنان معماری باشکوهی در

تمدن‌های بشری ساخته نشده بود .

۴۰ - در مورد آیات ۱۵ تا ۲۰ : (المیزان) : در این سوره تعلق به دنیا بدان جهت که طغیان و کفران به دنبال دارد، مذمت شده، و اهل دنیا را به شدیدترین عذاب دنیا و آخرت تهدید نموده، روشن می‌سازد که انسان به خاطر کوتاه فکریش خیال می‌کند اگر خدا به او نعمتی داده به خاطر آن است که نزد خدا کرامت و احترامی دارد، و آنکه مبتلا به فقر و فقدان است، به خاطر این است که در درگاه خدا خوار و بی‌مقدار است، ولی به خاطر پندار غلطش هر فساد و طغیانی را مرتکب می‌شود، و آن پندار غلط را روپوش و رفوی خطاهای خود می‌کند، و دومی هم به خاطر آن پندار غلطش کفر می‌گوید (و به هر ذلتی تن می‌دهد) و حال آنکه امر بر او مشتبه شده، بلکه اگر قدرت و ثروت دارد و اگر مبتلا به فقر و تنگی معاش است، همه به منظور امتحان الهی است، تا روشن کند چه چیز از دنیایش برای آخرتش از پیش می‌فرستد.

پس قضیه به آن صورت که انسان توهم می‌کند و به زبان هم جاری می‌سازد نیست، بلکه به صورتی است که به زودی در قیامت که حساب و جزا به پا می‌شود، روشن می‌سازد که آنچه به او رسید چه فقر و ناتوانی و چه ثروت و قدرت همه امتحان بود، که او می‌توانست از دنیایش برای آخرتش گرفته، از پیش بفرستد، ولی نفرستاد، و عذاب آخرت را بر ثوابش ترجیح داد، پس از میان همه مردم دنیا کسی به سعادت زندگی آخرت نمی‌رسد، مگر نفس مطمئننه و کسی که دلش به پروردگارش گرم است و تسلیم امر او است، و در نتیجه باد های گرفتاریها او را از جای نمیکند و در او تغییر حالت پدید نمی‌آورد و اگر ثروتمند شد صغیان نمیکند و اگر فقیر شد کفران نمی‌ورزد،

چنانکه ملاحظه میشود «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) خیلی طولانی است ، ولی عصاره محتوای سوره آنطور که ما از راه محاسبه استخراج کرده ایم ، و ضمنا نمایندگی کل سوره را بخوبی انجام میدهد ، اینطور است : هشدار به کسانی که مال را ملاک ارزشها میدانند و به وظایف مالی خویش عمل نمیکند .

سوره نجم

المیزان در آیات ۱ تا ۱۸ ، مفسر اولاً به وظیفه مفسر که روشن کردن معنای آیات است عمل نکرده و فقط نقل قول هائی نموده و روایاتی ذکر کرده ، ثانیاً برخی نقل قول ها و روایات نسبت به یکدیگر مخالفت و منافرت شدید دارند و این به خواننده نه فقط چیز مفیدی نمی دهد بلکه گیج هم میکند .

کار تفسیر قرآن کار علم است و مفسر مانند دانشمند است و باید نظر خویش را واضح بگوید .

اشکال :

۴۱ - مقید به روایات بودن ، آنهم روایات متضاد و متنافر

۴۲ - فقط نقل قول کردن و موضوع علمی خویش را با استدلال روشن نکردن

۴۳ - در المیزان در آیه ۵۸ فرموده اند «کاشفه» یعنی اینکه ناراحتی‌های آخرت را از مؤمنان کنار می‌زنند و ما نیز ذیل همان آیه نظر خویش را عرض کرده‌ایم.

سوره عبس

۴۴ - المیزان در ده آیه اول سوره طوری مطرح کرده که انگار خداوند هیچ عتابی به رسول گرامی خویش نفرموده ، و این در اثر روایاتی بوده که مخالف نصّ قرآنی است. و بسیار زحمت کشیده که در آن آیات این دلایلی را بیابد که موضوع آیه ۱ را به آن مهمان مرتبط کند و به این ترتیب ساحت مقدس پیامبر اکرم - ص - را از این «گناه» ! منزه نگه دارد و بیشترین تلاش برای حصول این مقصود را در بحث روایتی به عمل آورده ، آنجا که دلایل سید مرتضی (ره) را (در ردّ روایتی که فاعل فعل های آیه ۱ را آنحضرت قلمداد نموده) پسندیده واز آن دفاع نموده ، اما به نظر این تفسیر خود دلایل سید مرتضی (ره) باطل است زیرا :

۱ - امید بستن به ایمان بزرگان جبهه مخالف و خلوت کردن با آنان نه تنها عیب نبوده بلکه کاملاً پسندیده هم بوده و معنی این کار «دل اغنیا را به دست آوردن و از فقرا رو گرداندن» نیست .

۲- سوره قلم که در آنجا خداوند شخصیت آنحضرت را تعظیم کرده پس از این سوره نازل شده و تازه در این سوره مطلبی نیست که با آن تحسین مخالفتی داشته باشد .

۳ - موضوع آیه های «لا تمدن عینیک.....» و «فاصدع بما تومر.....» ربطی به این موضوع ندارد به علاوه اینکه آنها سالها بعد نازل شده اند .

۴- دلایل دیگری که آنها هم درهمین حدود است و ما برای رعایت اختصار از پرداختن به آنها میگذریم .

۵ - خلط شخصیت حقیقی و حقوقی

در تفسیر مشهور، عتاب را متوجه رسول اکرم(ص) ندانسته و در این انتخاب به «عصمت انبیاء» مقید بوده ، در حالیکه «عصمت انبیاء» در حوزه گناهای است که برای ما ارتکاب آنها عادی است و با توبه و استغفار قابل رفع و رجوع است اما حاشا و کلا که پیامبران به آن گناهان آلوده باشند ، که این از نوع «علم» و «بلوغ» است .

چنانکه امکان ندارد انسان بالغ سم بخورد (بحث خودکشی بحث دیگری است) اما کودک چند ماهه ممکن است هر چیزی را به دهان ببرد .

یا مثلاً برگشت خوردن چک برای بسیاری عادی است و طی مکانیزم «رفع سوء اثر» درست می شود اما آیا ممکن است شرکت ملی نفت یا شرکت های معتبر همطراز آن نیز چک بی محل صادر کنند؟

موضوع گناهان پیامبران به «سطح وجودی پیامبرانه» آنها مربوط است که از سطح وجودی انسانی خیلی بالاتر است و لذا پیامبران نیز ممکن است «در سطح پیامبرانه» خویش «گناهان پیامبرانه» (نه «گناهان انسانی») داشته باشند و ایرادی ندارد . زیرا که پیامبران در سطح انسانی معصوم هستند ، نه در سطح پیامبرانه .

به عبارت دیگر، بحث «عصمت انبیاء» محدود به «عصمت ازگناهان سطح وجودی انسانی» است و قابل تعمیم به «سطح بالاتر وجودی» که «سطح پیامبرانه» باشد نیست .

لذا آن همه کوششی که تفاسیر مشهور کرده اند که موضوع را از پیامبر اکرم(ص) برگردانند غیرضروری بوده ، و نشان پیشداوری است نه تدبر .

۴۵ - در فهم آیه ۲۳ نیز درس و درب و تقطیع و پرانتز به ما کمک کرد به راحتی معنی را در بابیم و در حالیکه مفسران ارجمند در این مورد به احتمالات زیادی پرداخته ، و مطالبی فرموده‌اند که ضمن اینکه از یکدیگر بسیار دور است بسیاری از آنها مستند نیز نیست و از جنس ظن و گمان و استحسان و غیره است و مقبول نمی باشد .

سوره کافرون

۴۶ - (المیزان) : در این سوره رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد به اینکه برائت خود از کیش وثنیت آنان را علنا اظهار داشته، خبر دهد که آنها نیز پذیرای دین وی نیستند، پس نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می‌گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می‌کند، بنا بر این نه کفار می‌پرستند آنچه را که آن جناب می‌پرستد، و نه تا ابد آن جناب می‌پرستد آنچه را که ایشان می‌پرستند، پس کفار باید برای ابد از سازشکاری و مدافعت آن جناب مایوس باشند.

چنانکه ملاحظه میشود «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) از متن سوره خیلی طولانی تر شده ، ولی عصاره محتوای سوره آنطور که ما استخراج کرده ایم اینطور است : پیامبر (ص) موضع دینی خویش را به روشنی اعلام میدارد .

سوره اعلی

۴۷ - در آیات ۱ تا ۵ (المیزان) : در این آیات به توحید خدای تعالی امر شده، توحیدی که لایق به ساحت مقدس او باشد، و نیز به تنزیه ذات متعالیه‌اش از اینکه نام مقدسش با نامی دیگر ذکر شود، و یا چیزی که باید به او مستند شود بغیر او نسبت دهند، مثلاً کسی دیگر را در خلقت و تدبیر و رزق شریک او بدانند، و به رسول خدا (ص) وعده تایید می‌دهد، تایید به وسیله علم و حفظ، و نیز وعده می‌دهد که او را از آسان‌ترین طریق و مناسب‌ترین راه موفق به تبلیغ و دعوت بفرماید.

چنانکه ملاحظه میشود «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) خیلی طولانی است، ولی عصاره محتوای سوره آنطور که ما از راه محاسبه استخراج کرده ایم اینطور است : **دلداری به پیامبر (ص) و مژده شرایط بهتر**

۴۷ و ۴۸ - در آیات ۶ تا ۱۳ : (المیزان) : و سیاق آیات اول سوره سیاق آیات مکی است، و اما ذیل سوره یعنی از جمله "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى..." مورد تردید است برای اینکه از طرق ائمه اهل بیت و همچنین از طرق اهل سنت روایاتی رسیده که منظور از "تزکی" دادن زکات فطره و خواندن نماز عید است، و این را هم می‌دانیم که روزه و توابعش که یکی زکات فطره است و همچنین نماز عید، بعد از هجرت در مدینه تشریع شده نتیجه می‌گیریم که آیات ذیل سوره در مدینه نازل شده، پس سوره مورد بحث مشتمل است بر آیات مکی و مدنی هر دو...

چنانکه ملاحظه میشود روایات در این تفسیر سبب پیشداوری شده و در مورد کلمه «تزکی» (عدول از معنی لغوی و گرایش به معنی اصطلاحی) شده است.

یعنی دو خطا صورت گرفته، گرایش به روایات بطوریکه به معنی صدمه بزند و در اثر آن، خطا در ترجیح معنی اصطلاحی به معنی لغوی، یعنی «تزکی» را به معنی اصطلاحی گرفته در حالیکه معنی لغوی که در سوره شمس آمده (قد افلح من زکیها) به محتوای سوره برازنده تر است، و نیز

خطای ترتیب نزول که در اثر ترجیح نا صحیح معنی اصلاحی بر معنی لغوی حادث شده است .

اما این را هم بدانیم که ترجیح «معنی خاص» به «معنی عام» دلیل میخواهد و لذا آن تفاسیر ارجمند باید به این سوال جواب دهند که: وقتی معنی عام هست ، و موجه هم هست ، چرا باید بدون قرینه قرآنی معنی خاص را ترجیح داد؟

سوره انفطار

۴۹ - (المیزان) : این سوره روز قیامت را با بعضی از علامت‌های متصل به آن تحدید می کند، و خود آن روز را هم به بعضی از وقایعی که در آن روز واقع می شود معرفی می کند، و آن این است که در آن روز تمامی اعمالی که انسان خودش کرده و همه آثاری که بر اعمالش مترتب شده، و بوسیله ملائکه حفظه که موکل بر او بوده اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده می شود.

چنانکه ملاحظه میشود «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) خیلی طولانی است ، ولی عصاره محتوای سوره آنطور که ما از راه محاسبه استخراج کرده ایم اینطور است : آخرت بسیار مهم است .

۵۰ - المیزان در مورد آیه ۶ ، قول یکی از مفسران سلف را که آیه مورد بحث را حاوی «تلقین عذر» دانسته ، رد کرده و برای این رد کردن سه آیه شاهد آورده که به نظر المیزان با «تلقین عذر» مخالف است .

جواب : اما ، برخی از آیه هایی که برای ردّ «تلقین عذر» ذکر کرده ، سالها پس از این سوره نازل شده اند ، لذا ، اگر دلیل المیزان فقط آن سه آیه بوده باشد دلایش باطل است .

سوره تکویر

۵۱ - میزان اذا النفوس زوجت را به معنی ازدواج با حورالعین گرفته

وجه خطا این است که تا آیه ۶ مربوط به حوادث نزدیک به وقوع قیامت است و هنوز در روی زمین زندگی جاری است، از آیه ۷ تا ۹ ابتدای استقرار قیامت است، در آیه ۱۰ نتایج مشخص میشود، و از آیه ۱۱ آخرت (بهشت و جهنم) شروع میشود و چیزی که میزان گفته مربوط به این قسمت است، اما، کلمه «زوجت» که در آیه مورد بحث آمده به آن معنی که میزان گفته نیست، بلکه به معنی «گروه گروه میشوند» است (شبیه به معنی که کلمه ازواج در آیه ۱۳۱ طه آمده)

سوره حاقّه

۵۲ - در آیه ۱۷، دربرخی تفاسیر ارجمند، ضمیر «آن» را به «سما» مرتبط کرده اند، نمیتواند درست باشد:

مثلاً هر فرماندهی را در نظر بگیرید در عناصر فرماندهی او عناصری را تشخیص می‌دهید،

مثلاً یک فرمانده با قدرت است و فرمانش نافذ است و یک فرمانده حکیم است و از روی علم و حکمت فرمان می‌دهد و طبعاً فرمان او هم نافذ خواهد بود و یک فرمانده علاوه بر آنها عادل هم هست.

طبعاً فرماندهی خداوند هم لااقل به این سه مؤلفه (علم و عدل و قدرت) استوار هست، و از آیه فهمیده می‌شود پنج مؤلفه دیگر هم دارد که ما فعلاً تصویری از آنها نداریم، مثلاً اینکه فرموده «کتب علی نفسه الرحمة» معلوم می‌شود چهارمین مؤلفه عرش الهی رحمت است، و چهار مؤلفه دیگر را هم باید از اسماء الهی استخراج کنیم یا در آیات دیگر تدبر کنیم و بفهمیم، خلاصه اینکه مفهوم آیه ۱۷ این است که فرماندهی خداوند در روز قیامت بر ۸ اسم

از اسماء الهی استوار است.

۵۳ - در آیه ۲۴ راجع به «ایام الخالیه» عرضی کردیم که مستند به اصول تفسیری ما است (درس و درب و لبّ مطلب و فرع بودن آیه ۲۴ نسبت به آیه ۲۱) ، اما دربرخی تفاسیر فرموده اند «ایام الخالیه» یعنی روزهای سست و ناپایدار دنیا.
و ما بر اساس اصول مذکور عرض کرده ایم : یعنی ایام خالی از نعمت قابل اعتناء

۵۴ و ۵۵ - المیزان در آیه ۴۰ مصداق «رسول کریم» را پیامبر اسلام (ص) گرفته ، که خطا است و صحیحش جبرئیل است که همین تفسیر در سوره تکویر همین رسول کریم را جبرئیل دانسته

به شرحی که ما در تفسیر خویش عرض کرده ایم موضوع به جبرئیل بهتر میخورد تا پیامبر (ص) و علت این خطا یکی در نظر نگرفتن ترتیب نزول و یکی خطای عادی تفسیری است .

سوره مرسلات

۵۶ - ما یک سیستم وحی رسانی می شناسیم که در سوره نجم به طور مشروح با آن آشنا شدیم ، و این سیستم که در آیات ۱ تا ۶ این سوره مطرح است ، نمی تواند همان سیستم باشد زیرا دو عنصر اصلی دارد که آن دو عنصر در رسالت پیامبران نیست .

زیرا تا آنجا که سراغ داریم سه پیامبر مهم می شناسیم که عبارت باشند از حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی و خاتم الانبیاء (ص) که فاصله هائی حداقل ششصد ساله با یکدیگر داشته اند ، و از آخرین آنها بیش از ۱۴۰۰ سال (قمری) گذشته ، و باب وحی هم بسته شده است ، و خلاصه اینکه «پیایی» نبوده اند

و ارتباط آخرین وصی فعال پیامبر(ص) نیز با ما بیش از ۱۲۰۰ سال است که قطع شده است .

لذا این آیات به مکانیزم ارسال پیامبران (علیرغم اینکه برخی از بزرگترین مفسران گفته‌اند) مربوط نمی‌شود .

لذا نوعی دیگر از وحی را باید جستجو کرد که در خور این آیات باشد .
حالا اگر به آیات فرعی یعنی آیه‌های ۲ و ۴ و ۵ و ۶ مراجعه کنیم چه عناصری می‌بینیم؟

پشت سر هم و بسیار سریع بودن ، تفکیک ، القاء عذر و هشدار .
اگر دو آیه اصلی را در رابطه با این عناصر فرعی یکجا ببینیم ، نوعی «فرستنده پیام کوتاه» که برای «مخاطب‌های طبقه‌بندی شده» خویش ، دائماً نوعی پیام‌های کوتاه می‌فرستد بنظرمان می‌آید .

با این فرض می‌توانیم تمام فقرات پاراگراف فوق را توضیح دهیم :
پیام‌های کوتاهی پیاپی فرستاده می‌شود (آیه ۱) که بسیار سریع و پشت سر هم هستند (آیه ۲) و متصدیانی دارند که این پیامها را بخوبی پخش می‌کنند (آیه ۳) و در این پخش کردن ، برحسب مخاطب‌های آنها بخوبی تفکیک می‌کنند (آیه ۴) و محتوای این پیام‌ها ، هشدار دادن و القاء معاذیر (برای توبه و برگشتن به راه صحیح) است (آیه‌های ۵ و ۶)

این نوع سیستم وحی‌رسانی ، همان الهامات فردی است که هر کس تجربه‌ای از آنها را دارد و در سوره شمس هم اشاره شد که «فَالْهَمُّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوِيهَا» (آنگاه بدی و نیکی‌اش را به او الهام کرد)

اینک آیه ۷ کاملاً مفهوم می‌شود زیرا خداوند به این سیستم گسترده‌ای قسم می‌خورد که هر کس آنرا می‌شناسد زیرا همگان الهاماتی دریافت می‌کنند و بطور مستقیم تصویری از خیر و شر و جهان بعدی دارند و این قسم‌ها به این سیستم گسترده الهام رسانی اشاره دارد و می‌فرماید ای مخاطب خودت هم میدانی که قیامت وقوع خواهد یافت .

این بود عرضی که ما در رابطه با قسم‌های این پاراگراف کرده‌ایم ، اما ببینید

تفاسیر ارجمند چه ها فرموده اند ، از روایات ، نقل قول ها و چه و چه و بالاخره نتیجه گرفته اند که موضوع آیات ، همان سیستم ارسال پیامبران است و چنانکه دیدید ، نمی توان قبول کرد .

۵۷ - تفاسیر رایج ، آیه ۱۱ (اذا الرسل اقتت) را نوعا به معنی مشهور «پیامبران» (یعنی آدمیزاده هائی که به مقام پیامبری رسیده اند) گرفته اند ، اما این قلم چنین گفته :

چگونگی شروع قیامت را در سوره های زلزال و قارعه دیدیم ، بطوریکه دیدیم ، زندگی نوع انسان هنوز در روی زمین جریان دارد که حوادث قیامت شروع می شود ، از شروع این حوادث تا اتمام آن ، که تکلیف مردم از لحاظ بهستی بودن یا جهنمی بودن روشن می شود ، قیامت نام دارد که آیه های ۱۰-۸ ناظر به آن و آیه ۱۳ نشانگر اتمام قیامت است .
بنابراین چهار آیه اول این پاراگراف مربوط به شروع قیامت است و آیه ۱۳ نشانگر اتمام قیامت و شروع آخرت است .

آیه ۱۱ نشانگر یکی از حوادث شروع قیامت است که طی آن برای «فرستادگان» سررسیدِ مأموریتی ابلاغ می شود که نتیجه آن مأموریت در آیه ۱۳ ارائه می گردد ، که جای بحث و بررسی دارد .

کلمه «رسل» (یعنی فرستادگان) در قرآن حدود ده بار آمده ، و فقط یک بار آن مربوط است به «فرستادگانی که مأمور عذاب شهر قوم لوط بوده اند»
خلاصه اینکه در شروع قیامت «فرستادگان» مأموریتی می یابند که سررسید انجام آن «یوم الفصل» (یعنی روز جداسازی مؤمنان و کافران) است .
یعنی مدت انجام آن مأموریت از ابتدای شروع حوادث قیامت است تا انتهای آن .

اینک این سؤال پیش می آید که آن مأموریت چیست؟

اگر «رسل» (یعنی فرستادگان) را بمعنی پیامبران بگیریم در آنصورت فقط یکجا در قرآن و آنهم در آیه ۱۰۹ سوره مائده چنین می‌خوانیم: «روزی که خداوند پیامبران را جمع می‌کند و می‌گوید چه جوابی دریافت کرده‌اید؟ می‌گویند علمی نداریم، زیرا که تو خودت دانای پنهانی‌ها هستی»

در این آیه چیزی که در موضوع فوق بما کمک کند دیده نمی‌شود، اما در آیه ۱۱۸ همان سوره چیزی هست که کمک می‌کند، آنجا که حضرت عیسی عرض می‌کند «... و من بر آنها هنگامیکه بین آنها بودم گواه بودم و وقتی که مرا به وفات رساندی، خودت مراقب آنها بودی و خودت بر هر چیز گواهی از اینجا معلوم می‌شود که پیامبران در مدت مأموریت پیامبرانه خویش «گواه» کارهای امت‌هایشان هستند و چه بسا مأموریت پیامبران در آیه ۱۱ تهیه گزارش رفتارهای امت‌هایشان و ارائه آنها در «روز جدا کردن» باشد.

اما اگر «رسل» (یعنی فرستادگان) را به آن معنی که در آیه «... انا رسل ربک ...» (یعنی ... ما فرستادگان پروردگارت هستیم ...) که مربوط به انجام عذاب هلاکت در مورد شهر قوم لوط بود، بگیریم، در اینصورت معنی آیات ۱۱ تا ۱۳ این می‌شود که خداوند «روز جدا کردن» را قبلاً معین فرموده، و هنگام شروع حوادث قیامت به فرشتگان دستور می‌دهد، و برای آنها سررسید معین می‌کند، که کار حوادث قیامت را طوری پیش ببرند که تا رسیدن «روز جدا کردن» همه چیز سر موقع مناسب خویش انجام شود، که این یک معنی بهتری است.

سوره قلم

۵۸ - المیزان در باره عصاره محتوای این سوره می‌گوید: این سوره رسول خدا (ص) را به دنبال تهمت‌های ناروایی که مشرکین به وی زده و او را دیوانه خوانده بودند، تسلیت و دلداری می‌دهد، و به وعده‌های جمیل و پاسداری از خلق عظیمش دلخوش می‌سازد، و آن جناب را به

شدیدترین وجهی از اطاعت مشرکین و مداهنه با آنان نهی نموده، امر اکید می‌کند که در برابر حکم پروردگارش صبر کند.

علاوه بر اینکه این پیشنهاد خیلی طولانی است، تنها بخشی از مطالب سوره را نمایندگی میکند و عصاره محتوای سوره، که ما از طریق محاسبه استخراج کرده ایم، کاراتر است.

۵۹ - تکلیف آیه‌های ۸ و ۹ روشن و فهم آنها آسان است، زیرا از این دو آیه فهمیده می‌شود که پیامبر(ص) مخالفان فعالی داشته که تکذیبش می‌کردند و علت آن هم قابل فهم است و میتواند این بوده باشد که موقعیتی داشتند که در اثر پیام‌های پیامبر(ص) موقعیت آنها متزلزل میشد و علت تکذیب آنها نیز نجات موقعیت‌شان بود و دوست داشتند با پیامبر(ص) (اگر بشود) سازش کنند و با هم کنار بیایند اما چون از این امر مأیوس بودند تکذیبش می‌کردند. اما برخی مفسران چنین می‌فرمایند که مدلول آیات ۱۰ تا ۱۵ به قرینه «ه» در کلمه اول آیه ۱۶ یک نفر بود که آن همه محسنات (!!) داشت. می‌فرمایند: از آیه ۱۴ معلوم می‌شود همان یک نفر علی‌رغم یک نفر بودنش محرک خیلی‌ها بود زیرا هم از نیروی انسانی و هم از نیروی اقتصادی بهره‌ای داشت.

ادامه میدهند: البته نمی‌دانیم این شخص که بود اما همین قدر می‌دانیم که او یکی از سر رشته‌های مهم مخالفت‌ها و تکذیب‌ها و مشکلات ایجاد شده برای پیامبر(ص) و رسالت او بود. به نظر ما این سخن نادرست است زیرا:

۱- اگر فقط یک نفر از سران قریش با پیامبر(ص) مخالف بود، معلوم میشود بقیه سران قریش با او مخالف نبودند، و این، از طرفی مخالف مسلمات تاریخ اسلام است، و از طرف دیگر مخالف آیات بسیار زیادی از قرآن است، که از این سوره تا نزول سوره‌های مدنی، دائماً پیامبر(ص) را به صبر و پیگیری رسالتش علیرغم مشکلات کمرشکن امر میکنند.

۲- ضمیر «ه» همیشه دلالت بر «یکنفر» نمیکند ، و کار کرد آن ، مانند کلمه «من» است که گاهی به معنی «کسی که» است ، و گاهی به معنی «کسانی که» میباشد .

۶۰ - «افسانه» چشم‌زدن

در نزد مردم عادی کوچه و بازار آیه ۵۱ سوره قلم آیه رفع چشم زخم است ، و به عبارت دیگر نوعی «حرز» است ، همان آیه ای که با « و ان یکاد ...» شروع می‌شود .

این موضوع در روایات ما زمینه پررنگی دارد بطوریکه در المیزان روایاتی را ذکر کرده که طی آنها فرد سالم ممکن است در اثر «چشم خوردن» سر از قبر ، و شتر سالم سر از دیگ ، در بیاورد .

همین روایات (که زیاد هم هستند) کافیهست که در مردم چه نگرانی‌هایی پدید آورد و اینهمه تابلوهای کوچک و بزرگ که در همه جا اعم از تابلوهای کوچک ۵-۴ سانتیمتری که به آینه خودروها آویزان می‌شود گرفته تا برسد به تابلوهای بزرگ و یک متری و بالاتر که در مغازه‌ها و یا سالن‌های پذیرایی منازل وجود پیدا کرده است ، و به جای «حرز» کاربرد یافته ، نشان از این نگرانی عمیق درباره «چشم زدن» در بین مردم دارد .

زمینه همه این نوع و وسیع از این نوع رفتارها روایاتی است که مفسران ذیل همین آیه ذکر میکنند که یک مورد آن همان روایت «قبر و دیگ» است که المیزان آن را ذکر کرده و علیه خرافی بودن این عقیده مطالبی فرموده و اضافه کرده که این عقیده خرافی نیست .

اما ، ما ، به دلیل بحث خویش در ترتیب نزول سوره‌ها عرض می‌کنیم که این عقیده خرافی هست :

ما دلیل خود را از طرز سخن گوئی قرآن می‌آوریم که اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجه آن میشود اما اگر به آن ترتیب نخواند اساساً هیچ متوجه آن نمیشود .

اگر کسی چندین بار قرآن را به ترتیب نزول خوانده باشد متوجه یکنوع قانون در نحوه بیان قرآنی میشود که ما آن را «مطلب ، تفسیر ، اشاره» نامیده ایم (که در ابتدای جلد اول تفسیر ، در سایت ما قابل دسترسی است) و خلاصه قانون مزبور این است که قرآن در مورد مطالب مهم اینطور سخن میگوید که یکبار آن را «مطرح» میکند ، سپس آن را - بسته به اهمیتش - چند بار در سوره های آینده «باز» می نماید و سپس در سوره های آینده به آن «اشاره» می فرماید . البته این موضوع مثالهای زیادی دارد که جای ذکر آنها اینجا نیست اما فقط دو مثال را ذکر میکنیم :

مثال ۱: تمام فقرات سوره توحید (یکتا بودن خداوند ، زاده نبودن و نزائیدن ، بی نیازی به دیگران و نیازمندی همگان به او ، کفو نداشتن) در ابتدا در همان سوره «مطرح» و سپس در جاهای بسیار زیادی در قرآن «باز» ، و بالاخره در جاهای زیاد دیگری مورد «اشاره» قرار گرفته است . این موضوع بسیار آشنا است و مثال های آن آنقدر زیاد است که نیاز به شرح ندارد و همگان مواردی از مثال های آن را بخاطر می آورند .

مثال ۲: در موضوع بنی اسرائیل ، در تمام سوره های قبل از سوره طه در اینجا و آنجا تکه ای از داستان بنی اسرائیل «مطرح» ، و در نیمه دوم سوره های طه و اعراف «باز» و در ثلث اول سوره بقره - و پس از آن - مورد «اشاره» قرار میگیرد . مثال ها در این فقره هم زیاد است .

موضوع آسیب رسانی به پیامبر (ص) از طریق چشم زخم زدن به آنحضرت یک موضوع بسیار مهم است ، و اگر چنین چیزی اصلاً وجود میداشت ، می باید پس از سوره قلم لا اقل چند دفعه «باز» میشد ، و سپس بعداً در برخی از سوره ها مورد «اشاره» قرار میگرفت ، زیرا این پیغمبر(ص) همان پیغمبر است که از زمان نزول این آیه تا بیست سال آینده هم پیغمبر خواهد ماند و این کافران هم لااقل تا چندین سال آینده (که زمان فتح مکه باشد) همان کافران هستند.

اگر کافران! سا سا میتوانستند رفتاری در حدّ «روایت قبر و دیگ» نسبت به پیامبر (ص) داشته باشند، به علت اهمیت زیادی که میداشته، چرا در هیچ سوره دیگری چنین مفهومی دیده نمی‌شود؟

هرگز در هیچ جای قرآن قرینه ای و اماره ای و اشاره ای بر وجود چنین عاملی نیست. لذا چاره ای نمی ماند جز اینکه بگوئیم کلمه «لیزلقونک» در آیه ۵۱ سوره قلم بد معنی شده است.

البته از لحاظ لغت هم «لیزلقونک» به آن معنی (که نزد مردم مشهور است) نیست و به معنی «تورا بلغزانند» است که تازه خود آیه نیز «بلغزاندن» را معنی کرده و پس از «لیزلقونک» ذکر کرده: «ویقولون انه لمجنون» (= و میگویند او حتما دیوانه شده) یعنی اینکه «بلغزاندند» مذکور، چیزی در حدّ «میگویند دیوانه است» بوده است.

یعنی قضیه در حدّ پراکندن شایعه ای دروغین و نهایتا در حد مزاحمت بوده است، و البته این مفهوم اخیر - یعنی مزاحمت - حدود دوسال بعد نیز در آیه ۲۶ سوره فصلّت هم آمده که میگوید: کافران میگویند به قرآن گوش ندهید و سر و صدا کنید شاید غالب شوید (در سوره قلم میخواهند با چشم‌شان آن حضرت را بلغزانند و در سوره فصلّت با دهانشان)

سر و صدا کردن یک کار معمولی است که در حد مزاحمت است و میتوان فهمید لغزاندن با چشم هم می باید چنین چیزی بوده باشد، مثلا چون آنحضرت بسیار اهل حیا بودند و خیره خیره به آنحضرت زل زدن سبب میشده ناراحت شوند کفار مدتی این کار را کردند و موثر هم نبود لذا ترک کردند و قرآن هم دیگر صحبتش را نکرد و آنها هم روش مزاحمت خود را عوض کردند و مدتی هم سر و صدا کردند، آن نیز موثر نبود، منصرف شدند، قرآن هم دیگر چیزی نگفت. همین!

البته ما در اینجا فقط از لحاظ ترتیب نزول سخن گفته ایم. اما، موضوع مذکور از لحاظ محورهای دیگر تفسیری نیز قابل تامل است که ذیلا به

چند مورد می پردازیم :

«چشم‌زدن» هم نزد مردم عادی به این معنی است که مثلاً شخصی به موفقیتی رسیده ، (مثلاً پولدار شده یا خانه قشنگی درست کرده ، یا ماشین عالی خرید ، یا فرزند خوشگل و زرنگ و موفق پیدا کرده) و مورد حسادت بعضی‌ها که «شور چشم» هستند واقع می‌شود ، و آن فرد «شور چشم» او را «چشم می‌زند» ، و طی مکانیزم «چشم‌زدن» ، نعمت آن فرد زایل می‌شود ، بطوری که مثلاً فقیر می‌شود ، یا ماشین تصادف می‌کند ، یا فرزند مریض می‌شود ، یا میمیرد و غیره و غیره.

این موضوع در روایات ما نیز زمینه پررنگی دارد به طوری که در آن تفسیرارجمند روایاتی را ذکر کرده که طی آنها فرد سالم در اثر «چشم خوردن» سر از قبر، و شتر سالم سر از دیگ ، در می‌آورد.

و این همه تابلوهای کوچک و بزرگ «و ان یکاد» به جای «حرز» (نوشته‌های رد کننده بلاهای ارضی و سماوی) کاربرد یافته ، نشان از این نگرانی عمیق درباره «چشم زدن» در بین مردم است.

اخیراً نیز از ترکیه چیزهایی از جنسی بین شیشه و سرامیک به رنگ آبی کدر در اندازه‌هایی که از یک پسته تا یک بشقاب متفاوت است ، به مقیاس وسیع وارد شده که همان کاربرد تابلوهای سابق الذکرا دارد که زمینه آنها آبی آسمانی است ، و در وسط آنها نقش یک «چشم» است و به عقیده مردم کوچه و بازار رد کننده اثر «چشم‌زدگی» می‌باشد ، که آنها هم همان کاربرد را دارند ، یعنی اندازه‌های کوچکش در خودروها از آینه داخل اتومبیل آویزان می‌شود و اندازه‌های بزرگش در مغازه‌ها و سالن‌های پذیرایی و منازل .

این عقیده در بین مردم بسیار شایع است ، بطوری که سبب می‌شود اکثر مسلمانان بعکس اروپائیان و امریکائیان و امثال آنها که سعی می‌کنند موفقیت‌هایشان را بیش از آنچه که هست به رخ دیگران بکشند ، مسلمانان سعی می‌کنند نعمت‌هایشان را پنهان کنند و از «چشم» عموم دور نگهدارند مبدا که یک کسی آنها را «چشم بزند»

و زمینه همه این نوع وسیع از این نوع رفتارها روایاتی است که ذیل همین آیه «و ان یکاد ..». وجود دارد که یک مورد آن همان روایت «قبر و دیگ» است که آن تفسیرشریف آن را ذکر کرده و علیه خرافی بودن این عقیده مطالبی فرموده و اضافه کرده که این عقیده خرافی نیست . اما ما عرض می‌کنیم این عقیده خرافی است به دلایل ذیل:

۱-

«چشم زدن» به مفهومی که در روایات «قبر و دیگ» آمده از جنس

سحر و جادو است ، اما آنچه از آیه فهمیده می‌شود از جنس سحر و

جادو نیست

«ازلاق» مورد بحث در آیه ، که ریشه «لِيزْلِقونک» می‌باشد به چند دلیل ذیل از جنس سحر و جادو نیست:

۱/۱- صاحب آن تفسیرارجمند «ازلاق» را «ازلال» معنی کرده که به معنی «لغزاندن» است ، نه از جنس «از بین بردن نعمت» (آنطور که از روایت قبر و دیگ فهمیده می‌شود)

۱/۲- اگر «لِيزْلِقونک» مورد بحث ، به معنی سحر و جادو می‌بود ، می‌باید مانند آیه ۱۰۲ سوره بقره به قید «باذن الله» مقید می‌شد ، در حالیکه چنین قیدی در آیه مشاهده نمی‌شود ، و لذا به معنی سحر و جادو نیست.

۱/۳- این پیغمبر همان پیغمبر است که تا بیست سال آینده هم پیغمبر خواهد ماند و این کافران هم لااقل تا هشت سال آینده (که فتح مکه باشد) همان کافران هستند.

اگر کافران رفتاری در حدّ «روایت قبر و دیگ» داشتند ، چرا در هیچ سوره دیگری چنین مفهومی دیده نمی‌شود؟

در حالیکه روال قرآن این است که چیزهای ثابت را دائماً مطرح نگه می‌دارد. ۱/۴- «ازلاق» مورد بحث در آیه ، ممکن نیست از نوعی باشد که در روایت «قبر و دیگ» آمده است ، زیرا آنچه در روایت مذکور آمده ، از جنس سحر و

جادو است و همه کافران نمی‌توانسته‌اند استعداد سحر و جادو داشته باشند ، زیرا استعداد سحر و جادو فقط در افراد انگشت‌شماری می‌تواند وجود داشته باشد ، اما در آیه مربوط ، از لاق مورد بحث به «الذین کفروا» نسبت داده شده ، نه به تعدادی انگشت‌شمار از جامعه «الذین کفروا» بنابراین از لاق مورد بحث چیزی بوده که از همه کافران بر می‌آمده و نمی‌تواند از جنس سحر و جادو بوده باشد .

از مجموع این مطالب فهمیده می‌شود که «از لاق» مورد بحث در آیه ، به آن معنی که در روایت «قبر و دیگ» آمده ، نمی‌باشد.

۲

«از لاق» مورد بحث در آیه ، باید چیزی از نوع مزاحمت بوده باشد ، که انجام آن از هر کافری ممکن است

«از لاق» مورد بحث به چند دلیل ذیل از نوع «مزاحمت» است:

۲/۱- پیغمبر(ص) همان پیغمبر است و کافران هم همان کافران ، و می‌بینیم در آیه ۲۶ سوره فصلت که حدوداً یکسال پس از این آیه نازل شده مفهوم مزاحمت وجود دارد.

۲/۲- هم در این آیه و هم در آیه ۲۶ سوره فصلت ، آماج مزاحمت‌ها خود قرآن است ، و منظور از آن ، کم کردن اثر قرآن می‌باشد ، و در هر دو آیه ، از واژه‌های مشتق ریشه «س م ع» بکار رفته است (سمعوا - لاتسمعوا) یعنی اینکه کافران از قرآن ناراحت بودند و سعی می‌کردند اثر آن را کم کنند و روش کارشان هم این بوده که بگویند «انه لمجنون» و در آیه ۲۶ سوره فصلت هنگام ارائه آیات قرآن سر و صدا کنند .

بنابراین ، «از لاق» مورد بحث در آیه می‌باید چیزی باشد در حدود «یقولون انه لمجنون» در همین آیه ، و نیز «والغو فیه» در آیه ۲۶ سوره فصلت ، که از همه کافران بر می‌آمده است.

۳

«از لاق» مورد بحث در آیه اگر به مفهوم مندرج در روایت قبر و

دیگ گرفته شود با محورهای دیگر قرآنی در تناقض است

۳/۱- در قرآن ، از همان ابتدای نزول وحی گرفته تا انتهای آن ، خداوند دائماً به پیامبر(ص) وعده موفقیت می‌دهد و دائماً او را به پیگیری جدی و محکم و بی کوچکترین امتیازدهی به کافران ، امر می‌کند .

این موضوع با سست کردن او از طریق تخویف او به چیزی که در مفهوم روایت قبر و دیگ هست تناقض فاحشی دارد .

۳/۲- پیامبر در سوره ضحی مأمور شده نعمتهایش را اظهار کند.

این موضوع با مفهوم مندرج در روایت قبر و دیگ تناقض آشکاری دارد.

۳/۳- این موضوع با آیاتی از قبیل «ان کل نفس لما علیها حافظ- سوره طارق» و «یحفظونه من امرالله- سوره رعد» و آیات بسیار زیاد دیگری که این مفهوم رامیرساند(که تازه راجع به مردم عادی است و آنحضرت از حفاظت بالاتری برخوردار بوده) در تناقض است .

۳/۴- «چشم زدن» اگر واقعیت داشته باشد راجع به نعمت‌های مادی است ، خانه باشکوه ، مرکب باشکوه ، کیسه‌های سرشار از طلا و نقره و جواهرات ، و اولاد قوی حاضر به خدمت ، و امثال آن.

پیامبر اکرم(ص) در هنگامی که این آیات داشت نازل می‌شد ، که اوائل رسالت آن حضرت بود ، کدام یک از این نعمت‌ها را داشت (و حتی بعداً هم نداشت) تا مورد «چشم زدن» قرار گیرد.

۳/۵- یک بار پیامبر(ص) در اوج موفقیت خویش که قدرت و حکومت او هم کامل شده بود روی ملاحظاتیه که هر آدم معمولی هم می‌کند ، به عنوان یک آدم عاقل و بلکه اعقل آدمیان ، اجرای یک دستور را برای رعایت‌های احتیاطی مدتی تأخیر انداخت که با عتاب شدید خداوند مواجه شد که «بایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس» (ای فرستاده! آنچه را که از سوی پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالتش را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند).

آیا معقول است خداوندی که او را در اوج قدرت و حکومتش ، تازه به علت

رعایت‌های معقولی که کرده و اندکی تأخیر انداخته تا اوضاع و احوال مساعد شود ، چنین مورد عتاب قرار می‌دهد ، در هنگامی که هنوز اول رسالتش است و ضعیف است و پیروانش هم ضعیفند ، و دشمنانش هم قوی و مسلط هستند ، راجع به چیزی که او درباره آن کنترلی هم ندارد ، و از جنس سحر و جادو است ، نگران کند؟ و تلویحاً او را به مسیری براند که نتیجه‌اش احتیاط و کندی بیشتر است؟

۳/۶- خداوند در قرآن بارها و بارها به پیامبر وعده موفقیت و تأییدات الهی و شکست دشمنانش را داده ، لذا چطور ممکن است او را از چشم‌زدن بترسانند؟ مثل این است که کسی به فرزندش بگوید کوشش کن و کوشش را رها نکن تا اینکه بالاخره موفق شوی ، اما اگر کوشش کنی بزودی تو را چشم می‌زنند! ۳/۷- مهم تراز همه ، لبّ مطلب این پاراگراف دارای زمینه تقویت روحیه پیامبر(ص) است و اینکه مبدا تحت تأثیر فشارها به کاری شبیه کار حضرت یونس(ع) دست بزند ، از این زمینه و آن کلماتی که به کار رفته ، نه تنها مفهوم روایت قبر و دیگر در نمی‌آید ، بلکه با جهت روایت قبر و دیگر متنافر است. زیرا روایت قبر و دیگر در جهت تخریب روحیه است ، اما درب (که مستقیماً از خود آیات استخراج شده) در جهت تقویت روحیه است ، یعنی دین تو جهانگیر می‌شود و قرآن تو مربوط به کل جهان انسانیت است و غیره.

۳/۸- در تایید موضوع فوق، پاراگراف انتهائی سوره طوفاست که کاملاً همعرض همین پاراگراف است ، و در آنجا هم به پیامبر(ص) توصیه صبرنموده ، و به آن حضرت دلداری داده ، و پاراگراف قبل از آن نیز، مانند این سوره ، تعدادی آیه «آم» دار دارد ، لذا فهمیده میشود که

فحوای کلام در این سوره نیز در جهت نگران کردن و تشویق به محافظه کاری نیست.

۳/۹- در آیه ۱۰ سوره مجادله تأثیر کردن یک عنصر بسیار ضعیف نامطلوب را به «بازن الله» مشروط کرده و نگرانی مؤمنان را برطرف نموده ، چطور ممکن است راجع به چیزی که در حد روایت قبر و دیگر است (اگر منظور آیه بوده باشد) رفع نگرانی نکرده باشد؟

پس موضوع چه بود؟

موضوع «لِیْزْلِقُونِکَ بِبَصَارِهِمْ» باید چیزی باشد در حدود «یقولون انه لمجنون» یعنی موضوع در حد یک نوع مزاحمت بوده است. از لحاظ لغت هم، «ازلاق» مترادف «ازلال» یعنی لغزاندن است، و چنانکه از صریح آیه بر می آید، آنها سعی می کردند با چشمهایشان پیامبر(ص) را بلغزانند.

یعنی خیره خیره به او زل می زده اند و آن حضرت هم بسیار اهل حیا بود و اگر کسی به او زل می زد، سرش را پائین می انداخت، یا جهت نگاهش را تغییر می داد، و این یک نوع مزاحمت برای او بود. همین!

۶۱- باز هم زاویه با تفاسیر رایج

۱- در تفاسیر ارجمند «حکم پروردگارت» در آیه ۴۸ را به این مطلب که «مسلم و مجرم نباید در آخرت مساوی باشند» مربوط کرده اند، اما ما در این تفسیر به طور مستدل آن را به «در راه رسالت استقامت ورز» مربوط نموده ایم، که تفاوت آنها در تشخیص است، که در اولی گمانی و در این تفسیر بر اساس استدلال روشن مقبول صورت گرفته است.

سوره غاشیه

۶۲- اغلب مفسران ارجمند آیات ۲ تا ۱۶ را به جهنم و بهشت تطبیق کرده اند که البته خطا است، زیرا به قرینه کلمه «یومئذ» در آیه های ۲ و ۸ و شرحی که در آیات ۳ تا ۷ در باره مدلول آیه ۲ داده، و نیز شرحی که پس از آیه ۸ داده، اشاره به زمان خاصی دارد، این عذاب ها و نعمت ها مربوط به روز قیامت است، که بالاخره در آنجا هم گرسنگی و تشنگی و نیاز به استراحت، هست.

اگر آیات مذکور راجع به بهشت و جهنم بود ، دیگر وجوه یومئذ خاشعه و وجوه یومئذ ناعمه معنی نداشت ، زیرا در بهشت همه وجوه ناعمه هستند و در جهنم هم همه وجوه خاشعه هستند .
پس از مرگ تنها جایی که وجوه خاشعه و ناعمه قاطی هستند قیامت است .

سوره نباء

۶۳ - در تفاسیر می‌فرمایند : «بزودی» مطرح در آیه‌های ۴ و ۵ ، قیامت است که وقتی واقع شد همه خواهند فهمید ، و این سخن عجیبی است ، مثل این است که کسی به دیگری بگوید به زودی پولدار خواهی شد و او پرسد کی؟ و اولی جواب بدهد هزار سال دیگر .

اگر بخواهیم مشابه‌سازی کنیم آن مکالمه این‌طور خواهد شد :

اولی : از کجا بدانیم که قیامت واقع می‌شود؟

دومی : بزودی خواهی دانست .

اولی : یعنی کی؟

دومی : چند هزار سال دیگر .

درست است که چند هزار سال از نظر خدا زود است ، اما این آیات دارد خطاب به مردم نازل می‌شود و «بزودی» باید واقعاً از نظر مردم زود باشد نه از نظر خداوند .

در اینجا باید توجه خواننده محترم را به بحثی که در سوره تکوین تحت عنوانهای «بزودی خواهید دانست» و «بزودی» عرض کرده‌ایم جلب می‌کنیم ، که طی آن عرض کرده‌ایم که اولاً «علم» مورد بحث در کلمه «سیعلمون» ، «علم» حاصل از اعتماد و اعتقاد به صداقت پیامبر(ص) است ، که در سال هشتم هجری پس از فتح مکه توسط اکثریت اعراب حاصل شد ، و این «بزودی» از لحظه نزول آیه است تا روز فتح مکه که واقعاً لباس «بزودی» بر تن این بازه زمانی برآورده است ، یعنی چیزی حدود ۱۸ سال بوده که واقعاً «زود» هم هست .

ضمناً تکرار (که یکبار آن برای تأکید است) راجع به اینکه «بزودی» خواهند دانست ، از نوع «وعده‌های محقق شده» است که «بار اعجازی» دارد.

سوره طور

۶۴ - : (المیزان) : غرض این سوره تهدید و انذار کسانی است که هر آیتی را تکذیب نموده و همواره با حق عناد می‌ورزند.

درس سوره : افکار بی پایه ای را که به عذاب می‌رساند رها کنید و بهشت و زندگی جاوید را انتخاب نمایید .

استخراج ما در باره مقصود سوره ، چنانکه فوقاً دیده اید ، از راهی محاسباتی و کاملاً شفاف صورت گرفته ، در حالیکه روش المیزان در استخراج غرض سوره معلوم نیست.

۶۵ : معنی کردن قسم ها در المیزان بوسیله نقل قول و روایات صورت گرفته ، و بطوریکه - در صورت خواندن متن المیزان ملاحظه میشود - انسجام نداشته و مقنع نیز نمی باشد .

۶۶ - در المیزان جمله «ما التناهم من عملهم من شیء» را «تعلیل» دانسته و «سیاق» را دلیل گرفته ، در حالیکه اگر سیاق را در نظر بگیریم مجموع دو جمله « ما التنا..و کل..رهین» «پرانتزی» است ، زیرا اگر قبل و بعد مجموع دو جمله مذکور را وصل کنیم روال سخن صاف و یکدست خواهد شد ، لذا سیاق بر ذکر وجوه مختلف نعمتها اشعار خواهد داشت و دو جمله مذکور نیز پرانتزی است که «ما التنا من عملهم من شیء» موضوع اصلی پرانتزی و «کل امرء بما کسب رهین» فرع بر آن است و لذا آن زحمتی که المیزان کشیده که بین دو قسمت توجیهی برقرار کند بی وجه خواهد بود

زیرا دو قسمت رابطه ای جز مانند رابطه تبصره ها با مادّه ها در یک متن حقوقی ندارند .

البته میتوان گفت که «ما التنا من عملهم من شی» نیز از نوع ذکر نعمت است و همجنس قبل از خویش میباشد ، لذا فقط میماند «کل امرء بما کسب رهین» که پراتزی است .

سوره واقعه

۶۷ - المیزان : این سوره، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می شوند و به حسابشان رسیدگی شده و جزا داده می شوند شرح می دهد،

درس سوره : ای انسان! غرق در نعمت های الهی هستی ، از غفلت در آی و طوری زندگی کن که سرانجامی بهشتی داشته باشی .

۶۸ - منظور از «اولین» و «آخرین» آیه های ۱۴-۱۳ چیست؟

۱- آیا منظور از «اولین» ها پیروان پیامبران قبلی (نوح و ابراهیم و ...) و منظور از «آخرین» ها پیروان پیامبر ما هستند؟

۲- یا اینکه منظور از «اولین» ها مسلمانان صدر اسلام (و بطور کلی پیروان «صدر دعوت» هر پیامبر) و منظور از «آخرین» ها ، پیروان نسل های بعدی پیامبران هستند؟

چرا «مقربان» ، «عده ای از اولین ها و کمی از آخرین ها» هستند؟
حدهائی می توان زد ، مثلاً اینکه :

«اولین» ها انگیزه بیشتری داشتند و لذا «خالص» تر بودند اما «آخرین» ها ، بعلت درگیر شدن با «زندگی» ، انگیزه شان «رقیق» شده و لذا «عده کمی» از آنها موفق شدند محورهای اصلی را مانند پیشینیان پیگیری کنند.

همچنین «اولین»ها بعلت همان خلوص ، بیشتر زیر بار می رفتند و مستقیم تر با مشکلات دست و پنجه نرم می کردند ، و ضمناً زودتر و بیشتر هم به شهادت می رسیدند و ضمناً مطلب را هم جا می انداختند و نهضت را به ثبات می رساندند ، اما خودشان هم کم کم از صحنه خارج می شدند ، و نهضت به ثمر رسیده را برای بعدی ها به ارث می گذاشتند که مانند آنها نبودند و از انگیزه ضعیف تری برخوردار بودند .

در هر حال وضع «مقربان» این است ، کسی که بخواهد برایش راه باز است . اما اینکه در برخی تفاسیر گفته اند بر حسب روایات ، منظور از «اولین» امیرالمؤمنین(ع) و حبیب نجار و مؤمن آل فرعون است ، باید بدانیم که روایات نیز باید تفسیر شوند و نیز همواره بیاد داشته باشیم که «ذکر مصادیق افاده حصر نمی کند» ، چیزی که در مورد امیرالمؤمنین(ع) و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار می توان گفت این است که آنها تمام زندگی خویش را در گرو عقیده خویش گذاشتند و حتی تا پای قتل و شهادت هم رفتند .

آیا در امت اسلام غیر از امیرالمؤمنین(ع) شخص دیگری این خصوصیت را بروز نداد؟ مثلاً ۷۰ نفر شهدای احد که اگر پایداری نمی کردند پیامبر(ص) کشته می شد چه؟

یا امام حسین(ع) و شهدای بنی هاشم و غیر بنی هاشم که حماسه عاشورا را آفریدند چه؟

یا پس از امام حسین(ع) ائمه دیگر (ع) و یاران خاص آنان چه؟
آیا در آنها نمی توان لاقلاً همان خصوصیات موجود در مؤمن آل فرعون و حبیب نجار را یافت؟

بنابراین «اولین و آخرین» باید از لحاظ معنی مورد شناسایی مجدد قرار گیرد . به نظر این نگارنده ، غیر از امیرالمؤمنین(ع) ، کلیه ائمه(ع) و پیروان جدی و با انگیزه شان که صحنه هایی مانند عاشورا را (حتی در اشل های بسیار کوچک- تر) آفریدند جزء «اولین»ها حساب می شوند .

در ۱۲۰۰ و اندی سال بعد هم کسانی بوده اند ، مثلاً در این ۱۵۰ سال اخیر

در مقابله با استعمار ، و بخصوص در این ۶۰ سال اخیر در مقابله با اسرائیل ، صحنه‌های شورانگیز حماسی کم نبوده ، و به نظر ما آفرینندگان آن صحنه‌ها نیز از مصادیق «اولین»ها محسوب می‌گردند .
مثلاً عزالدین قسام و یارانش که از «لحاظ ایستادگی تا آخرین رمق» حماسه آفریدند ، کمتر از مؤمن آل فرعون و حبیب نجارند؟

سوره دهر

۶۹ - : (المیزان) : این سوره در آغاز، خلقت انسان را بعد از آنکه نامی از او در میان نبود خاطرنشان می‌سازد، و سپس می‌فرماید که خدای تعالی او را به راهی که تنها راه اوست هدایت کرد، حال یا این انسان شکر هدایتش را می‌گزارد، و یا کفران می‌کند. آن گاه می‌فرماید برای کافران انواعی از عذاب و برای ابرار الوانی از نعمت آماده کرده، و اوصاف آن نعمت‌ها را در طی هجده آیه شرح می‌دهد، و همین دلیل است بر اینکه مقصود اصلی هم بیان همین جهت بوده.

«غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) که المیزان گفته طولانی است ، باید دو مشخصه داشته باشد : ۱ - کوتاه باشد ، ۲ - قابلیت پیگیری در قسمت‌های مختلف سوره را داشته باشد ، و «غرض» المیزان این هردو را ندارد و ظنی هم هست. ولی ما عصاره محتوای سوره را بر یک مبنای شفاف تعریف شده و محاسبه ای استخراج کرده ایم که فوقاً تحت عنوان «درس» درج کرده ایم .

۷۰ - کلمه «نبتلیه» (= می‌آزمائیم او را) که در آیه ۲ آمده ، «پرانتری» است ، و دلیلش هم اینکه اگر چشم خود را بر آن ببندیم ، و کلمه قبل از آن را به کلمه بعد از آن وصل کنیم روال سخن یکدست و صاف و بی‌دست‌انداز می‌شود. تفسیر ارجمند المیزان، چون آن را فرعی و پرانتری ندیده ، در تفسیر آیه دچار زحمت شده و از معنی عادی و طبیعی آن (او را می‌آزمائیم که به تکلیف خویش به عنوان شخص عاقل مختار عمل می‌کند یا نه) دور شده و معنی فرموده که به دل نمی‌نشیند ، اما اگر آن را پرانتری ببینیم (که به دلیلی که

عرض کردیم ، پراگتزی هم هست) همان معنی عادی و طبیعی خودش را دارد و ضمناً با آیه ۳ نیز کمال تناسب و هماهنگی را دارد.

۷۱: (المیزان) : مراد از "انسان" در این آیه جنس بشر است، و اما اینکه بعضی گفته‌اند: مراد از آن آدم ابو البشر است، با آیه بعدی سازگار نیست، چون آدم ابو البشر از نطفه خلق نشده،

فرض پیدایش آدم بدون نطفه فرضی است غیر ضروری ، زیرا در باره پیدایش حضرت عیسی میدانیم که مادر داشت و بجای پدر هم تمثیل جبرئیل به «بشرا سویا» را داشت ، و با وجود این هردو ، خداوند در قرآن فرموده که او را از خاک آفریده ایم، یعنی آفریده شدن از خاک مانع مادر داشتن و قائم مقام پدر داشتن حضرت عیسی نیست ، چرا در باره آدم نیز نتوانیم همین را درست بدانیم و بگوئیم آفریده شدن آدم از خاک مانع از این نیست که او پدر و مادر هم داشته باشد ؟ و ما این مطلب را در کتاب خویش «پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان» شرح داده ایم و در سایت قابل دسترسی است

۷۲ و ۷۳ - (المیزان) : این سوره به شهادت سیاقی که دارد یا همه‌اش و یا حداقل اوائل آن که دوازده آیه است، در مدینه و نه آیه ذیلش در مکه نازل شده است. روایات ائمه اهل بیت (ع) همه متفقند بر اینکه این سوره در مدینه نازل شده، روایات اهل سنت هم در این باره بسیار زیاد است.

بعلت قریبۀ «مسکینا و یتیما و اسیراً» قرآن پژوهان زیادی این سوره را مدنی می‌دانند اما اکثر آیات این سوره مکی است بدلائل ذیل:

الف) در این سوره مانند سوره علق ، اعلی ، مزمل ، حاقه ، واقعه ، و بعضی دیگر، برای «ذکر» ، پیامبر(ص) را به «اسم رب» ارجاع داده نه به خود «رب» مثلاً فرموده «و اذکر اسم ربک» در حالیکه در سوره‌های اندکی متأخرتر فرموده «و اذکر ربک» و تا آخر وحی تغییر نداده .

ب) درباره آخرت مانند سوره‌های غاشیه ، نباء ، واقعه ، و رحمان ، بسیار وارد

تفصیل شده .

ج) در انتهای سوره به زبانی مانند زبان آخرین آیه سوره تکویر سخن فرموده است .

این شباهت‌ها و شباهت‌های دیگر، بما می‌گوید این سوره نه تنها مکی است ، بلکه به اوائل دوران مکه مربوط می‌شود .

عمده‌ترین دلیل معتقدان مدنی بودن این سوره وجود کلمه «اسیرا» در آن است که اگر آن را دلیل مهمی بدانیم ، باید سوره مزمل را نیز بدلیل آیه آخر آن مدنی بدانیم که هیچ قرآن‌پژوهی آن را مدنی نمی‌داند (شرح بیشتر در محل مربوط در همان سوره)

ماده خطا : ۱ - بی توجهی به ترتیب نزول ۲ - داشتن پیشداوری مبتنی بر روایات ۳ - مغایرت با علوم بشری (تکامل)

۷۴ و ۷۵ و ۷۶ - اشکالات : ۱ - پیشداوری بر اساس روایات ۲ - در نظر نگرفتن قطعه پранتزی ۳ - بی توجهی به ترتیب نزول .
صفات که در آیات ۷ تا ۱۰ مطرح است صفات دسته اول نمیتواند باشد و لذا یا میتواند صفات اشخاص خوب باشد یا اشخاص عالی .
آیه ۷ و آیه ۱۰ میتواند جزء صفات هر شخص خوبی باشد و لذا دو آیه ۸ و ۹ تعیین کننده است که اشخاص مورد نظر این آیه کدام دسته (خوب و عالی) را معرفی میکند .

قضاوت شما چیست؟

اگر به روایات باشد که نتیجه معلوم است ، اما ، قضاوت ما این است که لازم نیست این صفات را به اشخاص عالی (پیامبران و ائمه و معصومین) منحصر کنیم و می‌بینیم که عده زیادی از مردم در شرایط خاص این نوع رفتارها را نشان میدهند.

عدم توجه به پранتزی بودن آیات ۷ تا ۱۰ بزرگان را به اشتباه انداخته است .

مرحوم علامه در المیزان چنین فرموده :

«این سوره به شهادت سیاقی که دارد یا همه‌اش یا حداقل اوائل آن که دوازده آیه است ، در مدینه و نه آیه ذیلش در مکه نازل شده است .

روایات ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) همه متفقند بر این که این سوره در مدینه نازل شده . روایات اهل سنت هم در این باره بسیار زیاد است»

از مطلب فوق فهمیده می‌شود مرحوم علامه به «سیاق» (= روال) اهمیت می‌داده است . لذا باید بدانیم که سیاق با پرانتزی دیدن این پاراگراف صاف‌تر و یکدست‌تر است .

دلیلش هم اینکه اگر این آیات را در نظر بگیریم ، یعنی انتهای آیه ۶ را به ابتدای آیه ۱۲ وصل کنیم می‌بینیم که «سیاق» (= روال سخن) یکدست‌تر و صاف‌تر است .

(و به قول مرحوم علامه کاملاً «مکی» است)

خلاصه اینکه مرحوم علامه وقتی که به «سیاق» توجه کرد ، راه را درست رفت.

اما (همان‌طور که در پاراگراف اول و در کلمه «نبتلیه» دیدیم) چون پرانتزی بودن پاراگراف را مورد توجه قرار نداد ، نتوانست آن را درست به پایان مطلوب برساند و لذا روایات را مأخذ گرفت ، آن روایات هم (اگر بخوانید خواهید دید که) روایات «تفسیری» نیست ، و به این بحث کمکی نمی‌کند.

ما برای پرانتزی بودن این پاراگراف یک دلیل عرض کردیم ، دلیلش هم این است که کل سوره (منهای این قطعه ، یعنی آیات ۷ تا ۱۰) «اعلامیه‌ای» است ، اما در این پاراگراف جنبه «آنلاین بودن» آن واضح است ، به خصوص به تعبیر خود مرحوم علامه که در همین سوره فرموده که یک اتفاقی «در خارج» افتاده بود که این آیات از آن حکایت می‌کند ، یعنی خود مرحوم علامه به طور تلویحی «آنلاین بودن» این قطعه رانسبت به قبل و بعدش حس کرده بوده است .

سوره مطففین

۷۷ - : (المیزان) : این سوره با تهدید اهل تطفیف و کم‌فروشی در کیل و وزن آغاز شده و کم‌فروشان را تهدید می‌کند به اینکه در یوم عظیم که روز قیامت است برای جزا مبعوث می‌شوند، و این مطلب را با تفصیل جریانی که در آن روز بر سر فجار و ابرار می‌آید خاتمه می‌دهد.

«درس» سوره که بر اساس محاسبات استخراج شده در محل خویش ذکر شده است و با پیشنهاد المیزان مغایرت واضح دارد .

۷۸ : (المیزان) : آیات اول این سوره که سخن از مطففین دارد از نظر سیاق با آیات مدنی، و آیات آخرش با سیاق سوره‌های مکی مناسب‌تر است.

چون علاوه بر مکذب و مجرم که جزء عناوین عمومی است که در سایر سوره‌ها نیز ذکر می‌شده ، و چون این عنوان، (یعنی کم‌فروشی) فقط یک بار در کل قرآن کریم ذکر شده ، میباید ما را به این نتیجه برساند که اتفاق خاصی افتاده بوده که ناگهان یک نوع «بیماری اجتماعی- اقتصادی» (یعنی همان کم-فروشی) شایع شده بود، که بعداً مهار شده و تخفیف قابل ملاحظه‌ای یافته است ، و باز از همین نکته فهمیده می‌شود که پیامبر اکرم(ص) در جامعه مکه آن روزها نفوذ معنوی فوق‌العاده‌ای داشته ، که ضمناً می‌باید دانست که قسمتی از آن مربوط به شخصیت والای خود آن حضرت بوده (که قبل از بعثت به «محمد امین» معروف بود) و قسمتی نیز به پیامبری آن حضرت مربوط می‌گردد ، که در مجموع، برای آن حضرت چنان نفوذ کلامی ایجاد می‌کرد که بتواند یک «فساد اجتماعی- اقتصادی» را فوراً مهار کند.

سوره قیامه

۷۹ - : (المیزان) : بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می‌زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می‌دهد، و در مرحله دوم آن روز را یک بار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می‌کند، و خبر می‌دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم

نموده، اثبات می‌کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است

چنانکه در «درس» سوره نشان داده ایم، موضوع سوره بر «انسان» تمرکز دارد، نه بر روی قیامت.

سوره انشقاق

۸۰ - : (المیزان) : این سوره به قیام قیامت اشاره نموده، بیان می‌کند که برای انسان سیری است به سوی پروردگارش، او در این مسیر هست تا پروردگارش را دیدار کند، و خدای تعالی به مقتضای نامه عملش به حسابش برسد، و در این آیات این مطالب را تاکید می‌کند، و آیات مربوط به تهدیدش از آیات بشارتش بیشتر است،

چنانکه ملاحظه میشود المیزان تکیه سوره را روی قیامت دیده، در حالیکه «درس» سوره که از راه محاسبه و از خود سوره استخراج شده، تمرکز سوره را روی تعالی انسان می‌بیند.

۸۱ - : شرح مختصر خطا در المیزان : معنی کردن قسم‌های مندرج در آیات ۱۶ تا ۱۸ بوسیله نقل قول و روایات، بطوریکه انسجام نداشته و مقنع نمی‌باشند.

و ما بر اساس عصاره محتوای سوره معنی مقبول و منطقی ارائه داده ایم.

سوره ق

۸۲ - المیزان : «لقد كنت في غفلة من هذا فبصرک الیوم حدید» (آیه ۲۲) را طوری مطرح میکند که گویا هم اکنون قیامت (مثلاً در پس پرده غیب) وجود دارد و بشر از آن غافل است و در قیامت از غفلت در می‌آید...

خیلی ها این خطا را مرتکب شده اند و منشاء آنها هم روایات نا صحیح است که با نصوص متعدد قرآنی مخالف است ، و در آیات بسیار زیادی به حوادثی اشاره میشود که مقدمه وقوع قیامت است و تا آنها واقع نشود قیامت واقع نمیشود و تا کنون نه تنها یکی از آنها واقع نشده ، بلکه با هریک از آنها (مثلا اذا الشمس کوّرت) میلیون ها سال فاصله داریم .

سوره مدثر

۸۳ - (المیزان) : این سوره مشتمل بر مطالب زیر است: اول اینکه رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد به اینکه مردم را انداز کند، و این دستور را با لحنی و در سیاقی بیان کرده که از آن پیداست جزو دستورهای اوائل بعثت است. دوم اینکه اشاره می‌کند به عظمت شان قرآن و جلالت قدرش. سوم اینکه کسانی را که منکر قرآن شوند و نسبت سحر به آن دهند تهدید، و کسانی را که از دعوت قرآن سر بتابند مذمت کرده است.

«غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) ، باید دو مشخصه داشته باشد : ۱ - کوتاه باشد ، ۲ - قابلیت پیگیری در قسمتهای مختلف سوره را داشته باشد ، و «غرض» المیزان این هردو را ندارد و ظنّی هم هست . ولی ما عصاره سوره را بر یک مبنای شفاف تعریف شده و محاسبه ای استخراج کرده ایم که این است : نکوهش تکذیب کافران و روی گردانی از حق و عناد نسبت به آن .

سوره نازعات

۸۴: (المیزان) : در این سوره خبرهای مؤکدی از وقوع قیامت آمده، و از طریق تدبیر ربوبی که نتیجه‌اش تقسیم شدن مردم به دو طایفه بهشتی و دوزخی است، بر وقوع آن استدلال کرده، و در آخر با اشاره به اینکه از رسول خدا (ص) می‌پرسیدند که قیامت چه وقت است؟ و با پاسخ به این سؤال سوره را ختم می‌کند،

این بود چیزی که المیزان تحت عنوان «غرض سوره» اظهار کرده ، ولی ما که همان موضوع را از طریق محاسبه از سوره استخراج کرده و آن را «درس» نامیده ایم ، چنین است : مردم در موضوع قیامت عمدتاً به تکذیب آن گرایش دارند .

۸۵ : در تفسیر المیزان ، در موضوع قسم‌های این پاراگراف ، نقل قول‌های زیادی را از مفسران نقل می‌کند و سپس تقریباً تمام آنها را به این علت که با هم انسجام و ارتباط ندارند و نیز با سیاق آیات سوره متناسب نیستند رد می‌نماید ،

تا اینجا را بسیار خوب آمده ،

اما ، اینکه به چکیده و عصاره خود سوره توجهی ننموده و بجای اینکه قسم‌های مذکور را به واقعه قیامت نسبت دهد به تمشیت امور فیزیکی این جهان نسبت داده ، خطا رفته است .

اما این تفسیر به درس و درب متکی است که از خود سوره گرفته شده، و لذا برای قسم‌های مذکور معنی بهتری ارائه نموده است .

۸۶ : در نظر نگرفتن «پرانتری» بودن آیات فوق سبب شده در تشخیص ظرف مکانی مدلول آیات دچار خطا شود و سعی بلیغی نموده یک جوری یک توضیحی ارائه کند که موفق هم نشده است .

آیات ۱۰ تا ۱۲ بدون اینکه فرع بر آیه ای باشند «پرانتری» هستند ، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آنها ببندیم و قبل و بعدشان را به هم وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست میباشد .

سوره نوح

۸۷ - نوعاً مفسران ارجمند «و شما را در چند مرحله آفرید» آیه ۱۴ را ، به معنی اختلاف حالات و مراحل آفرینش هر فرد گرفته‌اند ، نه نوع انسان.

این نوع برخورد با آیه مربوط است به تضادی که بین تعالیم دینی و دستاوردهای علوم می‌دیدند که تضادی است ناواقعی .
 بین تعالیم قرآنی و دستاوردهای علوم تضادی نیست .
 تضاد موجود در تعالیم مسیحیتی یک تضاد باطل است زیرا خود تعالیم مسیحیتی و توراتی باطل است زیرا اصل مسیحیت بر تورات (عهد قدیم) و انجیل‌های چهارگانه استوار است که چنانکه می‌دانیم تورات موجود تحریف شده است ، و انجیل‌ها هم انجیل نازل شده بر حضرت عیسی (ع) نیست . زیرا انجیل‌ها اسم دارند (مثلاً انجیل یوحنا یا انجیل متی و غیره یعنی انجیلی نیست که بر حضرت عیسی (ع) نازل شده ، بلکه انجیلی است که یوحنا یا متی و غیره آن را روایت کرده‌اند)

یعنی هم تورات فعلی و هم انجیل‌ها هر دو «بشری» هستند نه «خدایی»
 لذا در آنها اشتباه هست آن هم زیاد و اختلاف «ادیان» و علوم از همین جا شکل گرفته و بهتر است گفته شود اختلاف «ادیان تحریف شده» و علوم .
 اما قرآن که از جانب خداست اختلافی با علوم ندارد.
 لذا «اطوار» را نباید بر «مراحل آفرینش یک فرد» حمل کرد زیرا آن مراحل «چند ماه» را در کنار «میلیاردها سال» می‌آورد و قبیح است.
 مثل کسی که بگوید « امروز رفتم خرید و یک کیلو لوبیا و دو سیر گوشت و یک هواپیمای باری خریدم» !
 از خداوند حکیم ارائه سخن قبیح محال است .
 لذا «اطواراً» همان بهتر است که به معنی در ستش که عبارت از «دوره های بسپار طولانی» است حمل شود.
 اساساً در ذات کلمه «اطواراً» مفهوم « زیاد» مستتر هست .

تاکنون تلقی عمومی این بود که موضوع « طوفان نوح» یک موضوع فرامنطقه ای و «جهانی» بود و حتی قاطبه مفسران ارجمند این نظر را تبلیغ میکردند (ومیکنند) که حضرت نوح «پدر دوم» بنی آدم است زیرا در اثر آن طوفان

غیر از نوح و همراهانش دیگر کسی زنده نمانده است.
ما ذیلا نشان دادیم که طوفان مذکور محلی و منطقه ای بوده است.

سوره قمر

۸۸ : (المیزان) : این سوره به جز دو آیه از آخرش که متقین را وعده بهشت و حضور در نزد خدای تعالی می‌دهد بقیه آیاتش یکسره مربوط به انذار و تهدید است .
عصاره محتوای سوره ، (درس) که ما آن را از طریق محاسبه استخراج کرده ایم این است : ضدیت فعالانه با حق ، سبب نابودی در دنیا و عذاب آخرت است .

۸۹ : مطلبی که ذیلا تحت عنوان «افسانه شق القمر» ملاحظه میکنید ، و تفسیری که عرض شد ، با توجه به درس و درب ، نتیجه روش فوق‌الذکر است ، اما ببینید تفاسیر در این خصوص چه فرمایش‌هایی کرده و فرمایش‌هایشان مبتنی بر چه اساسی هست ، و آنگاه آنها را مقایسه کنید با عرایض ما و خودتان «یتبعون احسنه» کنید .
«ساعت» یعنی قیامت (توجه کنید به پاراگراف آخر سوره نازعات) و «ساعت نزدیک شد» یعنی قیامت نزدیک است.

ممکن است بگویند اینک بیش از ۱۴۰۰ سال است که از نزول این آیه می‌گذرد و هنوز نه تنها قیامت به وقوع نپیوسته ، بلکه حتی نشانه‌ای هم از قریب‌الوقوع بودن آن به چشم نمی‌خورد ، پس چرا فرموده «ساعت نزدیک شد»

اینجا «درس» و «درب» بما کمک می‌کند که مطلب را بهتر بفهمیم.
عصاره تفسیر این پاراگراف که در «درب» منعکس است بما می‌گوید در این پاراگراف قرار است خصوصیات مکذبان تعریف شود .
مکذبانی که در اینجا مطرح هستند ، با توجه به ترتیب نزول ، کسانی از معاصران پیامبر هستند که آنهمه سوره‌های قبلی ، و بخصوص سوره‌های

مرحله سوم را دیـــــده و شنیده‌اند ، و با مفهوم قیامت و آخرت کاملاً آشنا هستند ، و لذا وقتی که تکذیب-----ب می‌کنند ، از روی عمد و اصرار و آگاهی است . و بطور قطع ، دیگر ، هیچ نوع سخن خیرخواهانه دیگری فایده‌ای به حالشان نخواهد داشت .

لذا «قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت» (با توجه به آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۵ همین پاراگراف) یعنی اینکه حتی «اگر خیلی هم نزدیک بشود و حتی ماه هم بشکافت» آنها باز هم تکذیب خویش را می‌کنند ، و این آیه هم‌عرض آیه ۱ سوره انبیاء است . (بخصوص اگر آیه‌های ۲ و ۳ سوره انبیاء را هم ملاحظه نموده و آنرا با آیه‌های ۲ و ۳ این سوره مقایسه کنید مطلب بهتر درک خواهد شد) همچنین آیه ۹۰ سوره مریم از لحاظ «انشقاق ارض» و طرز بیان «نزدیک است که....» در آن ، و مشابهت آن با «نزدیک است که...» ابتدای آیه ۱ سوره انبیاء ، مفهومی را که در بالا عرض کردیم بهتر نشان می‌دهد و اینها دلایل قرآنی است .

اما آن افسانه بر مبنای نقل قول‌هائی و نیز روایاتی مبتنی است که هزار اما و اگر دارد و مفسران ارجمند در اصرار بر اینکه افسانه مذکور صحیح است زحمت زیادی کشیدند ، که نه تنها اصلاً لازم نبود بلکه بالاخره توفیقی هم در اثبات آن نداشتند .

«طوفان نوح» در چه حدودی بود؟

مطابق افواهیات و روایات توراتی که در بسیاری از احادیث مسلمانی هم نفوذ یافته ، موضوع «طوفان نوح» اینطور مطرح است که آب همه کره زمین را به ارتفاعی که از بلندترین قله کوه‌ها (مثلاً قله اورست) بیشتر باشد گرفته ، و بعداً آنهمه آب «فروکش» کرده و کشتی درجائی «نشسته» است . این نوع روایات (که منشاء یهودی دارد و هیچ تأیید قرآنی نیز ندارد) نمی‌تواند درست باشد .

زیرا خداوند نمی‌تواند کارهای نامعقول کند ، زیرا عقل را همو آفریده ، و چیزی را که آسان‌تر می‌شود انجام داد لازم نیست از طریق سخت‌تر انجام

شود ، و بر اساس این طرحی که یهودیان برای این موضوع ریخته‌اند لازم می‌آید چنان آب زیادی بوجود آید که براساس یافته‌های قطعی علوم مسلمی مانند زمین شناسی ، بسیار بیشتر از ظرفیت سفره‌های زیر زمینی است ، وزمین نمی‌تواند این همه آب را فرو ببرد.

و نیز اینکه از «همه نوع حیوانات» جفتی را به کشتی ببرد ، این نتیجه حاصل می‌شود که حیوانات هم‌نوع پس از آن باید DNA مشابهی داشته باشند ، در حالی که هم اکنون در روی زمین (فی‌المثل) بزها و گاوهای متنوعی در جهان وجود دارند که DNAهای آنها تفاوت اصولی آنها را نشان میدهد .

خلاصه اینکه امروز به روایات یهودی (و روایات مسلمانی تحت نفوذ آنها) ایرادهای علمی غیر قابل خدشه‌ای وارد است که آن افسانه‌ها را باطل می‌کند .

تئوری بهتر این است که داستان حضرت نوح در قطعه محدودی از زمین اتفاق افتاده که در دره گودی بوده و مطابق آیه‌های ۱۱ و ۱۲ این پاراگراف- از آسمان رگبار و از زمین جوشش چشمه‌ها- آن گودی را پر کرده و آن باصطلاح «کشتی» از زمین کنده شده و اندکی راه رفته و به اولین ارتفاع که رسیده روی آن «نشسته» باشد .

حیواناتی هم که در آن کشتی بوده‌اند می‌باید بعضی حیوانات مفید بوده باشند که جزء لوازم زندگی محسوب می‌شدند مانند بز و گاو و اسب و امثال آن که در سرزمین جدید زاد و ولد کرده و در خدمت صاحبان آن کشتی قرار گرفته باشند .

۹۰ - میزان در تفسیر آیات این پاراگراف (۴۳ تا ۵۵) موضوع تهدید کفار

معاصرا «عذاب آخرت» گرفته که به دلایل ذیل خطاست :

۱- کلمه «ولئکم» در آیه ۴۳ اشاره به اقوام پیشین است (قوم نوح و عاد و

ثمود و لوط و فرعون) و در داستان آنها عذاب هلاکت شان مطرح است نه عذاب اخروی شان.

۲- در آیه ۴۴ به انسجام گروهی کفار پرداخته و فرموده آن انسجام «به زودی» شکسته خواهد شد .

همانطور که می دانیم ، و در جلد قبلی آیات زیادی درباره آخرت و قیامت دیده- ایم ، در آخرت «انسجام» کاربردی ندارد.

چه معنی دارد که بگویند ما (برای مقابله با آخرت) منسجم هستیم! در حالی که انسجام برای جنگی که در پیش خواهد بود (و کفار خود را پیروز آن می- دانستند و شعارش را می دادند) بدرد می خورد .

آیه ۴۵ هم تایید همین عرض ما است.

۳- خود مرحوم علامه «سیهزم» آیه ۴۵ را یک پیشگویی تحقق یافته اعلام کرده . چطور می شود این آیه که یک آیه فرعی است درباره فیزیک این جهان باشد اما اصل آن (یعنی آیه ۴۴) راجع به آخرت باشد؟

علت این خطاها دوجیز مهم است:

الف- مرحوم علامه سوره ها را به ترتیب نزول تفسیر نکرده و لذا هنگام تفسیر این سوره تحت تأثیر سوره هایی مانند هود و شعراء و اعراف و غیره بوده و لذا نتوانسته این سوره را نوعی «تعرض و دفاع همزمان دیپلماتیک» در مقابل «قوای متفرق در حال شروع به منسجم شدن» ببینند.

ب- تشخیص اصلی و فرعی بودن آیات و استفاده از آنها برای تفسیر نیز اساساً در دستور کار ایشان کمتر بوده است .

البته از بین دو دلیل الف و ب ، دلیل الف خیلی مهم تر است .

مرحوم علامه ، و نیز سایر مفسران عالیقدر، که نوعاً تفسیرشان به ترتیب نزول نیست بسیاری از خطاهایشان صرفاً ناشی از دلیل الف است.

۹۱- «قضاء» بمعنی قانون و «قدر» بمعنی اندازه گیری است .

مثلاً در امور رانندگی در خط راه آهن یکی از موارد «قضاء» این است که اگر

دو قطار در دو جهت مخالف روی یک ریل حرکت کنند تصادف سنگینی خواهند کرد و «قدر» در همان مثال این است که با ذکر مشخصات و مختصات قطارها معین می‌شود که تصادف آن‌ها در کدام نقطه و در کدام زمان و با چه حجم خسارت برای هر یک اتفاق خواهد افتاد .

در المیزان در این پاراگراف «قدر» را به معنی «قضا» گرفته و خیلی مطالب فرموده که بعید است .

علت این اشتباه نیز اتکاء به روایات بوده است در حالی که در مقدمه در ابتدای جلد اول شرح مبسوطی فرموده‌اند که نباید در تفسیر قرآن متکی به آن بود بلکه بر عکس است .

سوره بروج

۹۲ : (المیزان) : این سوره مشتمل بر انداز و بشارت است، و در آن به سختی کسانی را انداز کرده که مردان و زنان مسلمان را به جرم اینکه به خدا ایمان آورده‌اند شکنجه می‌کنند، نظیر مشرکین مکه که با گروندگان به رسول خدا (ص) چنین می‌کردند، آنان را شکنجه می‌کردند تا از دین اسلام به شرک سابق خود برگردند، بعضی از این مسلمانان صبر می‌کردند و بر نمی‌گشتند و لو شکنجه به هر جا که خواست برسد، و بعضی برگشته مرتد می‌شدند،

«غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) ، باید دو مشخصه داشته باشد: ۱ - کوتاه باشد ، ۲ - قابلیت پیگیری در قسمت‌های مختلف سوره را داشته باشد ، و «غرض» المیزان این هردو را ندارد و ظنّی هم هست . ولی ما عصاره سوره را بر یک مبنای شفاف تعریف شده و محاسبه ای استخراج کرده ایم که این است : جباران در اثر عدم توجه به صفات خداوندی مرتکب جنایات هولناک میشوند .

۹۳ و ۹۴: معنی کردن قسم ها بوسیله نقل قول و روایات ، بطوریکه انسجام نداشته و مقنع نمی باشند و اگر ملاحظه شود در این نوع معنی کردن قسم ها به روایات متکی بوده ، نه متن .

سوره ذاریات

۹۵ : (المیزان) : دعوت پیامبر اسلام همواره لبه تیزش به طرف وثئیت بود، که ایشان را به توحید در ربوبیت می خواند، و می خواست به آنها بفهماند که خدای تعالی تنها رب آنان و رب تمامی عالم است. و این دعوتش از دو طریق بود، یکی از راه بشارت و نوید، و یکی از راه انذار و تهدید که مخصوصا بر این انذار بیشتر تکیه داشت، و انذارش به دو چیز بود: یکی عذاب دنیا که اقوام و ملل گذشته را به جرم تکذیب منقرض ساخت، و یکی هم عذاب آخرت که عذابی است جاودانه. و در پیشبرد دعوت همین انذار مؤثر و عمده بود، چون اگر حساب و جزای روز قیامت نباشد، ایمان به وحدانیت خدا و نبوت انبیاء لغو و بی اثر است.

هم چنان که مشرکین به همین منظور خدای آسمان و زمین را با خدایان دروغین معاوضه کردند، و شدیداً با اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد مخالفت و انکار می ورزیدند آری می خواستند با انکار معاد و اصرار در اینکه چنین چیزی نیست و مسخره کردن آن به هر راهی که ممکن باشد خود را از قید و بند آزاد کنند، چون آنها هم این قدر می فهمیدند که اگر بتوانند اصل سوم یعنی معاد را باطل کنند آن دو اصل دیگر خود به خود باطل می شود.

و این سوره متعرض مساله معاد و انکار مشرکین نسبت به آن است. و با این مساله ختم می شود. اما نه از این جهت که خود معاد را اثبات کند، هم چنان که در مواردی از کلام مجیدش، معاد بدان جهت که معاد است مورد نظر قرار گرفته، بلکه از این جهت متعرض آن شده که روز جزاء است، و کسی که وعده آن را داده خدای تعالی است، و خدای تعالی هم یگانه رب ایشان است، و وعده او صدق است، و در آن شکی نیست. و به همین منظور وقتی رشته کلام به احتجاج بر مساله معاد می کشد، بر مساله توحید احتجاج می کند، و آیات بیرونی - از زمینی و آسمانی - و آیات درونی را به رخ می کشد. و عذابهایی که با آن عذابها امت های گذشته را به دنبال دعوت به توحید عقوبت کرد - وقتی دعوت انبیا را نپذیرفتند، و نبوتشان را تکذیب کردند - ذکر می کند، و این نیست مگر برای همین منظور که با اثبات توحید، روز جزاء را که خدای واحد وعده داده اثبات کند، خدایی که هرگز خلف وعده نمی کند، از سوی دیگر روز جزاء را اثبات کند که دعوت نبویه از آن خبر داده، (دعوتی که هرگز دروغ و فریب در آن وجود ندارد)، تا در نتیجه راهی برای انکار معاد برایشان باقی نماند، و نتوانند از راه انکار معاد مساله توحید و نبوت را هم لغو جلوه دهند.

چقدر طولانی! «غرض» سوره (یعنی همان خلاصه محتوای سوره) ، باید دو مشخصه داشته باشد : ۱ - کوتاه باشد ، ۲ - قابلیت پیگیری در قسمتهای مختلف سوره را داشته باشد ، و «غرض» المیزان این هردو را ندارد و ظنی هم هست . ولی ما عصاره سوره را بر یک مبنای شفاف تعریف شده و محاسبه ای استخراج کرده ایم که این است : کفار ، اعم از گذشتگان و معاصران ، در اثر غلطی فکر به تکذیب حقایق می پردازند و به نتایج آن نیز دچارند .

۹۶ - نوع نتیجه گیری های این تفسیر را تحت عنوان «شرح مختصر» ملاحظه می کنید.

حالا این نتیجه گیری را که مستقیما از خود آیات استخراج شده (و طبعا نمی توان رد کرد) مقایسه کنید با آنچه تفا سیر فرموده اند که عبارت است از مقداری نقل قول و تعدادی روایت ، و عمدتا بدون ارتباط برقرارکردن بین فقرات و جزئیاتِ قسم ها ، و جواب آن ، بطوریکه خواننده در انتها چیز به درد خوری دستگیرش نمی شود .

سوره جن

۹۷ : (المیزان) : این سوره به داستان چند نفر از طایفه جن اشاره می کند که صوت قرآن را شنیدند، و ایمان آورده، به اصول معارف دین اقرار کردند. و از این اشاره تسجیل نبوت رسول خدا (ص) نتیجه گیری می شود، و نیز این سوره به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و مساله معاد هم اشاره می کند.

عصاره محتوای سوره که ما آن را درس نامیده و طرز استخراجش را که از طریق محاسبه است ذکر کرده ایم این است : بیان عقاید صحیح .

سوره کوثر

۹۸ - اگر کوثر را بمعنی لغوی آن یعنی «خیر کثیر فزاینده» بگیریم ، قرآن و

وحی و حضرت فاطمه سلام الله علیها ، و سایر خیرهای کثیری که خداوند به آن حضرت عطا فرموده را شامل می‌شود .

در اینصورت آیه سوم هم می‌باید مطابق لغت معنی شود و کلمه ابتر بمعنی بی‌خیر ترجمه گردد که با دشمنان آنحضرت که او را طعن میزدند نیز تناسب دارد .

زیرا اسلام و قرآن و ذریه آن حضرت ماندند و سبب خیر زیاد شدند اما از دشمنان آنها کسی نمی‌تواند خیری و خبری را سراغ بدهد .

اما اگر خصوص حضرت فاطمه زهرا(س) را اختصاصا معنی آن بگیریم ، در اینصورت آیه سوم منطبق می‌شود بر آن دشمن خاصی که آنحضرت را در خصوص پسر نداشتن مورد طعنه قرار داده بود .

طبیعی است که معنی اخیر ، برای آن روزها معنی تر و تازه و مفهومی بوده ، اما در مورد معنی اول می‌توان گفت اینک که بیش از ۱۴۰۰ سال از آغاز وحی گذشته است و گوشه‌ای از آثار عالی آن در جامعه انسانی معلوم شده ، ضمن اینکه مخالفتی با آن معنی خاص ندارد ، از این لحاظ که عمومیت بیشتری دارد و آن معنی خاص را هم شامل می‌شود ، بنظر بهتر می‌آید .

۹۹ - اگر خوب دقت کنید معلوم می‌شود که هر سه آیه این سوره آنلاین است ، اما به قرینه کلمه «شانثک» معلوم می‌شود آیه ۳ خیلی آنلاین است .

توجه به ترتیب نزول سوره‌ها و نیز توجه به «اعلامیه‌ای» و «آنلاین» بودن پاراگراف‌ها و سوره‌ها یکی از کلیدهای بسیار مهم فهم قرآن است و از همینجا می‌فهمیم که چرا در (تقریباً) همه تفاسیر شیعه کلمه «کوثر» را به معنی دوم گرفته‌اند در حالی که معنی دوم نسبت به اول نسبت خاص را به عام دارد و معنی عام بهتر است .

اما چرا مفسران شیعه معنی خاص را گرفتند؟

قاعدتاً باید علت آن این حقیقت بوده باشد که مخاطب‌های اولیه سوره ، آن «طعنه زننده پیامبر» (موضوع آیه ۳) را می‌شناخته‌اند و درباره او سئوالاتی می‌کرده‌اند و جواب‌هایی می‌شنیده‌اند و به این ترتیب «روایات» ی شکل

گرفته ، و آن روایات مانده و در تفاسیر قرن سوم به بعد به کار گرفته شده و متاخرین نیز تحت تاثیر متقدمین قرار گرفته و اساساً به معنی اول که معنی بهتری است توجه نشده است .

اگر به بحث «معنی اول» و «معنی دوم» کلمه کوثر توجه کنید می بینید این بحث اساساً در تفاسیر دیده نمی شود .

سوره دخان

۱۰۰ - در المیزان آمده که «غرض سوره در یک کلمه خلاصه می شود و آن این است که می خواهد کسانی را که به کتاب خدا شک دارند از عذاب دنیا و عذاب آخرت انداز کند»

البته همانطور که ملاحظه می فرمائید در این روش تحلیلی ما «غرض سوره» را از طریق محاسبه استخراج و در «درس» سوره ذکر کرده ایم که در هر پاراگراف تکرار شده است ، و مغایرت زیاد آن با آنچه المیزان فرموده آشکار است (و استخراج درس با دقت و محاسبه صورت گرفته است)

۱۰۱ - کل آیات ۱۰ تا ۱۶ «پرانتری» هستند ، و لذا بخصوص آیه ۱۰ که المیزان به آن پرداخته و اقوال عجیبی را ذکر کرده ، یک موضوع پرانتری است . دلیل پرانتری بودنش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن آیات ببندیم و قبل و بعد آن را وصل کنیم خواهیم دید که روال سخن صاف و یکدست خواهد شد .

که اگر مفسر به این نکته توجه نکند و متن پرانتری را هم سنگ متن اصلی بگیرد و

همان رفتارهای سعی در فهم متن را بین متن اصلی و متن پرانتری خلط کند (مثلاً ضمیری را که در متن پرانتری هست دنبال مرجعش در متن اصلی بگردد) مرتکب خطا در فهم میشود)

۱۰۲ : المیزان با توجه به آیه ۲ و کلمه «انزل» (که به قول المیزان بیانگر ارسال یکپارچه است) و بحثی که در باره مداوم بودن و «هرساله» بودن شب قدر کرده ، نتیجه گرفته که هر سال قرآن در شب قدر بطور کامل بر آنحضرت نازل میشد و اما در طول سال هم آن مقدار که لازم بود به تدریج نازل میشد .

مراجعه به «المعجم» و پیگیری مواردی که مشتقات «انزال» در رابطه با آنها در قرآن بکار رفته ، نشان میدهد : هم در باره قرآن انزل بکار رفته و هم نزل و در باره باران و ارزاق هم همینطور . و چون در باره باران میدانیم همواره تدریجی است پس در باره قرآن هم میتوانیم همین حکم را بکنیم و لذا این حکم را که انزال مربوط به یکبارگی و تنزیل مربوط به تدریج است مردود تلقی میکنیم ..

۱۰۳ ضمنا المیزان ذیل همین آیات گفته است که از ترکیب این آیات با آیات سوره قدر معلوم میشود که هر سال یک شب قدر دارد ، که ما عرض میکنیم از چنین ترکیبی چنان نتیجه ای حاصل نمیشود .

سوره زخرف

۱۰۴ : (المیزان) : این سوره بطوری که آغاز و انجام آن و نیز مطالبی که بین این آغاز و انجام فاصله شده شهادت می‌دهد، در مقام انداز و هشدار دادن بشر است،

«درس» این سوره ، در این تفسیر (که همان چیزی است که المیزان آن را «غرض» سوره مینامد) از راه محاسبه استخراج شده و چنین است : کافران بی توجه به افعال و صفات پر لطف الهی عامدانه و مصرّانه با پیامبران لجبازی و مخالفت میکنند .

۱۰۵ تفسیرمان را راجع به آیه ۵۷ دیدید .

تفسیرما مبتنی بود بر:

۱ - «درس» سوره که مستقیماً از این روش تحلیلی منتج شده است .

۲ - لیست ترتیب نزول که آن نیز به کمک این روش اصلاح و تکمیل شده است .

۳ - «درس» های سایر سوره های واقع در مرحله پنجم که آن نیز محصول مستقیم این روش است .

۴ - خود محتوای سوره .

اما تفاسیر دیگری که از این آیه شده ، در «المیزان» نقل قول شده و نظر خود المیزان هم در آنجا مذکور است ، همه را ببینید و «یتبعون احسنه» کنید . نظر خود المیزان هم این است که مثلی که در ۴ کلمه اول آیه ۵۷ مطرح است توسط خداوند زده شده ، آنهم در سوره مریم .

دلیلی بر این موضوع نیست ، اما دلیل بر ضدّ آن هست ، که آنهم لیست ترتیب نزول است که بر این حقیقت حاکی است که سوره مریم سالها بعد از این سوره نازل شده است .

واقعاً این موضوع جای سوال است که چرا صاحب المیزان بجای آنکه موضوع را به مطالب سوره مریم ربط دهد متوجه این نکته بدیهی نشده که مردم در آن روزها سالی دوبار از طریق مسافرت های زمستانه و تابستانه به شامات و غیره - که تماس همه جانبه آنها را با اهل کتاب - از جمله مسیحیان - تامین میکرده خیلی راحت تر با عقاید مسیحیان - از جمله الوهیت و پسر خدا قلمداد شدن حضرت عیسی - آشنا میشدند تا محتویات سوره مریم که بکلی خالی از - و مخالف - چنین چیزهایی است !

۱۰۶ سه آیه ۶۰ تا ۶۲ به وضوح «پرانرژی» است ، دلیلش هم این است که اگر چشم خویش را بر آنها ببندیم و انتهای آیه ۵۹ را به ابتدای آیه ۶۳ وصل کنیم می بینیم که روال سخن صاف و یکدست و بی سکنه است . لذا «ه» در «آته» (آیه ۶۱) به مدلول آیه ۶۰ بر میگردد ، نه (به نظر المیزان) به حضرت

عیسی .

بله ، توجه نکردن به لیست ترتیب نزول و نیز توجه نکردن به پُرانتزها مفسران را (حتی مفسران بزرگ را) به اشتباهات بزرگ می اندازد .
سوره فصلت

راجع به آیات ۹ تا ۱۲

۱۰۷ : المیزان در آیه ۱۰ و در جمله «وقدر فیها اقواتها فی اربعه ایام» قول عجیبی ابراز کرده و آن را با چهار فصل مرتبط دانسته ،

مردود بودن این فرضیه از چند جهت است :

۱ - تقدیر ارزاق ، به علاوه جعل رواسی و برکت دادن و غیره چهار روز و خود آفرینش زمین هم دو روز ، جمعا آن شش روزی که همه دنبالش هستند درست در می آید و دیگر به آنهمه بحث ها و ساختن فرضیه ها نیازی نیست .

۲ - ناجور بودن «تقدیر» اقوات (که در خوانش متن ، «تمهید» و «تعبیه» معنی میدهد) به چهار فصل خیلی نجسب و علاوه بر اینکه از لحاظ علوم بشری نا مقبول است ، متن را مشابه به این شکل میکند که مثلا کسی بگوید «تو محصول تاریخ چندین هزارساله نوع بشر و نهار امروز هستی»

۱۰۸ : و در آیه مذکور فرموده ستارگان همه در آسمان دنیا و پائین تر از آن قرار دارند و برای زمین مانند قندیل هایی هستند که آویزان شده اند .

خطا بودن این فرضیه با توجه به علوم روز واضح است ، اما چیزی که نمیتوان از آن گذشت این است که چنین بزرگواری چرا به این موضوع بدیهی توجه نفرموده که خداوند دارد به زبانی سخن میگوید که مخاطب بیسوادِ معاصر

نزول این آیات آن را بفهمد و مگر او آسمان را غیر از آنطور که آیه ۱۲ توصیف میکند میدیده؟

۱۰۹: در آیه ۱۲ ذیل کلمه «حفظا» فرموده یعنی از شیاطین حفظ میکند.

البته بسته به اینکه چه ترجمه ای از کلمه شیطان داشته باشیم نمیتوان گفت این تلقی بکلی مردود است، اما، چون کلمه «حفظا» را مقید به قیدی نفروده، چرا ذهن را به اولین و گسترده ترین و دائمی ترین خطری که بشر همیشه از سوی آسمان در معرض آن بوده نبریم و به فکر شهاسنگ ها و سیارات سرگردان که قبلا هم در اثر برخورد بازمین خطرات مهلکی به وجود آوردند نشویم؟

۱۱۰: در آیه ۲۰، «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» شرح طولانی داده و مطالبی فرموده که اگر بخواهیم به آنها بپردازیم طولانی خواهد شد و خلاصه اش این است که بی سلیقگی تفسیری بکار برده

صریح مطلب این است که در آیه فرموده بزودی آیاتی در افق ها و در نفس های خودشان به آنها نشان خواهیم داد که برایشان روشن شود که آن حق است.

این اتفاق در فتح مکه افتاد که بهترین مصداق بزودی است، و اما آیاتی که در افقها افتاد زیاد است: هجرت، جنگ بدر، جنگ خندق، جنگ خیبر، و بالاخره فتح مکه. و آیاتی که در نفس هایشان اتفاق افتاد ایمانی است که آوردند که این قرآن حق است.

حالا این بیان ما را مقایسه کنید با آن فرمایشات طولانی و نا موفق مربوط و خودتان نتیجه لازم را بگیرید .

سوره جاثیه

۱۱۱ : (المیزان) : غرض این سوره دعوت عموم بشر است به دین توحید، و پرهیز از عذابی که از آن انذار می‌کند.

غرض این سوره که ما آن را «درس» می‌نامیم و از راه محاسبه استخراج کرده ایم این است : «کافران بی توجه به افعال و صفات الهی ، عامدانه و مصرّانه با پیامبران لجبازی و مخالفت میکنند»

سوره احقاف

۱۱۲ : (المیزان) : غرض این سوره انذار مشرکینی است که دعوت به ایمان به خدا و رسول و معاد را رد می‌کردند.

درس سوره که از راه محاسبه با دقت استخراج شده چنین است : نکوهش کافران اعم از گذشته و معاصر که علیرغم دریافت دلایل کافی و اتمام حجت باز هم لجبازانه کفر می‌ورزند .

۱۱۳ : (المیزان) : روایات بسیاری از طرق ائمه اهل بیت (ع) رسیده که خدای سبحان پیامبر اسلام و ائمه (ع) را تعلیم داده، و هر چیزی را به ایشان آموخته. و در بعضی از همان روایات این معنا تفسیر شده به اینکه علم رسول خدا (ص) از طریق وحی، و علم ائمه (ع) از طریق رسول خدا (ص) بوده است.

از سوی دیگر به این روایات اشکال شده که: تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد سیره اهل بیت چنین بوده که در طول زندگی خود مانند سایر مردم زندگی می‌کرده‌اند و به سوی هر مقصدی می‌رفتند از راه معمولی و با توسل به اسباب ظاهری می‌رفتند، و عینا مانند سایر مردم گاهی به هدف خود می‌رسیدند، و گاهی نمی‌رسیدند، و اگر این

حضرات علم به غیب می‌داشتند، باید در هر مسیری به مقصد خود برسند، چون شخص عاقل وقتی برای رسیدن به هدف خود، دو راه پیش روی خود می‌بیند، یکی قطعی و یکی راه خطا، هرگز آن راهی را که می‌داند خطا است طی نمی‌کند، بلکه آن راه دیگر را می‌رود که یقین دارد به هدفش می‌رساند. در حالی که می‌بینیم آن حضرات چنین نبودند، و در زندگی راههایی را طی می‌کردند که به مصائبی منتهی می‌گشت، و اگر علم به غیب می‌داشتند باید بگوییم عالما و عامدا خود را به مهلکه می‌افکندند، مثلا رسول خدا (ص) در روز جنگ احد آنچه بر سرش آمد خودش بر سر خود آورد، و یا علی (ع) خودش عالما و عامدا در معرض ترور ابن ملجم مرادی ملعون قرار گرفت، و همچنین حسین (ع) عمدا خود را گرفتار مهلکه کربلا ساخت، و سایر ائمه (ع) عمدا غذای سمی را خوردند. و معلوم است که القاء در تهلکه یعنی خویشتن را به دست خود به هلاکت افکندن عملی است حرام، و نامشروع، اساس این اشکال به طوری که ملاحظه می‌کنید دو آیه از آیات قرآنی است، یعنی آیه "وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ" و آیه "وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ".

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در باره آیه ۹ سوره احقاف خود المیزان دلایلی در رد نظر خویش و همچنین آیه هایی در بطلان عقیده خویش آورده، ولی به رغم همه آنها یکی روایات و یکی فلسفه متبوع خویش را ملاک گرفته که به خلاف آن دو آیه ای که ذکر کرده و آیات بسیار زیاد دیگری که ذکر نکرده، اصرار کند که آنحضرت علم غیب داشته است.

ایراد : ۱ - اتکاء به روایات ۲ - اتکاء به فلسفه متبوع خویش (هر دو مورد به رغم صراحت متن قرآنی)

سوره مومن

۱۱۴ : (المیزان) : این سوره پیرامون بلندپروازیهای کفار، و جدالشان به باطل به منظور از بین بردن حقی که بر آنان نازل شده، سخن می‌گوید،

المیزان هیچگاه برای طرز استخراج عصاره محتوای سوره که آن را غرض سوره مینامد روشی ارائه نداده ، و چنین تلقی میکنیم که آن را بطور گمانی ذکر میکند ، در حالیکه آنچه ما درس سوره می نامیم بر اساس استخراج از راه محاسبه به دست می آید که در مورد این سوره این است : نکوهش کافران که علیرغم الطاف و نعمت های الهی با اصرار و لجبازی باحق مخالفت میکنند .

سوره یس

۱۱۵ : (المیزان) : غرض این سوره بیان اصول سه گانه دین است .

درس سوره که از راه محاسبه استخراج شده چنین میگوید : نکوهش کافران که علیرغم اینهمه لطف و رحمت الهی به کفر و تکذیب می پردازند و خود را در معرض نابودی و عذاب قرار میدهند .

- ۱ - در آیه ۶۸ درک آن معنی که در جای خویش عرض شد، در اثر توجه به درس و درب بود که در آن مطلبی را که نعمت بنظر نمی آید نعمت ببینیم و لذا این از کمک های مستقیم این روش تفسیری است.
- ۲- همچنین است استنتاجی که در موضوع آیه ۶۹ شد.

۱۱۶ : آیه «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون»

در اینجا اگر به عصاره محتوای سوره توجه می فرمود با آیه مذکور اینطور مواجه میشد که در این سوره خداوند دارد نکوهش میکند که اینها چرا به این حقایق واضح توجه نمیکنند؟ از جمله اینکه خداوند اینقدر قدرت دارد (که در آیات ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ به آن اشاره کرده) و آنقدر قدرت دارد که اگر بخواهد چیزی انجام شود برایش کافی است که بگوید باش و آن موضوع انجام میشود و هیچ چیز برایش مشکل نیست.

چیزی که به این راحتی قابل توضیح است ببینید در المیزان - در یک متن بسیار طولانی - چه فلسفه هائی فرموده و چه راه های صعبی پیموده و آخر هم توفیقی برای واضح کردن مطلب نیافته (این قسمت را در المیزان بخوانید تا متوجه شوید)

مورد خطا: ۱ - بی توجهی به عصاره محتوای سوره ، ۲ - پیشداوری حاصل از روایات و فلسفه های متبوع

سوره شوری

۱۱۷ : (المیزان) : این سوره پیرامون مساله وحی سخن می گوید

درس سوره که از راه محاسبه استخراج شده این است : نکوهش کافران که علیرغم اتمام حجت و محاط بودن در لطف و رحمت الهی لجبازانه به کفر خویش ادامه میدهند.

۱۱۸ : «تکاد السموات يتفطرن من فوقهن» (آیه ۵)

در توضیح این آیه فرموده که چون وحی از بالا (من فوقهن) می آید آسمان های هفتگانه را پاره میکند تا به زمین میرسد و چیزهای دیگری در همین حدود فرموده .

ما عرض میکنیم وقتی که امواج تلفن موبایل و بی سیم و سایر امواج الکترو مغناطیسی برای عبور از اجسام مشکلی ندارند قاعدتا وحی نیز نباید در جهان هستی سبب تخریبی شود .

ولی توضیح مطلب این است که آیه مذکور به زبان مخاطب نازل شده یعنی اینکه قول کفار که برای خداوند شرکائی فرض میکنند با فطرت و منش جهان

هستی مخالفت دارد و اگر آنها مجاز بودند واکنش نشان دهند خشم خویش را نشان میدادند و خرابی و فساد در قسمتی از جهان هستی به وجود می آوردند .

۱۱۸ : ۱- ترتیب نزول ۲- اتکاء به روایات ۳- خطای عادی تفسیری ۴- بی توجهی به فرق گذاری بین مطالب اصلی و فرعی

اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول کار کند متوجه یک نکته مهم میشود و اگر به ترتیب رایج کار کند متوجه نمیشود و آن هم این است که در بسیار موارد هرجا که بحث قیامت مطرح است به حجیت قرآن توجه میدهد ، و این موضوع در سوره های تکویر و حاقه و واقعه خیلی آشکار است و از آن پس هم به عنوان یک خط ثابت ادامه می یابد .

در اینجا نیز قبل از آن آیه ، عناصر مختلف قیامت مطرح شده ، و ذکر حجیت قرآن (با این بیان که بگو من آن را از پیش خود در نیاورده ام) را باید در این جهتگیری کلی قرآنی دید .

اما المیزان بحث های طولانی فرموده و موضوع را به ذوی القربی (که در بخش پرانتزی است) (آیه ۲۳) مربوط نموده و در این باره به روایات متکی بوده و پیشنهادی داشته است .

سوره سباء

۱۱۹ : (المیزان) : این سوره پیرامون اصول سه گانه اعتقادات، یعنی توحید و نبوت و قیامت بحث می کند. بعد از بیان آنها کیفر کسانی را که منکر آنهایند، و یا القای شبهه در باره آنها می کنند، بیان نموده، آن گاه از راه های مختلف آن شبهه ها را دفع می کند، یک بار از راه حکمت و موعظه، بار دیگر از راه مجادله. و از بین این سه اصول بیشتر به مساله قیامت اهتمام می ورزد،

خواننده گرامی میداند که روش ما براساس تحلیل و محاسبه است و

«عصاره» ای که استخراج نموده واسم آن را «درس» گذاشته ایم از آنچه فرموده اند ، چنانکه ذیلا ملاحظه میکنید بسیار دور است :

درس سوره : ای پیامبر ! اینک که کافران قومت مانند گذشتگان دچار کفران نعمت و تکذیب میباشند ، چنین کن و چنین بگو و موفق خواهی شد .

(آیات ۱۵ تا ۲۱)

۱ - چون در متن شرح نسبتا مفصلی در باره علت عذابشان داده ایم که کاملا متفاوت از رویگر تفسیری تفاسیر رایج است لذا در اینجا چیزی عرض نکرده و به همانجا ارجاع میدهیم .

رفع سوء تفاهم در مورد داستان قوم سباء

در تفاسیر ، و بلکه در مشهور ترین و مهم ترین آنها ، به داستان قوم سباء چنان وارد شده اند که گویا :

۱ - آنها هم مانند اقوامی مانند عاد و ثمود و فرعون و لوط به غضب خداوند دچار شده باشند ،

۲ - سیل آنان مانند طوفان نوح و سایر عذاب ها خودشان را هلاک کرده ،

۳ - و بالاخره اینکه کل داستان در مدتی کوتاه (مثلا چند ساعت) اتفاق افتاده است.

در حالیکه این مفروضات خطاست و مطلب صحیح را ذیلا می یابید :

نوع داستان سرائی خاص قرآنی

موضوع این پاراگراف قصه ای است که در دو قسمت بیان شده است :

۱- یک قسمت داستان (آیه های ۱۵ و ۱۶) ، موضوع دو باغ پر بار است و ذکر هم از ناشکری در آن دیده نمیشود . البته «فاعرضوا» (پس رو برگردانند) اجمالا اشاره ای به ناشکری دارد اما مشخص نیست که چه نوع ناشکری بوده است .

۲- در قسمت دوم داستان (آیه های ۱۸ و ۱۹) ، موضوع امکان مسافرت دائمی

و آسان ذکر شده و موضوع ناشکری هم در همانجا آمده ، که جمله «بعد بین اسفارنا» (= بین سفرهایمان فاصله بیانداز) نشاندهنده آن است .

۳ - خواننده عادی به این نوع داستان سرائی مانوس نیست ، اما اگر به کلید تفسیری ما تحت عنوان «واگذاری به مخاطب» در همان سایت توجه کند ، متوجه این نکته میشود که قسمت دوم داستان به قسمت اول مربوط است و آن مسافرت ها برای مبادله محصولات باغی با سایر مایحتاجشان بوده ، و مشکل شان هم تنبلی (بعد بین اسفارنا) بوده ، که خود آن می باید ناشی از تمایلشان به خوشگذرانی بوده باشد .

کمی قدرت استنتاج (که همگان از آن برخوردار هستند) به خواننده کمک میکند که بفهمد مشکل آنها در قسمت اول داستان هم همین بوده ، یعنی تنبلی شان سبب سیل شده است ،

۴ - به این ترتیب قسمت آخر پاراگراف (آیه های ۲۰ و ۲۱) نیز مفهوم میشود که این تنبلی در اثر تمایلاتی بوجود آمد که از آثار القائنات شیطانی بوده است.

تمام فقرات مطلب طور دیگری است :

۱ - قوم سباء مانند قوم نوح و عاد و ثمود و فرعون نبود که به غضب خداوند دچار شده باشد ، دلیلش خود مندرجات قرآن است که کرارا داستان آن اقوام را ذکر کرده و لجاج و عناد آن اقوام را مکررا تاکید نموده ولی در مورد قوم سباء چنین چیزی دیده نمیشود . حد اکثر چیزی که در باره آنها گفته شده در همین پاراگراف است و در اینجا هم حداکثر خطایشان «فاعرضوا» و «ظلموا انفسهم» است و این اصلا قابل مقایسه با رفتار اقوام یاد شده نیست که در مقابل خداوند صف آرائی نموده و خیال قتل پیغمبران خداوند را داشته اند . بنا بر این سیل مذکور از جنس «عذاب الهی» نبوده ،

۲ - و از طرف دیگر سیلی که از عذاب الهی نباشد (مانند طوفان نوح و واژگونی شهر لوط و تند باد هشت روزه قوم عاد و امثال آن) «بنیان کن» نمیشود ، ما اخیرا تقریبا هرسال تجربه سیل را در استان گلستان خودمان داریم که سبب «بنیان کن»ی نمیشود و بنیان کنی سیل قوم سباء به این معنی است که

«بنیان اقتصادی» آنها را کنده ، نه اینکه آدم ها را (مانند اقوام پیشگفته) هلاک کرده باشد .

موضوع اینطور مفهوم است که :

اقتصادشان اقتصاد باغداری بوده و می باید همیشه مقدار مطمئنی از آب را در اختیار داشته باشند و نمیتوانستند متکی به آب نا مطمئن باران باشند و لذا سدی تاسیس کردند و طبعاً با توجه به تکنولوژی چند هزار سال پیش سد ضعیفی بود و نیاز به نگهداری داشت که کم کم بعلت رفاهی که یافته بودند پرداختن به نگهداری سد برایشان شاق به نظر رسیده بود و بخوبی به آن نپرداختند و سد شکست و اقتصاد باغداری شان از بین رفت و خودشان هم به علت از دست دادن مایه اصلی اجتماع خویش متفرق (نه هلاک) شدند .

۳- همچنین این داستان ، داستانِ عده کمی در یک زمان نیست بلکه داستان یک تمدن است که چندین نسل و چندین قرن طول کشیده ، و این موضوع از قسمت دوم داستان فهمیده میشود ، زیرا ایجاد راه های مواصلاتی تسهیل کننده داد و ستد اقتصادی ، و بوجود آمدن شهرهای بین راهی ، چیزی نیست که در کوتاه مدت حاصل شود .

چند نکته ای که بطور مستقیم از این داستان فهمیده میشود

۱- از همین داستان معلوم می شود شکر منحصر در گفتن بعضی اذکار و ادعیه نیست بلکه قیام به اموری که سبب حفظ و ادامه نعمتها می شود نیز از مقوله شکر است .

۲- افعال خداوند معقول و قانونمند است ، چنانکه خداوند آمدن سیل را به خویش نسبت میدهد در حالیکه ما می فهمیم که آن یک موضوع قانونمند بوده ، و هر سد دیگری هم که نگهداری نشود فرو میریزد .

۳- بلاغت قرآنی از اینجا فهمیده می شود که در چند سطر کوتاه مطالبی را میگوید که در اثر اندکی تدبیر و تفحص چنان جزئیاتی از آن در مقابل چشمانمان می آید که انگار ما با حدود بیش از پنجهزار سال فاصله ، داریم

آنها را می‌بینیم .

۴ - این داستان برای مخاطبان اولیه پیامی مانند پیام سوره قريش (که فوقاً در «توضیح مقدماتی» گفته ایم) دارد و برای مخاطبان امروز هم پیام مشابهی دارد که باید توسط «عقل جمعی» ماها استخراج گردد .

خودنان هم تحقیق مختصری بکنید

سری به تفاسیر بزنید و ببینید چه ها فرموده اند و این تفسیر را با آنها مقایسه کنید . یعنی اینکه «یستمعون القول فیتبعون احسنه» کنید .

۱۲۰ - : (المیزان) : [در باره «باعد بین اسفارنا» گفته] یعنی سفرهایمان را طولانی کن، تا مسافتهای دور برویم، و بار سفر دور ببندیم، بیابانها و بادیه‌ها بپیماییم، با توجه به عصاره محتوای سوره که صریح در نکوهش و کفران نعمت است ، مشکل آنان تنبلی ، و منظور آنان «کمتر سفر کردن» بوده است .

۱۲۱ : (المیزان) مراد از "بِأَلَدِي بَيْنَ يَدَيْهِ" [آیه ۳۳] کتب آسمانی قبل از قرآن یعنی تورات و انجیل است، مشرکین گفته بودند که: نه به این قرآن ایمان داریم، و نه به کتب آسمانی قبل از آن،

در باره «بین یدیه» معنی عجیب و نامقبولی فرموده و این به این خاطر است که تصور اینکه قرآن از «کتاب بعدی» سخن بگوید باطل است و لذا این راه حل را انتخاب کرده که معنی «بین یدیه» را به معنی «من خلفه» برگرداند !

در حالیکه لازم نبود این کار را کند و اگر ترتیب نزول را مورد توجه قرار میداد میدانست که تا سوره سباء هنوز ۲۰ درصد قرآن هم هنوز نازل نشده بود و هنوز بیش از ۸۰ درصد دیگر مانده بود و لذا «بین یدیه» به معنی بقیه قرآن است که هنوز نازل نشده .

یعنی دوخطا مرتکب شده : ۱ - بی توجهی به ترتیب نزول ۲ - برگرداندن معنی واضح برای رفع بن بست .

۱۲۲ : (المیزان در باره آیه ۴۱) : گفتیم: مشرکین سه طایفه از موجودات را می‌پرستند، ملائکه، و جن، و قدیسین از بشر را،

کلمه «جن» در اینجا به معنی لغوی بکار رفته ، یعنی نامعلوم و نا محسوس ، و خطا در اینجا ترجیح معنی اصطلاحی بر معنی لغوی بوده است .

سوره مومنون

۱۲۳ : (المیزان) : در این سوره بر ایمان به خدا و روز قیامت دعوت شده و فرقهایی که میان مؤمنین و کفار هست شمرده شده است

درس : پیامبران با مردمی مواجه بودند که از خداوند و آیات و الطافش غفلت داشتند و آخرت و پیامبران را تکذیب میکردند و در نتیجه در دو جهان زیانکار شدند .

۱۲۴ - بحثی که ذیلا تحت عنوان «مراحل مختلف» در آفرینش انسان ، در بخش شرح مختصر کرده ایم با تفاسیر رایج زاویه دارد ، ولی گرچه در اینجا نیاورده ایم ، اما توصیه مطالعه آن را از این باب نیز داریم .

ممکن است آفرینش انسان از «خلاصه‌ای از گِل» مربوط به همان دوره‌ای باشد که در ابتدای سوره دهر دیدیم (لم یکن شیئا مذکورا)

به این معنی که در آن دوره چیزی داشته شکل می‌گرفته ، نوعی مواد رسوبی داشته بوجود می‌آمده ، که اولین سلول‌های زنده از آنها بوجود آمده که عبارت «سلاله من طین = خلاصه‌ای از گِل» اشاره به آن دوره داشته باشد که آن ماده اصل و اساس هر نوع حیات ، اعم از دریایی و سپس دوزیستی و آنگاه جانداران زمینی بوده است .

بنابراین اگر بگوییم انسان بدست خداوند آفریده شده صحیح است ، و اگر

هم بگوئیم از خاک آفریده شده با توجه به معنی فوق باز هم صحیح است ، و اگر هم بگوئیم از علق آفریده شده ، باز هم صحیح است ، و اگر هم بگوئیم از پدر و مادرش آفریده شده ، باز هم صحیح است .

در باره آیات این پاراگراف ، حتی امروز نیز ، با توجه به معانی والای آن ، حتی برخی مفسران هم ، درک مقبولی از آن ندارند ، چه رسد به مخاطبان اولیه ! در عین حالیکه کلماتی که در این پاراگراف بکار رفته ، در این هزار و چند صد سال ، تغییر معنای قابل توجهی نیافته اند !

آفرینش آدم از خاک یعنی چه؟

«ال» در ابتدای «الانسان» از چه نوع است ؟

بطور قطع الف لام مذکور از نوع الف لام جنس است ، یعنی همه انسانها . زیرا اگر آن را از نوع الف لام عهد یا الف لام تعریف بگیریم با بقیه آیه سازگاری ندارد . زیرا اگر سازگاری داشت می باید قرینه ای در آیه یا آیات بعد می بود که بر آن دلالت کند و نیست .

لذا می توانیم این نتیجه را بگیریم که «همه انسان ها» (و طبعاً آدم هم که یکی از انسان ها است) از نطفه و علقه و مضغه و بوجود آمده است .

البته اینکه همه انسانها از عصاره ای از خاک آفریده شده اند به این معنی است که قبل از نطفه بصورت مواد غذایی که از خاک بوجود می آیند در بدن انسان به صورت سلول های تشکیل دهنده اسپرم و اوول در دستگاه های تناسلی مرد و زن وجود دارند .

بنا بر این آفرینش آدم از خاک مانند آفرینش همه ما انسان ها از خاک است که از طریق مواد غذایی حاصل از خاک صورت میگیرد .

البته باید توجه داشت که مواد غذایی حیوانی از قبیل گوشت و شیر و مشتقات آن نیز منشاء خاکی دارد .

بنا براین «از خاک آفریده شدن آدم» ، هم ، همانطور است که من و شما از خاک آفریده شده ایم ، و همانطور است که همه میلیارها انسان از خاک آفریده شده اند و میشوند و خواهند شد .

یک نمونه جالب خطای همه مفسران در اثر بی توجهی به ترتیب

نزول

۱۲۵ - کلمه «مبتلین» میتواند هم صیغه جمع برای اسم فاعل و هم برای اسم مفعول باشد،

تقریباً تمام مفسران و مترجمان مهم، کلمه مبتلین را به وجه فاعلی گرفته اند که ذیلاً ترجمه هایشان را نقل میکنیم:

«..... و ما بندگان را به اینگونه حوادث آزمایش خواهیم کرد» و «..... و به یقین ما آزماینده (بندگان) ایم» و «..... و ما آزماینده بوده ایم» و «..... و قطعاً ما آزمایش کننده بودیم» و «and we are the one who put men to trial»

اما وجود «ان» اگر آن را نافیه بدانیم - که وجه غالب آن هم همین است زیرا هیچ محلی برای شرطیه بودن آن ندارد - مانع است از اینکه مبتلین را صیغه جمع اسم فاعل بدانیم زیرا در آن صورت این معنی را خواهد داشت که خداوند از مبتلاکنندگان نیست، در حالیکه هست، زیرا فرموده اذ ابتلی ابراهیم.... و فرموده ان الله مبتلیکم بنهر.... (و موارد زیاد دیگر) لذا موضوع را اینطور حل کردند که برای «ان» یک معنی شاذ و نادر پیدا کردند (به مفهومی که در آیه ۱۰ سوره قصص آمده) و پرونده مطلب را بستند و ترجمه های فوق را بجا گذاشتند.

اما اشکالی که دارد این است که «ل» تاکید روی کلمه «لمبتلین» چه میشود؟ زیرا مقام، مقام تاکید نیست. خداوند برای اینکه بگوید من ابتلا دهنده هستم نیاز به «ل» تاکید ندارد (چنانکه هم در دو مورد فوق - ابتلای ابراهیم و ابتلای به نهر - و هم در موارد بسیار زیاد دیگر - این مفهوم را بدون کوچکترین تأکیدی فرموده)

اما، اگر به ترتیب نزول به قرآن نگاه کنیم می بینیم خداوند در باره اقوامی

که از حدّ گذرانده و راجع به پیامبران‌شان و پیروان آنها وارد فاز عملی و تعرض جدی شده اند (تا قبل از سوره مومنون) این سخنان را فرموده است :

در سوره شمس (که در اوایل نزول است) : قدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها و لا یخاف عقبیها

در سوره دخان در قضیه فرعونیان : فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین

در سوره زخرف : فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین فجعلنا هم سلفا و مثلاً للآخرین

در سوره سباء و پس از ذکر عاقبت آنها : ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور

چنانکه دیده میشود راجع به آنها این تعابیر بکار رفته :

راجع به نتیجه هلاکت جمعی آنها نگرانی نداریم ،

هلاکت جمعی آنها برای آسمان و زمین اهمیتی ندارد ،

آنها بعد از هلاکت به پیشینیان تبدیل و مایه مَثَل (یا عبرت) آیندگان شدند ،

آنها به چیزی که سزایشان بود رسیدند .

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد ترجمه آیه ، در صورت مفعولی گرفتن آن کلمه ، اینطور میشود : البته در آن نشانه های مهمی هست و البته ما جزء مبتلا شدگان نبودیم .

وبه زبان ساده تر یعنی : البته آن کسی که به گرفتاری افتاد ما نبودیم .

(که هم مفهوم با این مصراع است : بر دامن کبریا نشیند گرد)

اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول بررسی کند این «خط» را به سهولت «میگیرد» و می شناسد و وقتی در سوره های متاخر جملاتی هم مفهوم با مفاهیم قبلی دید آنها را به درستی درک میکند و در معنی آنها دچار اشتباه نمیشود .

اما اگر ترتیب نزول را سر لوحه کار خود قرار ندهد اساسا این «خط» را «نمیگیرد» و ممکن است اشتباه کند که چنانکه دیدیم تقریبا تمام اشخاص قَدَر هم در این مورد مشخص به اشتباه افتادند (که منحصر به این مورد هم نیست و نظایر زیادی نیز دارد)

دلیل خطا بودن ترجمه و تفسیر فوق همان است که در بالا عرض شد یعنی ترجیح معنی فاعلی کلمه مبتلین به معنی مفعولی آن ، که سبب دو خطای دیگر هم شد ، و البته خود دلیل این ترجیح هم بی توجهی به رعایت ترتیب نزول است .

یک جمله سه کلمه ای (ان کنا لمبتلین) و سه خطا در ترجمه اش؟! («ل» تاکید غیر ضرور ، و «ان» دارای کاربرد شاذ ، و انتخاب صیغه فاعلی بجای مفعولی)

اما اگر مبتلین را مفعولی و ان را هم نافیه میگرفتند به مفهومی می رسیدند که با آنهمه آیات قبل و بعد خویش که همه در مفهوم «بر دامن کبریاش ننشینند گرد» مشترکند هم مفهوم و ضمنا دلنشین و مقبول بود .

چرا تقریبا همه مفسرین و مترجمین مهم ، دچار این خطا شدند؟

سوال فوق فقط یک جواب دارد : در نظر نگرفتن ترتیب نزول

مطلبی که تحت عنوان «این «بزودی» چه وقت است؟» در بخش شرح مختصر آمده، مربوط به تیتَر فوق است که به علت طولانی بودنش در آنجا قرار داده شده است .

این «بزودی» کی است؟

۱۲۶ - در سوره تکاثر ذیل کلمه «سیعلمون» عرضی کرده ایم که «بزودی خواهند دانست» مذکور پس از فتح مکه که همگی مسلمان شدند ، است و «علم» مذکور در کلمه سیعلمون نیز «علم حاصل از ایمان» بوده است . در اینجا نیز همان حالت برقرار است و پس از فتح مکه همگی این اعتقادات را که جوابش «للاهِ» های سه گانه این پاراگراف است خواهند داشت و این

واضح است و «س» (= بزودی) مورد بحث نیز اشاره به همان دارد ، یعنی به زمان فتح مکه .

اما المیزان فرموده که در همان موقع که این سوال از آنها میشد این جواب را میدادند ، یعنی اینکه کافران در همان موقع طرح سوال چنین عقیده ای را داشتند .

البته این هم از آن فرمایشات است و اگر کسی بگوید پس آنها چه کافری بودند که اینهمه اعتقادات صحیح راجع به خداوند داشتند معلوم نیست المیزان چه جوابی میداشت .

بله ، «سیقولون لله» های سه گانه همگی «پرانتری» است زیرا اگر چشم خویش را بر آنها بندیدیم و قبل و بعد آنها را وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست خواهد بود .

دلیل دیگر دال بر اینکه جواب کفار در آن لحظه آن نبوده ، این است که در ابتدای آیه ۱۲ سوره انعام که می فرماید «قل لمن مافی السماوات والارض قل لله...» همین سوال هست و در جوابش هم هیچ قرینه ای نیست که جواب تقریری «لله» مورد قبول کافران باشد ، بلکه روال کلام نشان دهنده عکس آن است .

البته از این نوع مثال ها زیاد است و ما قصد رعایت اختصار را داریم .
قاعدتا المیزان باید این نظر را از متقدمان یا منابع روائی اخذ کرده باشد و استدلال ماهم مقابل شماست و يستمعون القول و يتبعون احسنه را هم که حتما خودتان می فرمائید .

سیقولون لله

بگو اگر میدانید (برایم توضیح دهید) زمین و هر کس که در آن است متعلق به کیست؟ (۸۴) بزودی خواهند گفت متعلق به خداوند است . بگو پس چرا پند نمی گیرید؟ (۸۵) بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار آن عرش بزرگ کیست؟ (۸۶) بزودی خواهند گفت مال خداست . بگو پروا نمیکنید؟ (۸۷) بگو سر رشته همه امور بدست کیست که پناه میدهد و کسی علیه او

پناهگاهی ندارد؟ (۸۸) بزودی خواهند گفت خداست . بگو از کجا افسون شده اید؟ (۸۹) (نه) بلکه حق را به آنها ارائه کرده ایم و آنها دروغگویند (۹۰) اگر موارد پرانتزی را مشخص کنیم متن فوق به شکل زیر در می آید :

بگو اگر میدانید (برایم توضیح دهید) زمین و هر کس که در آن است متعلق به کیست؟ (۸۴) بزودی خواهند گفت متعلق به خداوند است . بگو پس چرا پند نمی گیرید؟ (۸۵) بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار آن عرش بزرگ کیست؟ (۸۶) بزودی خواهند گفت مال خداست . بگو پروا نمیکنید؟ (۸۷) بگو سر رشته همه امور بدست کیست که پناه میدهد و کسی علیه او پناهگاهی ندارد؟ (۸۸) بزودی خواهند گفت خداست . بگو از کجا افسون شده اید؟ (۸۹) (نه) بلکه حق را به آنها ارائه کرده ایم و آنها دروغگویند (۹۰) اما المیزان فرموده که در همان موقع که این سوال از آنها میشد این جواب را میدادند ، یعنی اینکه کافران در همان موقع طرح سوال چنین عقیده ای را داشتند .

البته این ادعا بطور واضح خطاست ، زیرا :

۱ - بنابر آیه ۸۷ سوره زخرف [وَلئن سآلتهم من خلقهم لیقولنَّ الله] (که با بهترین تقریب دو سال قبل از این سوره نازل شده) کافران مکه در باره آفرینش خودهاشان (یا شرکائی که برای خداوند قائل بودند) این عقیده را داشتند که خداوند آفریدگار آنهاست و اگر بیش از این اعتقاد داشتند (آنها) به آن زیادیی که در این پاراگراف مطرح است) قرآن به عنوان احتجاج ذکر میکرد .

۲ - از آیه ۱۲ سوره انعام که شبیه یکی از همین مطالب را دارد [قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله] معلوم میشود که آنها در باره اینکه مالکیت آسمانها و زمین با چه کسی است ، (برعکس ادعای المیزان) این عقیده را ندانستند ، زیرا به پیامبر (ص) تقریر میکند که بگو خدا چنان موقعیتی دارد . و البته بهتر است بدانیم که سوره انعام حد اکثر سه سال بعد از سوره زخرف نازل شده)

۳ - هیچ قرینه قرآنی نمیتوان پیدا کرد که نشان دهد کافران آن روزها چنین عقیده ای داشتند .

۴ - علمای ملل و نحل هم چنین چیزی نگفته اند و اگر گفته بودند تا کنون بما میرسید .

۵ - اگر کسی بگوید پس آنها چه کافری بودند که اینهمه اعتقادات صحیح راجع به خداوند داشتند و در اینصورت پیامبر با کافرانی به این خوش اعتقادی چه مشکلی داشت ، معلوم نیست المیزان چه جوابی میداشت .

۶ - اساسا خود کفار اگر صاحب چنین اعتقاداتی بودند چرا به آن حضرت اعتراض نکردند که آقا ماکه خودمان همه این حرفها را قبول داریم پس ... ؟ و اگر چنین اعتراضی میکردند بما میرسید .

۷ - آن تفسیر ارجمند در سوره تکاثر ، «س» (= بزودی) در «سیعلمون» را به هنگام مرگ شخص و پیدایش قیامت معنی کرده ، و در اینجا به زمانی بسیار کوتاه (در حد صفر) این تفاوت عظیم در معنی کردن چقدر موجه است ؟

۸ - اساسا اگر اینطور که المیزان گفته ، بوده باشد ، تکلیف سخن خداوند چه میشود که فرموده «بزودی» ؟

۹ - تکلیف آیه ۹۰ با این بیان آن تفسیر چه میشود؟

بله ، «سیقولون لله» های سه گانه فوق همگی «پرائتزی» است زیرا اگر چشم خویش را بر آنها ببندیم و قبل و بعد آنها را وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست خواهد بود .

سوره اسراء

۱۲۹ : (المیزان) : این سوره پیرامون مساله توحید و تنزیه خدای تعالی از هر شریکی که

تصور شود می باشد، و با اینکه در این مورد بحث می کند، اما مساله تسبیح خدا را بر مساله حمد و ثنای او غلبه داده، و بیشتر به قسم دوم پرداخته است

درس : کمک همه جانبه الهی به پیامبر برای پیگیری رسالتش که ساخته

شدن «انسان» باشد .

(المیزان) : از مقایسه میان وعد اول یعنی جمله "بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا ..." و وعد دوم یعنی جمله "لَيَسُوُوا وَجُوهَكُمْ ..." این معنا به دست می آید که وعده دوم بر بنی اسرائیل سخت تر بوده و در آن وعده نزدیک بوده که به کلی نابود شوند، و در دلالت بر این معنا همین عبارت کافی است که فرمود: "وَلَيُتَبَّرُوا مَا عَلُوا تَتَبِيرًا".

و معنای آیه این است که وقتی زمان وعده دوم رسید، یعنی بنی اسرائیل افساد بار دوم خود را از حد گذراندند ما همان بندگان خود را واداشتیم تا با فراهم آوردن اسباب حزن و اندوه و تحقق بخشیدن ذلت و مسکنت آنان چهره هایشان را اندوهگین نموده و نیز مانند نوبت نخستین وارد مسجد اقصی شوند و هر چه را که بر آن غلبه یافتند هلاک نموده و سرزمینهای را که از آن عبور کردند ویران سازند.

اگر به محتوای آیات مذکور دقت شود بین دو مرحله مذکور ازمنه و دهوری فاصله است ، چطور چنین چیزی ممکن است؟ و مگر عمر نسلها چقدر است که «همان» اشخاص بعد از گذشت ازمنه و دهور اساسا زنده باشند ، چه رسد به اینکه همان کارها را هم بکنند! بعلاوه ، بیان فوق هیچ مستند تاریخی هم ندارد ، در حالیکه واقعه اول دارد (بخت النصر و کورش و بابل و ...) چطور است که واقعه قبلی اینهمه مستند تاریخی دارد و واقعه پس از آن هیچ ندارد؟

به عبارت دیگر ، واقعه دوم هنوز به وقوع نپیوسته است .

۱۳۰ - در آیه ۴۵ ظاهرا صفت حجاب مذکور بجای اینکه «ساتر» باشد «مستور» ذکر شده و در المیزان برای توجیه موضوع مطالبی چه از قول خویش و چه بصورت نقل قول از دیگران - که برخی از آنها را ردّ نموده - ذکر نموده که مفصل است و ما در اینجا نمیخواهیم وارد آن بشویم .

اما چیزی که به ما مربوط میشود کلید های تفسیری خودمان است و با آنها میتوانیم به روشنی موضوع را توضیح دهیم که این است :

در بین دو کلمه حجاب و مستور موضوع کلید تفسیری «واگذاری به مخاطب» اتفاق افتاده ، که شرحش را در باب کلید های تفسیر قرآن در

مقدمه جلد اول تفسیر سخن نو ببینید و خلاصه اش این است که مخاطب قرآن (در درجه اول رسول خدا - ص - و در درجه دوم ماها) با ذهن خویش چیزهائی را که خداوند - به منظور تحریک ذهن ما - نگفته اینطور پر میکنیم : [ای که بوسیله افکار باطل و افعال انحرافی پیدا کرده اند سبب میشود از درک حقایق قرآنی]

یعنی متن اینطور میشود : . . . حجابی که بوسیله افکار باطل و افعال انحرافی پیدا کرده اند سبب میشود از درک حقایق قرآنی مستور . . .

۲ - حالت کلی قطعه حاوی آیات ۵۸ تا ۶۰ دلداری دادن به آنحضرت است ، بطوریکه در آیه ۵۸ میگوید این مخالفانست هم اگر مانند امم سابق از حد بگذرانند به همان عاقبت دچار میشوند و لذا خیالت راحت باشد ، و در آیه ۵۹ میگوید ما عاجز نیستیم که آرزویت را برآورده کنیم و معجزه ای بدست ظاهر کنیم اما بی فایده است ، و در آیه ۶۰ هم می فرماید موضوع آن رویایت هم نگرانت نکند ، فتنه ای است که خودمان صلاح میدانیم که پیش بیاید تا معلوم شود ارزش واقعی هرکس چقدر است .

اگر با این دید این قطعه را باز خوانی کنید می بینید که همه فقرات آن مفهوم است و آن مطالب پر طول و تفصیلی که مفسران ارجمند فرموده اند همه اش زائد و بلکه اکثرا بی وجه است .

۱۳۱ - المیزان در باره آیه ۷۰ سوره اسراء چنین میفرماید :

پس اینکه فرمود: "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" مقصود از تکریم اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد، و با همین خصوصیت است که معنای "تکریم" با "تفضیل" فرق پیدا می کند، چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود، به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد.

بطور واضح ، آیه مذکور در مقام برشماری مولفه های «تکریم» است که یکی سواره بودن، و یکی رزق طیب ، و یکی هم آن «تفضیل» مذکور است و این

نوع سخن گفتن (برشماری برخی نعمتها) در قرآن بسیار عادی و آشنا است

۱۳۲ - (المیزان): " وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا". کلمه "من" در "من القرآن" بیانیه است که موصول "ما" در "ما هُوَ شِفَاءٌ" را معنا می‌کند و معنایش این است که ما نازل می‌کنیم آنچه را که شفا و رحمت است، و آن قرآن است.

اگر تعبیر فوق صحیح باشد می‌باید کل قرآن این خاصیت دوگانه را داشته باشد، در حالیکه چنین نیست، و قرآن متن داستانی و متن حقوقی هم دارد که خالی از این نوع تاثیر دوگانه میباشند، و اگر اینطور بود که المیزان فرموده، چرا خداوند کفار را به تدبیر در قرآن دعوت کرده؟ و اگر تمام قرآن دارای تاثیر دوگانه بود خداوند در حقیقت در این دعوت خویش (هزار بار معاذالله) خواسته آنان را گول بزند؟

بله «مِن» در اینجا یعنی «قسمتی از» (یعنی قسمتهایی از قرآن چنان خاصیت دوگانه ای دارند، نه همه قرآن)

۱۳۳ - در باره آیه ۱۰۴ سوره اسراء: (المیزان): وَ قُلْنَا مَن بَعْدَهُ لَبَنِيَ إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا" [...] [بعید هم نیست که مراد از وعده آخرت همان قضایی باشد که راندن آن را در اول سوره ذکر نموده فرمود: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبَرَّوْا مَا عَلَوْا تَتَّبِعُوا" هر چند که بیشتر مفسرین این احتمال را نداده‌اند، لیکن بنا بر این احتمال صدر سوره با ذیل آن مرتبط می‌شود، و آن وقت مراد از ذیل این می‌شود که: بعد از غرق فرعون، به بنی اسرائیل دستور دادیم که در سرزمین مقدس که فرعون شما را از رفتن به آنجا جلوگیری می‌کرد منزل کنید و در آنجا باشید تا وعده دیگر شما برسد، همان وعده‌ای که در آن، بلاها شما را می‌پیچاند و دچار قتل و غارت و اسیری و جلای وطن می‌شوید در آن موقع همه شما را گرد آورده و در هم فشرده می‌آوریم (و این همان اسارت بنی اسرائیل و جلای وطن آنان است که یکپارچه به بابل آمدند).

قولی است نامقبول، که علاوه بر اینکه با عصاره محتوای سوره مغایر است با رفتار خداوند حکیم نیز مغایر است که از طرفی آنها را به «ان احسنتم

احسنتم لانفسکم» امیدوار کند و از طرف دیگر بگوید فایده ای ندارد و عاقبت شما این است ، بعلاوه روال سخن طوری است که خواننده اینطور می فهمد که آیه های ۴ تا ۸ دارد از اتفاقی که در آینده خواهد افتاد (مثلا اوضاع فعلی یهودیان اسرائیل) صحبت میکند . . . و ترجیح می دهیم خواننده کنجکاو را به تفسیر پاراگراف اول این سوره ارجاع دهیم .

سوره ابراهیم

۱۳۴: (المیزان) : آیات کریمه این سوره، پیرامون اوصاف قرآنی که بر پیغمبر اسلام (صلوات الله علیه) نازل شده بحث می کند .

عصاره محتوای سوره که ما بر اساس محاسبه استخراج کرده و آن را درس نامیده ایم چنین میگوید : خداوند پیامبران و پیروانشان را پیروز و کافران را در دنیا مغلوب و در آخرت معذب میکند .

۲ - وعده «لئن شکرتم لازیدنکم» به کیست؟ بر خلاف تلقی مشهور مفسران ارجمند، وعده مذکور به جوامع است نه به افراد (دقت کنید)

سوره هود

۱۳۵ (المیزان) : این سوره همانطور که از آغاز و انجامش و از زمینه‌ای که همه آیاتش دارد بر می‌آید در این مقام است که غرض آیات قرآنی را با همه کثرت و تشتتی که در آنها است بیان نموده از مضامین همه آنها خلاصه‌گیری کند.

و خاطر نشان می‌سازد که اساس و جان تمامی معارف مختلفی که آیات قرآنی متضمن آن است یک حقیقت است. اگر قرآن کریم سخن از معارف الهی دارد و اگر در باره فضایل اخلاقی سخن می‌گوید و اگر احکامی در باره کلیات عبادات و معاملات و سیاست و ولایتها تشریع می‌کند و اگر از اوصاف خلاقیتی از قبیل: عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیطانها، گیاهان، حیوانات و انسان سخن به میان می‌آورد، و اگر در باره آغاز خلقت و انجام آن حرف می‌زند و بازگشت همه را نخست به سوی فنا و سپس به سوی خدای سبحان می‌داند و خبر از روز قیامت و قبل از قیامت، یعنی از عالم قبر و برزخ می‌دهد و از روزی خبر می‌دهد که همه برای رب العالمین و به امر او بپا می‌خیزند، و همه در عرصه‌ای جمع گشته

سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهی گواهان را می‌بینند، و در آخر بین همه آنان داوری شده گروهی به بهشت و جمعی به دوزخ می‌روند، بهشت و دوزخی که دارای درجات و درکاتی هستند، و نیز اگر بین هر انسانی و بین عمل او، و نیز بین عمل او و سعادت و شقاوت او، و نعمت و نعمت او، و درجه و درجه او، و متعلقات عمل او از قبیل وعده و وعید و انذار و تبشیر از راه موعظه و مجادله حسنه و حکمت رابطه برقرار دانسته و در باره آن رابطه‌ها سخن می‌گوید، همه اینها بر آن یک حقیقت تکیه دارد و آن حقیقت چون روح در تمامی آن معارف جریان یافته و آن یک حقیقت، اصل و همه اینها شاخه و برگ آنند، آن حقیقت، زیر بنا و همه اینها که دین خدا را تشکیل می‌دهند بر آن پایه بنا نهاده شده‌اند، و آن یک حقیقت عبارت است از توحید حق تعالی، البته توحیدی که اسلام و قرآن معرفی کرده، و آن اینست که انسان معتقد باشد به اینکه خدای تعالی رب همه اشیای عالم است و غیر از خدای تعالی در همه عالم ربی وجود ندارد، و اینکه انسان به تمام معنای کلمه تسلیم او شود و حق ربوبیت او را اداء کند و دلش جز برای او خاشع نگشته، بدنش جز در برابر او خضوع نکند، خضوع و خشوعش تنها در برابر او - جل جلاله - باشد.

و این توحید، اصلی است که با همه اجمالی که دارد متضمن تمامی تفصیل و جزئیات معانی قرآنی است، چه معارفش و چه شرایعش. و به عبارتی اصلی است که اگر شکافته شود همان تفصیل می‌شود، و اگر آن تفصیل فشرده شود به این اصل واحد برگشت می‌کند.

پس، این سوره همه معارف قرآنی را نخست در این چهار آیه اول بطور اجمال ذکر نموده، سپس در طول سوره به تفصیل آن می‌پردازد، البته آن تفصیل را در قالب انذار و تبشیر ریخته، انذار و تبشیری که با ذکر سنت جاری خدا در پندگان و ایراد اخبار امتهای گذشته و داستان اقوام نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی، و سرنوشتی که استکبار از پذیرفتن دعوت الهی و نیز افساد در زمین و اسراف در این فساد انگیزی دارد صورت گرفته، و نیز به توصیف وعده‌های الهی برای مؤمنین و صاحبان اعمال صالح و توصیف تهدیدهایی که خدا به طبقه کفار و تکذیبگران آیاتش داده پرداخته و در خلال این مسائل امور دیگری از معارف الهی راجع به توحید، نبوت و معاد نیز خاطر نشان شده است.

چنانکه ملاحظه میشود در باب چیزی که المیزان آن را «غرض سوره» مینامد (و لزوماً می‌باید خلاصه و در حد یکی-دو جمله باشد) خیلی طولانی فرموده و ضمناً صحیح نیز به نظر نمیرسد، زیرا، با «درس» که از راه محاسبه استخراج و فوقاً نقل شده، نسبتی ندارد.

۱۳۶ - آیه ۱۷ این پاراگراف یکی از آیات مورد اختلاف شدید مفسران است، یکی «مَنْ» (=چه کسی) ابتدای آیه را به رسول اکرم(ص) و دیگری بر امیرالمؤمنین(ع) تطبیق کرده و فرمایش‌های عجیب و غریبی فرموده‌اند. سایرین نیز چیزهای دیگری گفته‌اند، و به زحمت زیادی دچار شده‌اند، و بالاخره هم نتوانسته‌اند مطلب خویش را به طرز پسندیده‌ای جمع کنند. اما در این روش تحلیلی، بدون استفاده از خارج قرآن، خود متن قرآنی بطوری معقول و مقبول و منطقی تحلیل شده، و در نتیجه، نتیجه‌ای گرفته ایم که ارزیابی آن رابه شما وامیگذاریم:

برای مطالعه بیشتر، ر.ک. www.tafsir.jamal-ganjei.com

کتاب «صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک»، فصل ۷/۳

۱۳۷ (المیزان): "قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ" این جمله پاسخ قوم لوط است در برابر دعوتی که آن جناب می‌کرد و به آنان می‌گفت که بیایید با دختران من ازدواج کنید، و آنچه در اینجا لازم است مورد توجه قرار گیرد این است که قوم لوط نگفتند: "ما حقی در دختران تو نداریم" بلکه گفتند: "تو از پیش می‌دانستی که ما حقی در دختران تو نداریم"

حضرت لوط برای اینکه قوم او متعرض مهمانان او نشوند «دختران» خویش را به آنان پیشنهاد کرد.

مگر ایشان چند تا دختر داشت که بتواند جواب قوم خویش را بدهد؟ لذا جواب صحیح همان است که مرحوم علامه آن را ذکر کرده و سپس رد کرده است.

و آن این است که پیامبران پدران معنوی امت هستند و منظور ایشان از «دختران من» یعنی «این زنان موجود» و این مفهوم با انتهای سوره حج نیز که خداوند حضرت ابراهیم را «پدر» قلمداد کرده هماهنگ است و معنی نهایی آن یعنی اینکه از عادت زشت رو کردن به جنس مذکر دست بردارید

و مطابق فطرت و طبیعت به «این دختران من» (یعنی این زنان موجود که به حال خویش رها شده‌اند و مورد غفلت قرار گرفته‌اند) رو کنید. اینک قوم لوط در آیه ۷۹ می‌گویند ما در دخترانت «حقی» نداریم به این علت است.

سوره شعراء

۱۳۸: (المیزان) : و این سوره هم از سوره‌های اولی است که در مکه و قبل از هجرت نازل شده

این سوره به دلیل محتوایش نمیتواند از «سوره‌های اولی» باشد که در مکه نازل شده و با توجه به محتوایش متناسب است با اوضاع و احوال اوایل دهه دوم بعثت

۱۳۹: (المیزان) : غرض از این سوره، تسلیت خاطر رسول خدا (ص) است از اینکه قومش او را و قرآن نازل بر او را تکذیب کرده بودند و او آزرده شده بود در بیان المیزان منظور از «غرض» همان چیزی است که ما «درس» مینامیم و از راه محاسبه استخراج میکنیم و در مورد این سوره چنین است : چگونه خداوند پیامبران را موفق و تکذیب کنندگان آنان را نابود میکند .

۱۴۰: آیه ۱۹۶ (المیزان) : "وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ" ضمیر "انه" به قرآن بر می‌گردد و یا به نزول آن بر قلب رسول خدا (ص)، و کلمه "زبر" جمع زبور است، که به معنای کتابست، و معنای آیه این است که خبر آمدن قرآن و یا نزولش بر تو، در کتب گذشتگان از انبیاء آمده بود.

تفسیر بهتر - با توجه به عصاره محتوای سوره (درس) و عصاره محتوای پاراگراف (درب) - این است که این مطالب (یعنی داستانه‌های پیامبران که حجم اصلی سوره را گرفته ، و نتایج حاصل از آن که در بخش‌های پایانی سوره ذکر شده) در کتب پیشین هست ، نه اینکه آن را محدود کنیم به

«خبر آمدن قرآن و یا نزولش بر تو» که البته در اینصورت (که المیزان انتخابش کرده) به محتوای سوره بی ارتباط هم خواهد بود .

۱۴۱ - آیه ۲۰۰ : (المیزان) : کلمه "سلوک" به معنای داخل کردن و عبور دادن از راه است، و مراد از "مجرمین"، کفار و مشرکین اند، که اگر به این نامشان نامید، برای این بود که به علت حکم اشاره کرده و فهمانده باشد که ما قرآن را در دل مشرکین بدین جهت داخل می کنیم که مجرم هستند و این از باب مجازات است، نتیجه این تعبیر این است که هر مجرمی همین مجازات را دارد. و معنای آیه این است که ما قرآن را با این حال، یعنی با این وضع که مورد نفرت و اعراض مشرکین باشد و به او ایمان نیاورند، داخل در قلوب این مشرکین نموده، از آن عبور می دهیم، تا کیفر جرم آنان باشد و با هر مجرم دیگری این معامله را می کنیم.

حقیقت این است که آدم در میماند که در مقابل این نوع معنی کردن چه بگوید ، بلکه معنی بهتر این است که «ه» در «سلکناه» معطوف به تکذیب کفار است که تقریباً تمام سوره اشاره به آن دارد و معنی آن اینطور میشود که ما این عمل تکذیب قرآن را به دل مکذبان راه دادیم ، که البته این معنی با «کذلک یضل الله من یشاء» که در قرآن بسیار تکرار شده ، همطراز است و معنی مقبولی است .

سوره یونس

۱۴۲ : (المیزان) : و غرض این سوره، یعنی آن هدفی که سوره برای بیان آن نازل شده، عبارت است از تاکید مردم به التزام به توحید،

آنچه المیزان آن را غرض سوره نامیده ، همان چیزی است که ما آن را «درس» سوره نامیدیم و از راه محاسبه و با دقت استخراج شده که چنین میگوید : ای پیامبر با جدیت کار رسالت را پیگیر ، تو و پیروانت در مقابل کافران بی منطق و غافل در دنیا پیروز و در آخرت نجات یافته خواهید بود .

۱۴۳ : (المیزان) : این سوره مبارکه- همانطور که از آیاتش پیداست- در مکه نازل شده و از سوره‌هایی است که نزول آن در اوائل بعثت بوده، ضمناً خیلی جالب است که المیزان نیز به محتوای سوره استشهاد کرده ، در حالیکه محتوای سوره که شامل مطالب استدلالی سنگین و ذکر قسمتی از داستان حضرت موسی (ع) که ناظر به فاز نهائی داستان آنحضرت است با دوره ای از ماموریت رسول اکرم (ص) مناسبت دارد که به زمان هجرت نزدیک است ، نه اینکه - به قول المیزان - «در اوائل بعثت» بوده باشد .

۱۴۴ : (المیزان) : " وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ ... " تعجیل در هر چیز به معنای آوردن آن به سرعت و عجله است، و استعجال به چیزی به معنای آن است که بخواهیم چیزی به سرعت و عجله حاصل شود و کلمه "العمه" به معنای حیرت شدید است. و معنای آیه این است که: اگر خدای تعالی در رساندن شر- که همان عذاب است- به مردم عجله می‌کرد، همانطور که خود مردم در رسیدن به خیر و نعمت عجله می‌کنند، هر آینه عذاب را بر آنان نازل می‌کرد و اجلشان را پایان می‌داد و لیکن خدای تعالی در رساندن شر به آنان عجله نمی‌کند، «استعجالهم بالخیر» خودش یک «شر» است ، و معنی بهتر این است که اگر قرار باشد که خداوند «شرّ عجله کردن مردم برای رسیدن به خواسته ها» را دامنگیرشان کند وضع همگان خراب میبود اما خداوند معمولاً نمیگذارد اینطور شود و مهلت میدهد و ...

۱۴۵ - مطلبی که فوقاً ، تحت عنوان «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» از المیزان نقل کرده ایم یکی از شواهد مربوط به تیتّر فوق است ، که در اینجا تکرار نمیکنیم.

۱۴۶ : (المیزان) : وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ" اشاره به روز قیامت دارد، و می‌فهماند آن روز که روز کشف حقایق از یک سو و باز شدن فهم بشر از سوی دیگر است همه این کفار تاویل حقایق و واقعیت معارف قرآن را می‌فهمند،

در تمام سوره های مرحله ششم تا آخر مرحله هفتم (ر.ک. ترتیب و زمان نزول سوره ها که در سایت هست) دارد به آنحضرت مژده پیروزی میدهد ، لذا تاویلی که در اینجا بهتر می نشیند همان وقایعی است که قرار است به زودی اتفاق بیفتد ، یعنی هجرت و جنگ بدر و فتح مکه و امثال آنها .

به عبارت دیگر خطا دوتا است : ۱ - در نظر نگرفتن عصاره محتوای سوره است که حاوی وعده پیروزی نزدیک می باشد ۲ - خطای عادی تفسیری راجع به تفسیر مطلب به یکی از مصادیق آن (قیامت)

۱۴۷ - المیزان در موضوع آیه ۸۷ فرمایشات عجیبی کرده و «قبله» را به معنی اصطلاحی آن - که جهت روکردن هنگام نماز باشد - گرفته ، در حالیکه روال داستان بما میگوید معنی لغوی آن که به معنی «محل مراجعه» باشد به موضوع بهتر میخورد و گر نه معنی ندارد که خانه خودتان را جهت نماز مردم قرار دهید ، و باز هم از همین داستان نتیجه دیگری که عجیب تر است گرفته که بنی اسرائیل خانه و زندگی نداشته اند و مثلاً در چادر زندگی میکرده اند ، و این چیزی است که حتی خود یهودیان نیز آن را قبول ندارند و این مطلب را به عنوان یکی از عناصر سختگیری های فرعونى در هیچ جا اظهار نکرده اند و معقول هم نیست زیرا بنی اسرائیل در زمان عزت یوسف (ع) با احترام وارد مصر شدند و حتماً اول برای خویش خانه ها و زندگی مناسب آبرومند تمهید کرده اند و اگر چنین چیزی بود مورد اشاره قرآن قرار میگرفت ، همانطور که «یذبحون ابنائهم و یستحيون نسائهم» قرار گرفت .

۱ - ترجیح معنی اصطلاحی کلمه « قبله » بر معنی لغوی آن که سبب شده آیه نامفهوم جلوه کند

۲ - افتادن در اشتباه دیگر به علت اشتباه اول (چادر نشینی)

سوره انبیاء

۱۴۸ : (المیزان) : غرض این سوره گفتگو پیرامون مساله نبوت است که مساله توحید و معاد

را زیر بنای آن قرار داده،

آنچه که المیزان آن را غرض سوره نامیده ، همان چیزی است که ما آن را

«درس» سوره می نامیم و با دقت از راه محاسبه استخراج میکنیم که این

است : ای پیامبر! رسالت خویش را باقوت پیگیر باش که مانند پیامبران

گذشته موفق خواهی شد .

۱۴۹ : (المیزان) : " أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا " - مناسبتر با سیاق این

است که مراد از " نقص ارض از اطراف آن " انقراض بعضی امم ساکن آن باشد، چون برای هر

امتی در زمین اجل و مهلتی است که فرمود: " مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ " «۱»

قبلا هم اشاره به این معنا گذشت که مراد از طول عمر ایشان، طول عمر جامعه ایشان است. و

معنای آیه این است که: آیا نمی بینید که زمین (یعنی جمعیت آن) را رو به نقصان نهاده امتی

بعد از امت دیگر در آن منقرض می شود، و امر خدا آنان را هلاک می کند، آیا اینان چه کسی

را دارند از هلاکت جلوگیری؟ آیا اگر خدای تعالی عذاب و یا هلاکت را خواسته باشد، و

یا خواسته باشد که منقرضشان کند، ایشان بر خدا غلبه می کنند؟!.

معنی درست تر این است که دارد به کفار می فرماید آیا نمی بینید هر روز از

حوزه نفوذ عقاید (شرک) تان کم میشود ؟

۱۵۰ (آیه ۷۳) : (المیزان) : " وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... " . ظاهر آیه به طوری که آیات

راجعه به امامت ذریه ابراهیم هم دلالت دارد، این است که ضمیر در " جعلناهم " به ابراهیم و

اسحاق و یعقوب برگردد.

و ظاهر جمله " يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا " این است که هدایت به امر، جاری مجرای مفسر معنای امامت

است و اما آنچه در خصوص این مقام خاطر نشان می کنیم، این است که این هدایت که خدا آن

را از شؤون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست، چون می دانیم که خدای تعالی

ابراهیم را وقتی امام قرار داد که سالها دارای منصب نبوت بود، هم چنان که توضیحش در ذیل

آیه " إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا " گذشت، و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای

راهنمایی نیست، پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی‌تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است، که با آن تصرف راه را برای بردن دلها به سوی کمال، و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می‌سازد. و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی، که صرف اعتبار است، بلکه همان حقیقی است که آیه شریفه "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فُسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" «۱» آن را تفسیر می‌کند.

و می‌فهماند که هدایت به امر خدا از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به وسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می‌شوند، و به رحمت پروردگارشان ملبس می‌گردند. و چون امام به وسیله امر، هدایت می‌کند- با در نظر گرفتن اینکه باء در "بامره" باء سببیت و یا آلت است- می‌فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است، و از او به سایر مردم منتشر می‌شود، و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند، هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شود، از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، هم چنان که پیغمبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته، و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می‌شود.

و نیز می‌فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می‌کند هم چنان که پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می‌نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیغمبرند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند ابراهیم و دو فرزندش.

ایرادات این بخش مهم است :

۱- از لحاظ ترتیب نزول (که تفسیر آیه را به آیه سوره بقره ارجاع داده که تا نزول آن سالهای زیادی مانده)

۲- «امر» را بجای اینکه به معنی لغوی بگیرد که جمع آن امور (یعنی کارها) میشود به یک معنی فلسفی که خود مولف المیزان به آن علاقمند است گرفته و به آیات کن فیکون اشاره کرده که ربطی به اینجا ندارد. که چه بشود؟ که عقیده ما شیعیان در باره امامت دارای مستند قرآنی بگردد!

۱۵۱ - (آیه ۸۷) : (المیزان) : " وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ "

یعنی به یاد آر ذو النون را آن زمان که با خشم از قومش بیرون رفت و پنداشت که ما بر او تنگ نمی‌گیریم "نَقْدِرَ عَلَيْهِ" بطوری که گفته‌اند به معنای تنگ گرفتن است. ممکن هم هست جمله "إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ" در مورد تمثیل وارد شده باشد و معنایش این باشد که: رفتن او و جدایی‌اش از قومش مانند رفتن کسی بود که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش بر او دست نمی‌یابد و او می‌تواند با دور شدن از چنگ وی بگریزد و مولایش نمی‌تواند او را سیاست کند. این احتمال از این نظر قوی نیست که پیامبری چون یونس شانس اجل از این است که حقیقتاً و واقعاً از مولایش قهر کند و به راستی بپندارد که خدا بر او قادر نیست و او می‌تواند با سفر کردن از مولایش بگریزد چون انبیای گرامی خدا ساحتشان منزّه از چنین پندارها است، و به عصمت خدا معصوم از خطا هستند.

پس همانطور که گفتیم آیه شریفه از باب تمثیل است نه حکایت یک واقعیت خارجی.

خیلی ممنون ! پس آنهمه مطالب دیگر در سوره های دیگر در باره حضرت یونس مثلاً آیه ۴۸ سوره قلم که میگوید ای پیامبر مانند یار آن ماهی نباش ، و آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات که فرار و کشتی پر و قرعه کشی و به دریا انداختن و یک لقمه آن ماهی شدن و سپس به بیابان افتادن و درخت کدو رویدن و بر او سایه انداختن و ... همه اینها تمثیل است؟ یعنی در سوره قلم پیامبر را از تمثیل نهی میکند یا از رفتار یک یونس واقعی؟ و اگر اینطور باشد که با آیات اینقدر راحت باشیم ، پس داستانهای سایر پیامبران چه میشود؟ آنها هم تمثیل است؟ ای وای از مظلومیت قرآن که به یک روایت عصمت انبیاء فروخته میشود !

خطا :

۱ - حاکم کردن روایت بر قرآن

۲ - بی توجهی به ترتیب نزول

۳ - بی سلیقگی تفسیری و ندیدن آنهمه نصوص

سوره صافات

۱۵۲: (المیزان): در این سوره بر مساله توحید احتجاج شده،

بلکه عصاره محتوای سوره که از راه محاسبه استخراج کرده ایم چنینی
میگوید:

درس: ایمان سبب نجات در دو جهان است.

۱۵۳ - آیه ۸۸ تا ۹۸: (المیزان): "فَنظَرَنَّا نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ" شکی نیست در اینکه ظاهر این دو آیه این است که خبر دادن ابراهیم (ع) از مریضی خود مربوط است به نظر کردن در نجوم، حال این نگاه کردن در ستارگان یا برای این بوده که وقت و ساعت را تشخیص دهد، مثل کسی که دچار تب نوبه است، و ساعات عود تب خود را با طلوع و غروب ستاره‌ای و یا از وضعیت خاص نجوم تعیین می‌کند. و یا برای آن بوده که از نگاه کردن به نجوم، به حوادث آینده‌ای که منجم‌ها آن حوادث را از اوضاع ستارگان بدست می‌آورند، معین کند. و صابئی مذهبیان به این مساله بسیار معتقد بودند و در عهد ابراهیم (ع) عده بسیاری از معاصرین او از همین صابئی‌ها بوده‌اند. بنا بر وجه اول، معنایش آیه چنین می‌شود: وقتی اهل شهر خواستند همگی از شهر بیرون شوند تا در بیرون شهر مراسم عید خود را به پا کنند، ابراهیم نگاهی به ستارگان انداخت و سپس به ایشان اطلاع داد که به زودی کسالت من شروع می‌شود، و من نمی‌توانم در این عید شرکت کنم.

و بنا بر وجه دوم معنایش این می‌شود: ابراهیم در این هنگام نگاهی به ستارگان کرد و طبق قواعد منجمین پیشگویی کرد که به زودی من مریض خواهم شد، و در نتیجه نمی‌توانم با شما از شهر بیرون شوم.

ولی وجه اولی با وضع ابراهیم (ع) مناسب‌تر به نظر می‌رسد، برای اینکه آن جناب با اینکه توحیدی خالص داشت، دیگر معنا ندارد برای غیر خدا تأثیری قائل باشد. و از سوی دیگر دلیلی هم که به قوت دلالت کند بر اینکه آن جناب در آن ایام مریض نبوده در دست نداریم، بلکه دلیل داریم بر اینکه مریض بوده، برای اینکه از یک سو خدای تعالی او را صاحب قلبی سلیم معرفی کرده و از سوی دیگر از او حکایت کرده که صریحاً گفته است: من مریضم و کسی که دارای قلب سلیم است، دروغ و سخن بیهوده نمی‌گوید.

این بود آن وجهی که ما در تفسیر این دو آیه اختیار کردیم. و مفسرین در توجیه آن وجهی ذکر کرده‌اند که از همه وجهی‌تر و بهتر این است که: نگاه کردنش به نجوم، و خبر دادنش از مریضی خود، از باب معاریض کلام است. و معاریض عبارت است از اینکه:

گوینده چیزی را بگوید که شنونده از ظاهر آن معنایی بفهمد و خود او معنای دیگری اراده کند. پس شاید نظر کردن آن جناب در ستارگان نظر کردن موحد در صنع خدای تعالی باشد، تا از آن راه بر وجود خدای تعالی و یکتایی او استدلال کند، ولی مردم خیال کردند که نظر کردن او مثل نظر کردن منجم‌ها است، که می‌خواهد از وضع ستارگان بر پیش آمدن حوادثی استدلال کند. آن گاه فرموده: "من مریضم" و منظورش این بوده که او به زودی دچار بیماری می‌شود، چون آدمی در طول عمر بدون بیماری نمی‌شود، هم چنان که باز از همان جناب حکایت کرده که گفت: "وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي" چیزی که هست مردم خیال کردند منظور او این است که همین امروز که روز عید ایشان است مریض است، و آنچه در نظر آن جناب مرجح بوده که این همه زحمت به خود بدهد، این بوده که در شهر تنها بماند و آن هدفی را که در نظر داشته انجام دهد، یعنی بت‌های اهل شهر را بشکند.

لیکن این وجه - که گفتیم بهترین وجوهی است که مفسرین ذکر کرده‌اند - وقتی صحیح است که آن جناب در آن روز مریض نبوده باشد و حال آنکه خواننده عزیز متوجه شد که گفتیم هیچ دلیلی بر این معنا نیست. علاوه بر این گفتن معاریض برای انبیاء جایز نیست، زیرا باعث می‌شود اعتماد مردم به سخنان ایشان سست گردد.

موضوع یک تمارض بوده تا فرصت کند به بتها نزدیک شود اما اینکه المیزان آنقدر خود را به تکلف انداخته تا همین موضوع ساده را بگوید بی وجه است زیرا ابراهیم (ع) در آن موقع هنوز پیامبر نبود و لذا به قول المیزان «معاریض» برای او اشکال نداشت، و دلیل هنوز به پیغمبری نرسیدن او در آیه ۶۰ همین سوره است زیرا اگر شده بود باید اعلام میکرد.

۱۵۴ - (آیه های ۱۰۲ تا ۱۰۷) : خطای پیامبرانه حضرت ابراهیم ع و «عتاب محترمانه» او (که) در اثر خطای تفسیری فوق یک نوع افتخار برای آنحضرت قلمداد شده است.

در ابتدا متن ذیل را که ترجمه آیاتی از سوره صافات است چند بار مرور کنید :

و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدایتم خواهد کرد (۹۹) پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری مقرر را به او دادیم (۱۰۱) و هنگامی که (آن فرزند) بالغ شد و در سعی همراهش بود، به او گفت : پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح میکنم . نظرت چیست؟

گفت: پدر جان! آنچه را که مأمور هستی انجام ده. انشاء الله مرا صابر خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت (۱۰۳) ندایش دادیم که ای ابراهیم! (۱۰۴) تو موضوع روایت را تصدیق کردی و نیکوکاران را چنین پاداش میدهم (۱۰۵) البته این یک آزمایش آشکار بود (۱۰۶) و با قربانی عظیمی جایگزینش دادیم (۱۰۷) و درمیان باز ماندگان برایش بجا گذاشتیم: (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و نیکوکاران را چنین پاداش میدهم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود (۱۱۱)

اگر کمی دقت کنید خواهید دید آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷ «پرانتری» است، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را (انتهای آیه ۱۰۱ را به ابتدای آیه ۱۰۸) وصل کنیم می بینیم روال سخن کاملاً صاف و هموار و بی دست انداز خواهد بود. دلیل مهم تر نیز این است که روح کلی این پاراگراف (که آیات ۷۴ تا ۱۴۸ را در بر میگیرد) این است که «آن پیامبر به فلان مشکلات دچار شد و ما نجاتش دادیم و طرف مقابلش را هلاک کردیم و برای او نام نیکی در تاریخ بشر قرار دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش میدهم»

و در پاراگراف مذکور این فرمول را برای حضرت های نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و الیاس (ع) و لوط (ع) و یونس (ع) بکار گرفته و البته حجم مطلب مربوط به حضرت ابراهیم (ع) از همه مفصل تر است، بطوریکه مثلاً آنچه راجع به حضرت موسی (ع) فرموده ۷ آیه و راجع به حضرت ابراهیم (ع) ۳۰ آیه است. که خواندن کل آن پاراگراف را توصیه میکنیم:

اما آیات مورد بحث (یعنی آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷) که در فضای کلی «به ابراهیم هم چنین لطفی کردیم» است، نسبت به کل داستان ابراهیم (ع) «سکته دار» است، زیرا کل داستان متضمن تحسین او است، اما آیات مورد بحث متضمن «عتاب»ی است که به او نموده، و خطای او را مانند مورد حضرت ایوب (ع) جمع و جور فرموده، و مانند حضرت یونس (ع) لطف خویش را مجدداً نسبت به او برقرار نموده است.

اینک میتوانیم «پرانتری» بودن آیات مورد بحث را در متن ذیل نشان دهیم :
و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدايتم خواهد کرد (۹۹)
پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری مقرر را به او
دادیم (۱۰۱) {و هنگامی که (فرزندش) بالغ شد و در سعی همراهش بود ،
به او گفت: پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح میکنم . نظرت چیست؟
گفت : پدر جان! آنچه را که مأمورش هستی انجام ده . انشاء الله مرا صابر
خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت
(۱۰۳) ندایش دادیم : ای ابراهیم! (۱۰۴) روایت را تصدیق نمودی {و}
نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم } (۱۰۵) البته این یک آزمایش آشکار
بود (۱۰۶) و قربانی عظیمی به جایگزینی اش دادیم { (۱۰۷) و درمیان
باز ماندگان برایش بجا گذاشتیم : (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و
نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود
(۱۱۱)

ملاحظه میکنید؟ اگر آیات مورد بحث را ندید بگیریم در روند مطلب سخته
ای پدید نمی آید و نیز اگر به متن دقیق شویم ، کاملاً معلوم می شود که آن
تکه که «پرانتری» اش نامیده ایم از جنس قبل و بعد خویش نیست .
اینک که متوجه این موضوع شده ایم ، اگر روی همان قطعه «پرانتری»
تمرکز کنیم دلایل زیادی پیدا میکنیم که تاییدگر «عتاب»ی بودن قطعه
مذکور است :

۱- اینکه آن حضرت به پسرش گفت «در خواب می بینم» (اری فی المنام)
این معنی را میدهد که خود آن حضرت هم اعتقاد داشت که خواب او وحی
است زیرا گفته «می بینم» و نگفته «دیده ام» و معلوم میشود چندین بار
دیده بوده ولی باور نکرده بوده ، و البته اینکه با آن پسر مشورت کرده و او
گفته «پدر جان آنچه را مأمورش هستی انجام ده» ، دلیلی بر چیزی نمیشود
زیرا او پسر بچه ای بوده و به پدرش به عنوان پیامبر بزرگ الهی کوچکترین
شکی نداشته و تصورات او را عین حقیقت تلقی کرده و آنقدر تسلیم حق

بوده که بدون کوچکترین تردیدی تسلیم کشته شدن در راه چیزی که آن را حقیقت محض می پنداشته شده است ، و این داستان اگر برای پدرش یک خطا بود برای او یک افتخار است.

۲- قسمت اصلی عتاب در جمله «قد صدقت الرویا» است ، که به این معنی است که ای ابراهیم ! تو که به وحی دسترسی داشتی ، چرا در باره خوابت که خودت هم راجع به آن شک داشتی ، از ما استعلام نکردی؟ مگر همین خودت نبودی که در باره چگونگی زنده کردن مردگان از ما خواستی که موضوع را به تو نشان دهیم و در پاسخ سئوال «مگر راجع به آن ایمان نداری؟» ما گفتی «چرا ، ولی میخواهم دلم مطمئن شود» چطور در آنجا دنبال اطمینان قلبی بودی اما در اینجا که پای جان انسانها در میان است دنبال اطمینان نبودی و به خواب اطمینان کردی؟

۳- جمله «و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» یعنی اینکه با وجود این خطائی که از او سر زد ، سوابق درخشانش مانع شد که ما تنبیهش کنیم بلکه با جایگزینی قربانی خطایش را رفع و رجوع کردیم .

توجه دارید که جمله مذکور تکراری است و هم در اینجا آمده و هم در آیه ۱۱۰ و در اینجا به معنایی است که نیاز جمله «عتابی» را بر آورد و در آیه ۱۱۰ به همان معنایی است که راجع به حضرت های نوح و موسی و الیاس و لوط و یونس (علیهم السلام) و بالاخره راجع به خود آنحضرت نیز آمده ، و لذا دو آیهء کاملاً مشابه ۱۰۵ و ۱۱۰ به یک معنی نیست و اگر به یک معنی میبود ، قبیح بود (التکرار عند العقلاء قبیح) و معاذالله که فکر کنیم که ممکن است از خداوند قبیح سر بزند .

ملاحظه فرمودید؟

دلیل وقوع چنین خطای بزرگی در تشخیص معنی که در طول قرن های طولانی از این کتاب به آن کتاب و از این مفسر به آن مفسر منتقل شد ، چیزی نیست جز اینکه آن قسمت پرانتزی اصلی فرض شد ، و این مورد تنها

مورد نیست ، و نظایر زیادی دارد ، چنانکه خواهیم دید . البته المیزان این خطا را ایجاد نکرد ، بلکه فقط از پی‌شینیان پیروی کرد ، اما ، ایراد این است که در روش کار المیزان چیزی نبود که این خطا را کشف کند .

سوره ص

۱۵۵: (المیزان) : در این سوره گفتار پیرامون رسول خدا (ص) دور می‌زند و اینکه آن جناب با ذکر از ناحیه خدا که بر او نازل شده مردم را انذار می‌کند .
آنچه فوقاً می‌بینید «غرض» سوره است به نقل از المیزان (که کارکرد «عصاره محتوای سوره» را دارد .
ما عصاره محتوای سوره ها را از راه محاسبه استخراج کرده ایم که این است :

آیات و نعمت های مهمی که به پیامبران داده شده ، در اثر توجه و دقت در اطاعت خداوند و تواضع و توجه دائمی به سوی او بوده است .

۱۵۶ -

حضرت داود : (المیزان) : معنای آیه این است که: داوود (ع) بدانست که این واقعه امتحانی بوده که ما وی را با آن بیازمودیم و فهمید که در طریقه قضاوت خطا رفته. پس، از پروردگار خود طلب آموزش کرد از آنچه از او سرزده و بی‌درنگ به حالت رکوع درآمد و توبه کرد.

خصوصیات این داستان دلالت می‌کند بر اینکه این واقعه یک واقعه طبیعی، (هر چند به صورت ملائکه) نبوده، چون اگر طبیعی بود باید آن اشخاص که با انسان بوده‌اند و یا ملک، از راه طبیعی بر داوود وارد می‌شدند، نه از دیوار. و نیز با اطلاع وارد می‌شدند، نه به طوری که او را دچار فزع کنند. و دیگر اینکه اگر امری عادی بود، داوود از کجا فهمید که جریان صحنه‌ای بوده برای امتحان وی. و نیز از جمله " فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ " بر می‌آید که خدای تعالی او را با این صحنه بیازموده تا راه داوری را به او یاد بدهد و او را در خلافت و

حکمرانی در بین مردم استناد سازد. همه اینها تایید می‌کنند این احتمال را که مراجعه کنندگان به وی ملائکه بوده‌اند که به صورت مردانی از جنس بشر ممثل شده بودند. در نتیجه این احتمال قوی به نظر می‌رسد که واقعه مذکور چیزی بیش از یک تمثیل نظیر رؤیا نبوده که در آن حالت افرادی را دیده که از دیوار محراب بالا آمدند، و به ناگهان بر او وارد شدند یکی گفته است: من یک میش دارم و این دیگری نود و نه میش دارد، تازه می‌خواهد یک میش مرا هم از من بگیرد. و در آن حالت به صاحب یک میش گفته: رفیق تو به تو ظلم می‌کند

در اینجا هم حاکم کردن روایات - عصمت انبیاء، آنهم با آن توسع نا معقول - بر قرآن صورت گرفته، که خیلی باعث تاسف است، و اگر کسی بگوید با این نوع تفسیر تکلیف «اذکر» آیه ۱۷ چه میشود چه جواب خواهد داد؟ آیا پیامبر (ص) می‌باید داود واقعی را بیاد می‌آورد یا - مطابق این تفسیر - داود خیالی را؟!

۲ - حضرت سلیمان (ع)

المیزان در این مورد نقل قول هایی از تفاسیر دیگر کرده و روایاتی را ذکر کرده که بعضا، هم در نقل قول ها و هم در روایات، مطالبی نا معقول نیز وجود دارد، مثلا اینکه سلیمان به ملائکه دستور داد خورشید را به حالت قبل از غروب بر گردانند که او بتواند عبادت غروبگاهیش را انجام دهد، که اینهم از آن حرفها است، انگار که ملائکه صاحب ندارند، در حالیکه توضیح مطلب روشن تر از این حرفهاست، و ما در اینجا به روش خودمان که توجه به عصاره محتوای سوره (یعنی «درس») باشد توضیحی را که به سهولت مفهوم میشود عرض میکنیم:

بنا به عصاره محتوای سوره، این سوره در جهت دلداری دادن به پیامبر (ص) و پیروان آنحضرت است،

میدانیم که سلیمان یک پیغمبر فرعی از شریعت حضرت موسی (ع) بود، و پیامبر ما (ص) حتما به این موضوع توجه داشت، خداوند در این پاراگراف دارد تلویحا به آنحضرت میگوید که میدانیم جریان ماموریت در مرحله سختی قرار دارد و دشمنانت قوی و خودت و یارانت کم و ضعیف هستید

ولی توجه داشته باشید که من که خدای شما باشم عاجز نیستم اوضاع مطلوبی برایتان فراهم کنم و تو در نزد ما از سلیمان کمتر نیستی که قدرت و ثروتی داشت و اسبان جنگی را برای او سان میدادند و آنها آنقدر خوب و تماشائی بودند که گاهی او را از عبادتش هم غافل میکردند ، و او دستور داد آنها را به او بازگردانند تا خود را بوسیله دل کندن از آنها جریمه کند و علیرغم اینکه پادشاهی و تخت و بارگاهی هم داشت ولی دلخوشی نداشت و حوادث تلخی هم برایش پیش می آمد مثلا درست روی تخت پادشاهی خویش شاهد جسدی گردید و فهمید این نیز مانند قضیه اسبان تیز تک بلیه دیگری است که نتیجه آلودگی های ثروت و مکنت است و لذا از خداوند سلطنتی خاص خویش (و شاید نزدیکتر به معنویت پیامبرانه) درخواست کرد . خلاصه اینکه ای پیامبر قدرت و ثروت فعلا به دردت نمیخورد ولی اگر وقتش برسد چیزی که به سلیمان هم دادیم برای تو نیز ممکن خواهد بود . خطابودن روایت مذکور از این قرینه نیز فهمیده میشود که سلیمان قدرت و سلطنتش را از راه دعا به درگاه خداوند بدست آورده بود و اینطور نبود که هرکاری را بتواند در کائنات بکند و دعای او به درگاه الهی پس از شیفتگیش نسبت به اسب ها و پس از دیدن جسد بر تختش بود .

۳ - حضرت ایوب (ع)

داستان حضرت ایوب در نزد ما آنقدر مشهور است که تلویزیون ما یک سریال در باره آن حضرت ساخته و سالها پیش نمایش داده و بعدا هم در شبکه های دیگر نمایشش را تکرار کرده است .

معمولا برای ساخت یک فیلم یایک سریال مدتی نسبتا طولانی مطالعاتی صورت میگیرد و ضمنا جامعه ما نسبت به مطالب دینی حساس است و مراجع تقلید و کسانی که خود را دلوایس می نامند و زورشان زیاد است واکنش نشان میدهند و لذا سازنده فیلم و سریال های دینی خیلی احتیاط میکند که فیلم و سریال هیچ گوشه ای به هیچ جای باور های عمومی نزنند و لذا سریال مذکور یک ویتترین خوب است برای نمایش اعتقادات و درجه

آمیختگی اش با خرافات در برخی از زمینه های تاریخی مرتبط با پیامبران سلف.

در سریال مذکور نشان داده میشود که ایوب چگونه برای نعمت ها شاکر و برای ناملایمات صابر است و خداوند او را به ملائکه نشان میدهد که ببینید چه بنده ای است و به او مباحثات میکند!!

شیطان از این مطلب شاکی است و به خدا میگوید اگر اموالش را هم از دست بدهد باز هم همینطور می ماند؟

خداوند اموالش را از او میگیرد و او فقیر میشود ولی او باز هم همانطور صابر میماند.

شیطان باز هم به خداوند مراجعه میکند که ایوب خانواده اش را هنوز دارد ، اگر آنها را از دست بدهد باز هم شاکر و صابر خواهد ماند؟

خداوند هم فرزندان و ایل و تبار ایوب را میمیراند ولی ایوب باز هم کما فی السابق صابر می ماند .

شیطان نزد خدا میرود و از او میخواهد که اختیار بدن ایوب را به او یعنی شیطان بدهد تا او به خدا نشان دهد که او از آن پس چندان صابر و شاکر نخواهد بود و خدا هم قبول میکند!! شیطان ایوب را به مریضی ای فجیع و دلخراش دچار میکند که همه نفرت میکنند و از او پراکنده میشوند و فقط یکی از زنانش که هنوز زنده مانده برایش می ماند.

این زن در این ایام دلخراش به کارگری در خانه این و آن میرود تا لقمه نانی تهیه کند و برای خودش و شوهرش به خانه بیاورد .

در یکی از این خانه هایی که زن در آنجا به کارگری مشغول است شیطان به شکل انسان در می آید و به آن زن پیشنهاد میکند که گیسوی بلندش را در ازاء پول قابل توجهی بفروشد و آن زن هم مشروط به مخفی ماندن این معامله از سرِ اضطرار قبول میکند ، شیطان هم فوراً گیسوی او را به شوهرش نشان میدهد و چون آن روزها فروش گیسو کار ناپسندی بوده و توسط روسپیان انجام میشده ، زن ایوب را نزد شوهرش به زنا متهم میکند

و او را سرزنش میکند که با این ادعای پیامبری خدا نانخور زن زناکارش است!

ایوب که کارش به اینجا رسیده دیگر صبر از کف میدهد و قسم میخورد که حدّ زنا بر همسرش اقامه کند و ضمناً به درگاه خدا دعا میکند و رفع ناراحتی هایش را از او طلب میکند ، خدا هم به او چشمه ای را نشان میدهد که از آن بنوشد و در آب آن غسل کند و به این ترتیب بیماری اش شفا می یابد و خانواده از دست رفته اش هم زنده میشوند و خداوند یک برابر دیگر هم به خانواده اش اضافه میکند و در باره قَسَمی هم که خورده که زنش را حدّ بزند راه کلاه شرعی را به او یاد میدهد که دسته ای علف نرم به اندازه صدا تهیه کند و با آن یک بار او را بزند که معادل صد ضربه بوده باشد .
این است داستان ایوب در مدارک و منابع ما که مورد استفاده آن سریال قرار گرفته است.

آیا در باره این داستان سراسر جعل و کذب و خرافه می باید حرفی هم بزنیم یا اینکه خواننده اجلّ از این است که نیاز به نقد این داستان داشته باشد؟ هرچه باشد ، معنی کلمات و عناصر این داستان را در ذیل تیتیر «کلید های تفسیری» عرض کرده ایم ، که آن ، ضمن بیان قرآنی ماجرا ، جواب این مطالب را هم خواهد داد .

اما ، از ذکر چند مورد خیلی درشت که قباحتش واضح است نمیتوان گذشت :

۱ - در این داستان خدا بازپچه شیطان شده (هی شیطان جرّ میزند و هی خدا عقب نشینی میکند)

۲ - شیطان مطرود و مدحور کجا و اینهمه دیالوگ زود به زود با خدا کجا (مثل اینکه خدا فراموش کرده که شیطان را مطرود و مدحور کرده ، معاذالله!)

۳ - خدا برای خاطر عزیز! شیطان لن تجد لسنه الله تحویلا و . . تبدیلا را زیر پا گذاشته (آنهم نه یکبار بلکه چندبار!)

۴ - نکند در دوره ایوب (ع) سزای زناى محصنه صد ضربه بوده و بعدا شدیدتر شده؟! در حالیکه على القاعده مى باید به عکس بوده باشد ، زیرا هرچه که در تاریخ به عقب میرویم درجه خشونت بیشتر میشود و لذا حالا که سزای زناى محصنه بیش از صد ضربه است ، قدیم ها نمیتوانسته به اندازه زناى غیرمحصنه بوده باشد .

۵ - ما نمیدانستیم خدا اینقدر پارتی باز است که خودش راه کلک و کلاه شرعى را به پیغمبرش یاد میدهد (پس اگر ما هم از این کارها کنیم عیبى ندارد لابد!!)

۶ - این چه پیغمبرى است که گول شیطان را در باره زنش میخورد؟! (ان جائکم فاسق بناء فتبینوا چه میشود؟ فاسق تر از شیطان هم قابل تصور است که او به همین راحتی سخن او را راجع به همسر امتحان داده اش می پذیرد)

۷ - در کل قرآن ، کجا کوچکترین قرینه اى هست که همسر ایوب (ع) یکی از پرسوناژهای قضیه او باشد؟

۸ - و و و و و

۹ - يعنى اينهمه علماء بزرگ سلف اينهمه چیز های واضح را نمى ديده اند؟

معنى كلمات :

شیطان : در آیه ۴۱ «شیطان» را باید بمعنی لغوی (یعنی اشخاص اهل شر و خلافتکاری و مزاحمت) گرفت ، زیرا کمى بالاتر در داستان سلیمان ع نیز به همین معنى آمده بود که در اینصورت معنى آیه مفهوم است .
اما اگر بمعنی اصطلاحی آن (یعنی شیطان در مقابل انسان - يعنى موجوداتی که در ذهن آدمی وسوسه می کنند) بگیریم ، معنى آیه این می - شود که گول شیطان را خوردم ، که البته چنین معنیى با مکانث والای پیامبری هیچ سازگاری ندارد . بعلاوه اینکه معنى اخیر برای آن کلمه با آیه

ای از قرآن معارض است که میگوید شیطان (به آن معنی) در «فیزیک» جهان تصرفی ندارد و حوزه عمل او فقط ذهن آدمیان است، آنهم نه همه آدمیان، زیرا مخلصین مستثنا میباشند (و بنا بر همین استنای اخیر الذکر ایوب نمیتوانسته است گول شیطان را خورده باشد)

یعنی حضرت ایوب با یک موجود شرور معاصر بوده که میتواند طاغوت زمانه اش باشد، مثلاً کدخدای ده شان یا فرماندار شهرشان که مانند ابن زیاد و حجاج بن یوسف خیلی شرور و خبیث بوده است.

نُصَب: کلمه ای در قرآن آمده باشد و با این کلمه هم‌ریشه باشد در سوره کهف و در داستان حضرت موسی آمده که خداوند از او نقل قول کرده که «لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا»

در سفر، آنهم سفرهای حدود پنج هزار سال قبل، به مسافر چه میرسید جز رنج و خستگی؟

لذا کلمه فوق به معنی خستگی زیاد است، زیرا کلمه مذکور مصدر است.

عذاب: واضح است که کلمه فوق به معنی عذاب اخروی نیست زیرا اولاً آخرت که پس از قیامت است و قیامت هم که هنوز وقوع نیافته، لذا کلمه مذکور به همان معنی لغوی اش بکار رفته که به معنی درک و احساس ناراحتی و ناخوشایندی پی در پی است.

یعنی آن طاغوت معاصر آن حضرت روزگارش را تیره کرده و نیروی او را از شدت توطئه های پی در پی تحلیل برده بود.

اهل: اولین معنی که در باره کلمه اهل به ذهن میرسد افراد خانواده است، که البته معنی مذکور در اینجا درست در نمی آید، زیرا افراد خانواده به این سرعتی که از آیه فهمیده میشود دوبرابر نمیشود، بلکه معنی بهتر همان است که خداوند به نوح (ع) راجع به پسرش فرموده بود «انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» یعنی در داستان نوح کلمه اهل به معنی پیرو و مومن و صالح آمده است که در اینجا نیز با موضوع تناسب دارد و

ضمنا میتواند در مدت کوتاه نیز در اثر ایمان و گرایش عده ای جدید دو برابر هم بشود .

با توجه به آیه ۴۳ یعنی در اثر عمل آن طاغوت و خستگی مفرط آنحضرت پیروانش نیز از دورش پراکنده شده بودند که با توجه به کمک الهی از طریق چشمه خنکی که از نزدیک زیر پایش جوشیده بود ، هم آب خنک و هم حمام آب سرد قوایش را به او باز گرداند و او دوباره با قوت و صلابت قبلی ، و بلکه هم قوی تر از قبل ، از جلوی طاغوت درآمد ، که این حالت جدیدش سبب شد پیروانش به دور او برگشتند و عده ای دیگر را هم با خود آوردند ، که اینک معادله تغییر کرده و او قوی تر از قبل و طاغوت ضعیف شده ، و هنگام مقابله جدی فرارسیده بوده است .

ید : کلمه ید نیز به همان معنایی که فورا به ذهن می آید در اینجا کاربرد ندارد زیرا در همین پاراگراف آن پیامبران عالیقدر را «اولی الایدی» توصیف فرموده ، یعنی صاحبان دستها ، و مگر سایر پیامبران بی دست بودند؟! بلکه ید در اینجا به معنی قوت و نیرو میباشد که در جمله یدالله فوق ایدیهم آمده است .

یعنی اینک حضرت ایوب قویتر از سابق با نیروئی که جدیدا یافته می باید ضربه نهائی را به طاغوت بزند و او را مغلوب کند .

ضعثا و فاضرب : هم‌ریشه با کلمه ضعثا را در عبارت «اضغاث احلام» در سوره یوسف داریم و لذا معنی ضعث در اینجا چیزی است که هویت و تشخیص خاصی ندارد و اگر با «نیرو»ی فوق‌الذکر قرین باشد به معنی سیاهی لشکر خواهد بود ، یعنی لازم نیست نیروهای مومن دواشته‌ات را اختیار کنی بلکه از همین آدم‌های معمولی دم دستی کسانی را «خذ» (بگیر) کن و با همانها او را (یعنی آن طاغوت را) بزن ، یعنی از اریکه قدرت بکش پائین تا دیگر نتواند تو را دچار نصب و عذاب کند .

لا تحنث : هم‌ریشه با این کلمه را در سوره واقعه دیده ایم ، آنجا که فرموده

و كانوا يصرون على الحنث العظيم . که معنیی در حدود گناه بزرگ میدهد ، مانند آن تکذیب های لجوجانه ای که میکردند ، بنابر این ، این «لاحنث» یعنی اینکه ای پیغمبرما! ای جناب ایوب! حالا که اوضاع فرق کرده و با اندک نیروئی میتوانی آن طاغوت را بزنی، بزن ، ولی از حد نگران که دچار گناهی بزرگ (در اینجا یعنی اسراف) شده باشی .

خطای حضرت داود (ع) چه بود؟

با توجه به آیات ۲۵ تا ۲۱ اشتباه حضرت داوود در آن قضیه این بود که بدون اینکه نظر طرف دیگر دعوی را بپرسد ، یک حکم کلی را به آن مورد خاص نفاذ داد در حالی که باید دقت بیشتری به کار می برد .

خطای حضرت سلیمان (ع) چه بود؟

براساس آیه ۳۲ ، ظاهراً گوئی محو تماشای اسبهای قوی و با نشاط شده و از عبادت مربوط به غروب غفلت کرده بود ، و نیز بر اساس آیه ۳۳ ، ظاهراً می باید آن عمل کفاره ای باشد برای آن غفلتی که به او دست داده بود ، و لذا ظاهراً باید بعضی روایاتی را که در این باب وارد شده پذیرفت که «او با این کار آنها را برای قربانی مشخص می کرد»

براساس آیه ۳۴ ، و به قرینه آیه ۳۵ ، می باید جسد خود او (در یک فرایند مرگ موقت یا فلج) ، یا جسد کسی بوده باشد که سلیمان به او امیدها بسته بود (مثلاً فرزندش) ، که پس از تنبه ، دعاها ی آیه ۳۵ را برای پیشبرد رسالتش کرد که مستجاب هم شد .

البته چون میدانیم پس از وفات آنحضرت اساس سیادت بنی اسرائیل و نیز دین یهود به سرعت متزلزل و دچار فروپاشی گردید نتیجه میگیریم که آن دعایی که کرده (و مستجاب هم شده بود) کمکی به رسالتش نکرد ، و چه بسا استجابت دعای او به این خاطر بود که خداوند میخواست پیامبران بعدی بدانند که قدرت و ثروت به امر نبوت و رسالت کمک عمیق و موثر نمیکند .

خطای حضرت ایوب چه بود؟

خطای آن پیامبر خدا این بود که در مورد مبارزه با طاغوت زمان خویش چشم به آسمان دوخته و انتظار روشهای اعجازی داشت و در این فکر نبود که به روش های انسانی از قبیل مبارزه رودررو و پیداری در آن نیز میتواند کار حق طلبانه اش را پیش ببرد .

سوره نمل

۱۵۷ (آیه ۶۲) : (المیزان) : " أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ "

مراد از اجابت مضطر وقتی که او را بخواند " این است که خدا دعای دعا کنندگان را مستجاب و واثقشان را بر می آورد، و اگر قید اضطرار را در بین آورد برای این است که در حال اضطرار، دعای داعی از قیقت برخوردار است و دیگر گزاف و بیهوده نیست، چون تا آدمی بیچاره و درمانده نشود، دعاهايش آن اقصیت و حقیقت را که در حال اضطرار واجد است ندارد، و این خیلی روشن است.

قید دیگری برای دعا آورده و آن این است که فرموده: "اذا دعا- وقتی او را بخواند"، و این برای آن است که بفهماند خدا وقتی دعا را مستجاب می کند که داعی، به راستی او را بخواند، نه اینکه در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری داشته باشد و این وقتی صورت می گیرد که امید داعی از همه اسباب ظاهری قطع شده باشد، یعنی بداند که دیگر هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند گره از کارش بگشاید، آن وقت است که دست و دلش با هم متوجه خدا می شود و در غیر این صورت همانطور که گفتیم غیر خدا را می خواند. پس، اگر دعا صادق بود، یعنی خوانده شده فقط خدا بود و پس، در چنین صورتی خدا اجابتش می کند و گرفتاریش را که او را مضطر کرده بر طرف می سازد،

خطا واضح است . زیرا مواردی که نتیجه گیری المیزان درست در نیامده بسیار زیاد است ، بطوریکه هر کسی مواردی از آن را سراغ دارد ، از جمله در همین

ایام (که اینک اواخر آذر ماه ۹۳ است) در خبر ها دیدیم که چند کشتی در دریا غرق شدند و همگی سر نشینان مردند . حتما در بین آنهمه آدم در آن کشتی های مغروق لا اقل یکنفر وجود داشت که مطابق فرضیات المیزان خداوند را خوانده ، اما دیدیم که اجابت نشد و سوء برطرف نگردید ، دلیلش هم این است که المیزان در تفسیر موضوع خطا نموده و موضوع مطلق نیست ، بلکه مقید است به زمینه مطلب که مبارزات اجتماعی حق طلبانه است زیرا درست بعد از آن فرموده و يجعلکم خلفاء الارض که جمله اخیر به مبارزات اجتماعی حق طلبانه میخورد .

۱۵۸ (آیه ۸۲) : المیزان کلمه «آیه» را به آیه ای از نوعی که در «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» است ، مربوط دانسته ،

که البته قبلا دیدیم که موضوع آن به موضوع قیامت نمیخورد و موضوعش را در جای خودش توضیح دادیم ، در حالیکه آیه ۸۲ اصطلاحاً «قیامتی» است .

سوره مریم

۱۵۹ : (المیزان) : غرض این سوره به طوری که در آخرش بدان اشاره نموده می‌فرماید: "فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا ... " بشارت و انذار است

گرچه المیزان روش خویش را برای استخراج چیزی که آن را «غرض» سوره مینامد ذکر نمی نماید ، اما همانطور که گفتیم این کار را بطور سلیقه ای و شانس‌ی انجام میدهد و در اینجا یک آیه را نماینده کل سوره گرفته (که تازه خطا هم هست) اما ، ما برای استخراج درس و درب روشی روشن و شفاف داریم که در انتهای تفسیر هر سوره آن را با دقت و تفصیل نشان داده ایم و در این سوره این است :

درس : پیامبران و صالحان مسیر صحیح را می‌رفتند و خداوند نیز در همین جهان به آنها لطف و برکت عطا فرمود .

۱۶۰ (آیه ۹۷): (المیزان) : غرض این سوره به طوری که در آخرش بدان اشاره نموده می‌فرماید: " فَإِنَّمَا يَسِرُّنَّاهُ يَلْسَانِكَ لَتَبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لَّدَا ... " بشارت و انذار است، «ه» در «یسرناه» - چنانکه در سوره قمر و دخان و جاهای دیگر به وضوح نشان داده شده - به کل قرآن اشاره دارد و نه به این سوره خاص .

سوره یوسف

۱۶۱ : (آیه ۵۱) - (المیزان) : " وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ " ضمیر " الیه " به یوسف برمی‌گردد و ظاهر کلمه " وحی " این است که وحی نبوت است،

خطای واضح ! این وحی از نوع «واوحینا الی ام موسی ان ارضیه . . » است و با آیه ۲۲ نیز تعارض دارد که گویای این است که وحی نبوت به او پس از رسیدن یوسف به بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی واقع شد .

۱۶۲ (آیه ۱۰۵) : (المیزان) : " وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ " .

واوی که در اول این آیه است حالیه است، و احتمال هم دارد استینافیه باشد و جمله را جمله‌ای ابتدایی بسازد، و " مرور بر هر چیز " به معنای رسیدن به آن و گذشتن از آن و رسیدن به موجود بعدی آن است، بنا بر این مرور به آیات آسمانی و زمینی به معنای مشاهده یکی پس از دیگری آنها است.

و معنای آیه این است که بر سر راه زندگی بشر آیات بسیاری آسمانی و زمینی وجود دارد که با وجود خود و نظام بدیعی که در آنها جاری است دلالت بر توحید پروردگارشان می‌کند، و این

مردم این آیات را یکی پس از دیگری می‌بینند، و دیدن آنها برایشان مکرر است، و در عین حال از آنها اعراض نموده متنبه نمی‌شوند.

و اگر جمله "يَمُرُّونَ عَلَيْهَا" را حمل بر تصریح (و مرور معمولی) کنیم، نه کنایه از دیدن و اعراض کردن، در آن صورت جمله مذکور از ادله فرضیه هیئت جدید خواهد شد، که می‌گوید: زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است، زیرا از آن استفاده می‌شود که بشر بوسیله حرکت انتقالی و وضعی زمین از اجرام آسمانی عبور می‌کند و می‌گذرد، نه آن طور که حس ما می‌پندارد که زمین ما ایستاده و اجرام بر ما می‌گذرند.

خیلی جالب است المیزان که دائماً به «سباق» توجه میدهد آیه مذکور را به قبل و بعدش ربط نداد و از آن هشدار و امکان هلاکت مخالفان در صورت گذراندن از حدّ را ندید و سر از هیئت و نجوم و افلاک شناسی در آورد؟

۱۶۳ (آیه ۱۰۶): (المیزان): "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ".

ضمیر در "اکثرهم" به "ناس" برمی‌گردد، به اعتبار ایمانشان، به این معنا که اکثر مردم ایمان آور نیستند هر چند تو از ایشان مزدی نخواهی، و هر چند بر آیات آسمانی و زمینی با همه زیادیش مرور کنند، و آنهایی که از ایشان ایمان آوردند (که همان اقلیت باشند) اکثر ایشان ایمانشان آمیخته به شرک است.

و اگر بررسی چگونه ممکن است آدمی در آن واحد، هم متلبس به ایمان باشد و هم به شرک، با اینکه ایمان و شرک دو معنای مقابل همدیگر در محل واحد جمع نمی‌شوند؟ جواب می‌گوییم: این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد است، و از این نظر ممکن است که اینگونه امور از معنایی باشند که فی نفسه قابل شدت و ضعفند، و مانند دوری و نزدیکی، به اضافه و نسبت مختلف می‌شوند، مثلاً "قرب" و "بعد" اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمی‌شوند، ولی اگر نسبی و اضافی لحاظ شوند، ممکن است در محل واحد جمع شوند، و با هم مطابقت داشته باشند، مثلاً در باره مکه، هم دوری صادق است و هم نزدیکی، دوری از شام، و نزدیکی به مدینه، همچنین اگر مکه با مدینه مقایسه شود از شام دور هست، ولی اگر با بغداد مقایسه شود به شام نزدیک خواهد بود.

واقعا چه ربطی دارد؟ سیاق - که المیزان اینهمه تکرارش میکند - حاکی از انتقاد از کفار مکه معاصر آنحضرت است و این آیه همخط است با آیاتی مانند «فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل» (و امثال آن که خیلی هم زیاد است) و از کجای این سیاق نسبت ایمانی در می آید، خدا میداند!

اتفاقا آنجا که المیزان فوقا فرموده «و آنهایی که از ایشان ایمان آوردند» (که همان اقلیت باشند) اکثر ایشان ایمانشان آمیخته به شرک است» خطای آشکار است زیرا این سوره مدتها قبل از هجرت نازل شده و مومنان آن روز ها مومن واقعی بوده اند

۱۶۳ (آیه ۱۰۷): حاکم کردن روایت و نتیجتا ندیدن بلاغت ادبی

موضوع روایات عصمت انبیاء که مورد بدفهمی تفاسیر شده، در جاهای زیادی موجب درک نکردن ظرافت های ادبی و بلاغتی قرآن شده که مثالهایش زیاد است، از جمله ده آیه اول سوره عبس و نیز این آیه از بهترین مثالهایش است

در جوانی چند سالی - قبل از انقلاب - در قم ساکن بودم و با آقایان حشر و نشر وسیعی داشتم، یکبار صحبت از فقدان ترجمه هایی خوب از قرآن شد و میگفتم خیلی آرزو دارم که یک ترجمه روان و خوبی از قرآن تهیه کنم، یکی از آن آقایان برآشفتم و گفت مبادا در این جهت اقدامی کنی ها! من متعجبانه دلیلش را پرسیدم و او گفت مثلا در قرآن به «دست» خدا اشاره شده و کسی که ترجمه قرآن را بخواند فکر خواهد کرد که خدا دست دارد، جوابی که به او دادم ساکتش کرد و گفتم آنقدر در قرآن از تنزیه خدا صحبت شده که جای چنین نگرانی نیست و خداوند به خلیفه خویش اعتماد دارد که در قرآن چنین چیزهایی هم گذاشته،

آیه فوق هم همینطور است ، چه کسی که اندک آشنائی با قرآن داشته باشد ممکن این تصور به ذهنش بیاید که ممکن است یک پیامبر از خدا مایوس شده باشد و فکر کند که خدا به او دروغ گفته باشد ؟ این یک مبالغه گوئی ساده است که بار بلاغتی قوی دارد ، لازم نیست آن را به ظاهرش بگیریم و لطافت ادبی اش را نابود کنیم و بعد برای راست و ریس کردنش دست به دامن روایات عصمت انبیاء شویم ؟

سوره یوسف چه میگوید؟ یک بچه در ضعیف ترین و مظلومانه ترین موقعیت توسط نزدیکترین نزدیکانش به نامردمی ترین وضع مورد ظلم قرار گرفت ، اما خداوند برای اینکه به او کمک کند چه صحنه هایی آراست و بالاخره او با قدرت و ثروت فوق العاده به همانها که به او بدی روا داشته بودند احسان کرد ، این سوره میخواهد بگوید ای پیامبر ! برای تو هم شبیه همین سناریو اجرا خواهد شد ، اندکی صبر کن ، مایوش نشو ، بالاخره خواهد شد و برای رساندن مطلب سخن را در آیه فوق در قالب مبالغه عرضه کرده ، همین ! نه آن بی سلیقگی هایی که در ذیل این آیه در آنجا گفته شده است .

سوره حجر

۱۶۴ : (المیزان) : این سوره پیرامون استهزاء کفار به رسول خدا (ص) سخن می گوید که نسبت جنون به آن جناب داده و قرآن کریم را هذیان دیوانگان خوانده بودند

درس : ای پیامبر ! لطف خداوندی در دنیا و آخرت شامل تو و پیروانت میشود و قبول القائنات شیطانی آدمی را از دایره این لطف خارج میکند.

۱۶۵ : ترتیب نزول + خطای عادی تفسیری

المیزان ظرف زمانی «ربما» را آخرت قرار داده ، در حالیکه اگر به موقعیت زمانی آیه مذکور دقت کنیم معلوممان میشود که اینک مدت طولانی است

که سوره های زیادی بر آنحضرت نازل شده و در قلوب مردم تاثیر گذاشته و خوششان آمده ولی از ترس روسای قبایل جرات نمی کنند ابراز ایمان کنند ، لذا موضوع آیه ۲ مردم معمولی است و با موضوع آیه ۶ و پس از آن که روسای قبایلند فرق دارد .

۱۶۶ (آیه ۲۱) : ترتیب نزول + خطای عادی تفسیری

المیزان برای تفسیر آیه ۲۱ (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) نزدیک به ۹ صفحه مطلب فرموده ، و از انبار و محافظت و رزق و شیء و قدر گفته و فلسفه هائی مطرح کرده و چه و چه که همگی حاکی از قرار نگرفتن در مسیر درک مطلب است و همه اش هم زائد .

واقعیت مطلب این است که محتوای سوره حجر با توجه به ترتیب نزول و با توجه به «الر»ی اول آن در جهت دلداری به آنحضرت است و آیه مذکور هم در پاراگرافی واقع است که به قدرت های الهی اشاره میکند و فحوایش این است که «ای فرستاده ما ، ما چنین قدرتی داریم و نگران مباش» و در آن زمانها هم یکی از مولفه های قدرت ثروت بود و یکی از مولفه های ثروت هم وجود «انبارهائی که سرشار از همه چیز است» بود و پس از آیه مذکور نیز به سایر عناصر قدرتی اشاره فرموده .

(آیه ۷۸) : (المیزان) : «انهما لبامام مبین» (یعنی - آثار - آنها در شاهراهی قرار دارند) ، المیزان ، «شاهراه» را راه بازرگانی «مدینه-شام» گرفته ، در حالیکه از لحاظ ترتیب نزول ، این سوره چند سال قبل از هجرت نازل شده و شاهراه مربوط به «مکه-شام» است .

۱۶۷ (آیه های ۹۰ و ۹۱) : (المیزان) : مقصود از مقتسمین همانهاییند که خدای تعالی در جمله "الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ" توصیفشان کرده، و به طوری که در روایات آمده طائفه ای از قریش بودند که قرآن را پاره پاره کرده عده ای گفتند سحر است، عده ای دیگر گفتند افسانه های

گذشتگان است، جمعی گفتند ساختگی است، و نیز راه ورودی به مکه را قسمت قسمت کردند، در موسم حج هر چند نفری سر راهی را گرفتند تا نگذارند مردم نزد رسول خدا (ص) بروند، و به زودی روایات مذکور در بحث روایتی خواهد آمد

در اینجا روایت را بر متن حاکم کرده، در حالیکه معقول نیست زیرا آن روزها که هنوز نصف حجم قرآن هم نازل نشده بود قرآن در سینه مسلمانان بود و گرچه آنحضرت راجع به نوشته شدن قرآن اهتمام داشت و عده ای را مامور نوشتن وحی نموده بود اما نسخه های این نوشته ها معدود و دور از دسترس اغیار بود و آنها نمیتوانستند چنان کارهایی کنند و هیچ مورخی هم چنین چیزی نگفته و اگر گفته بود بما میرسید.

اما معنی صحیح این است که «بخش کنندگان قرآن» به آن معنی است که چندین بار در قرآن آمده، و یعنی اینکه قسمتی از مفاهیم قرآن را تصدیق و قسمتی را تکذیب میکنند و موضوع فوق همخط است با «افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض»

۱۶۸ (آیه ۹۹): «یقین» را به معنی مرگ گرفته و آیه را از معنی صحیحش انداخته

طبعاً آنحضرت در روز اول دریافت وحی با روز آخر آن مساوی نبود. عالم پیامبری هم مانند عالم انسانی رشد و تکامل دارد و اینهمه آیات حاوی صبرکن و حرص نخور و منتظر باش - که از بس زیاد است نیازی به استشهاد نیست - دلیل آن است، اما المیزان مانند اکثر همسلکان خویش این مطلب را قبول ندارد و روایت «انا نبی و آدم بین الماء و الطین» را - که البته مورد بدفهمی قرار گرفته - فیلتری قرار داده که مانع میشود چیزهای عادی را درک کند، بنا به نظر عادی و معقول، پیامبر (ص) نیز در استعدادش «یقین»ی نهفته بود که هنگام نزول این آیات هنوز به آن اندازه حداکثری خویش نرسیده بود و آیه میگوید برای اینکه به آن یقین حداکثری ظرفیتهایت بررسی عبادت پیشه کن (نه اینکه مانند مدلول آیه های ۸۸ و ۹۵ و ۹۷ همین پاراگراف و آیات

بسیار زیاد قبلی و بعدی) افسرده شوی که چرا مسخره ات میکنند و چرا دست و بالت تنگ است و چرا اطرافیان فقیرند و ...) و برای اینکه رفع دل‌تنگیت بشود باید به چنان یقینی بررسی که اینها در نظرت مهم نیاید و برای رسیدن به آن به عبادت (بیشتر و بهتر) پرداز (نه اینکه آنقدر عبادت کن که مرگت فرا رسد - چنانکه المیزان گفته)

سوره طه

۱۶۹ : (المیزان) : غرض این سوره تذکر و یادآوری از راه انداز است، که آیات انداز آن بر آیات تبشیرش غلبه دارد.

چیزی که المیزان آن را «غرض» سوره نامیده همان چیزی است که ما آن را «درس» نامیده ایم که عصاره محتوای سوره است و از طریق محاسبه استخراج کرده ایم و این است : ای مسلمانان ! مانند بنی اسرائیل نباشید که پس از آزادی به علت قبول القائنات شیطانی از حق سر پیچیدند .

۱۷۰ (آیه ۱۴) : (المیزان) : موسی وقتی ندای " یا مُوسى اِنِّى اَنَا رَبُّكَ " را شنید از آن به طور یقین فهمید که صاحب ندا پروردگار او، و کلام، کلام او است، چون کلام مذکور وحیی از خدا بود به او، که خود خدای تعالی تصریح کرده بر اینکه خدا با احدی جز به وحی، و یا از وراء حجاب، و یا به ارسال رسول تکلم نمی‌کند، هر چه بخواهد به اذن خود وحی می‌کند،

المیزان در همین مورد در سوره قصص به خلاف این میگوید ، و این نیست مگر به این علت که این سوره در ترتیب فعلی خیلی جلو تر است از سوره قصص و در ترتیب نزول به عکس است ، یعنی اول قصص است و طه خیلی متاخر بر آن است، و اهمیت ندادن به ترتیب نزول سبب شده که المیزان در مورد یک واقعه به دو صورت متباین تفسیر کند . یعنی در سوره طه آن را وحی مستقیم و در سوره قصص همان را از وراء حجاب قلمداد نموده است .

در داستان مذکور ساختن گوساله و صدا دار کردن آن عادی و مفهوم است ، قسمت گیر دار مطلب «بصرت بما لم يبصروا و قبضت قبضه من اثر الرسول» است که اگر آن را جداگانه در نظر بگیریم آنهم عادی است . «اثر رسول» وحی بر موسی است ، یا وحیی که خود موسی دریافت میکرده ، است ، قبضت قبضه من اثر الرسول یعنی قسمتی از مطالب وحیانی را انتخاب کردم و آن را القاء کردم ، و این قسمت همخط است با تومنون ببعض و تکفرون ببعض . یعنی اصل موضوع پرستش خدای واحد را از تعلیم جبرئیل یا موسی گرفتم و آن را به گوساله نسبت دادم یعنی گفتم آن «اله»ی که موسی میگوید همین گوساله زرین است .

حالا بروید و به تفاسیر رایج نگاهی کنید و ببینید چه ها گفته اند از روایات یهودی که داخل مجموعه های حدیث ما شده و این از آن نقل و . . همینطور بگیر و بیا تا بررسی به امروز که مجموعا سبب بدفهمی این آیات گشته است! و ما چون در قسمت «شرح مختصر» توضیحی داده ایم ، در اینجا فعلا دیگر چیزی نمیگوئیم .

گوساله سامری

بالاخره قومی که عمری را در بساط بت و بت پرستی گذرانده بود ولو اینکه اسمی هم از توحید ابراهیمی بر سرشان بود، غیبت موسی سبب میدان یابی اغوای اغواگران شد و ممانعت هارون نیز ضعیف بود و نتوانست جلوگیری کند و بت پرستی قلبی پنهان بصورت ملموس آشکار خودنمایی کرد. واقعاً جواب سامری را در آیه ۹۶ چگونه می توان تفسیر کرد؟

۱- «آن رسول» کیست؟

۲- «مشتی از اثر»ی آن رسول یعنی چه؟

۳- «چیزی دیدم که آنها ندیدند» مربوط به چیست؟

۴- «انداختم» یعنی چه؟،

در اینجا باید عرض کنیم که تقریباً عموم مفسران برای فهم این قسمت به روایات متکی بوده اند و سخنان عجیب و غریبی گفته اند که نه تنها به فهم مطلب چندان کمکی نمیکند بلکه سبب بد فهمی هم میشود اما ، ما ، با توجه به ترتیب نزول و عصاره محتوای سوره (یعنی «درس») و عصاره محتوای پاراگراف (یعنی «درب») قاعدتاً نباید دچار مشکلی باشیم.

اگر به ترتیب نزول توجه داشته باشیم اولین بار که کلمه منافق را در قرآن می بینیم در سوره عنکبوت است که به هجرت خیلی نزدیک است .

یعنی اینکه منافقین حس کرده بودند که این نهضت (یعنی اسلام) آینده دارد و کارش اصطلاحاً «میگیرد» ، لذا بدون اینکه موضوع حق و باطل برایشان مهم باشد به آنحضرت گرویدند تا در آینده نهضت، از آن نمد کلاهی داشته باشند و چنانکه تاریخ اسلام گویا است حسابشان هم درست درآمد و به ریاست و آلف و الوف هم رسیدند و ضمناً هنوز سی سال از وفات آنحضرت نگذشته بسیاری از عناصر مهم محتوایی اسلام را نیز کاملاً تغییر دادند .

کار سامری نیز چنین کاری بود ، اونیز کل جریان حضرت موسی را تحلیل کرد و متوجه عناصری شد که از آنها برای ریاست احتمالی خویش استفاده کرد و مدتی هم (لا اقل تا برگشتن آنحضرت از میقات) موفق هم بود و ریاست پیدا کرد و هارون را که جانشین آنحضرت بود کنار زد و منزوی نمود.

بنابر این «بصرت بما لم يبصروا» یعنی اینکه در کار موسی مطالعه کردم و متوجه چیزهایی شدم که عموم مردم متوجه نشدند و «قبضت قبضة من اثر الرسول» (اعم از اینکه رسول موسی باشد یا جبرئیل که نتیجه گیری را تغییر نمیدهد) یعنی عنصری از عناصر دین موسی را گرفتم (که در این مورد تبدیل

چند خدائی فرعونیان به تک خدائی دین موسی باشد) و «نبذتها» به قرینه «كذلك القى السامرى» به معنی «القیتها» است، و خلاصه مطلب این است که در کار رسول (اعم از موسی یا جبرئیل) مطالعه کردم و قسمتی از آن را انتخاب کردم و آن را القاء کردم، که در این مورد با توجه به اینکه بنی اسرائیل مدتی طولانی تحت بردگی فرعونیان بودند و فرعونیان تندیس بعضی از حیوانات را به عنوان نماد برخی از قدرت های خدائی پرستش میکردند، سامری نیز به زبان «قوم تا دیروز برده و هنوز تحت تاثیر پسماندهای دین اربابان سابق» سخن گفت و تک خدائی را به عنوان رمز موفقیت موسی گرفت و نیز آن خدا را بصورت گوساله ای که صدائی هم از آن در می آمد معرفی کرد (که بالاخره خارق عادت می باشد) و پذیرفته هم شد و قسمتی از بنی اسرائیل او را به رهبری خویش پذیرفتند.

و در این پاراگراف دارد به مسلمانان هشدار میدهد مبادا شما این گوهر عظیم را در اثر رفتار عده ای فرصت طلب منافق عوام فریب از دست بدهید که البته واقعیات تاریخی بما میگوید که موضوع این هشدار (که بعداً در سوره اعراف هم تکرار شد) واقع شد و مسلمانان دچار آن شدند که هنوز هم گرفتارش هستند.

۱۷۲: (آیه ۱۱۴) : ۱ - حاکم کردن روایات ۲ - خطای عادی تفسیری

(المیزان) : " وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا".

سباق آیات مورد بحث شهادت می دهد بر اینکه در این آیه تعرضی نسبت به چگونگی تلقی رسول خدا (ص) بر وحی قرآن شده است، و بنا بر این ضمیر در "وحیه" به قرآن بر می گردد، و جمله "وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ" نهی از عجله در قرائت قرآن است. و معنای جمله "مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ" این است که قبل از تمام شدن وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله مکن.

پس این آیه می‌رساند که وقتی وحی قرآن برای آن جناب می‌آمده، قبل از اینکه وحی تمام شود، شروع به خواندن آن می‌کرده، و در آیه، آن حضرت را نهی فرموده‌اند از اینکه در قرائت قرآن و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکند، پس آیه مورد بحث در معنای آن آیه دیگر است که می‌فرماید: "لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ"

و مؤید این معنا جمله بعد است که می‌فرماید: "وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا"، برای اینکه جمله "لَا تَعْجَلْ ... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا" می‌رساند که مراد استبدال است، یعنی به جای اینکه در آیه‌ای که هنوز به تو وحی نشده عجله کنی علم بیشتری طلب کن. و برگشت معنا به این می‌شود که اگر تو به قرائت آیه‌ای که هنوز بر تو نازل نشده عجله می‌کنی، برای این است که تا اندازه‌ای بدان علم پیدا کرده‌ای، ولی تو به آن مقدار علم اکتفاء مکن، و از خدا علم جدید بخواه، و بخواه که صبر و حوصله‌ات دهد تا بقیه وحی را بشنوی.

این آیه شریفه از جمله مدارکی است که مضمون روایات را تایید می‌کند، که دارد: قرآن کریم دو بار نازل شده، یکی بار اول که همه‌اش از اول تا به آخر دفعه‌تا نازل شده است، و یکی هم آیه آیه و چند روز یک بار، و وجه تایید آن این است که اگر رسول خدا (ص) قبل از تمام شدن آیه، و یا چند آیه‌ای که مثلاً الآن جبرئیل آورده، علمی به بقیه آن نمی‌داشت، معنا نداشت بفرماید: قبل از تمام شدن وحیش در خواندنش عجله مکن، پس معلوم می‌شود قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه را می‌دانسته.

استدلال اصلی المیزان بر اینکه قرآن یکبار بطور یکپارچه بر آنحضرت نازل شده و یکبار تدریجاً و در ظرف حدود ۲۳ سال، این است که قرآن فرو فرستادن خویش را هم به «انزال» و هم به «تنزیل» تعبیر کرده، که به قول المیزان، انزال به معنی فروستادن یکدفعه‌ای و تنزیل به معنی تدریجی است و قبلاً نشان دادیم که این خطاست زیرا راجع به باران و ارزاق هم هردوی این انزال و تنزیل بکار رفته و در مورد باران و ارزاق میدانیم که تدریجی است.

بنا بر این، این استدلال باطل است، اما از نقل قول فوق بر می‌آید که خود المیزان نیز بر آن استدلال خویش چندان اطمینانی نداشته و لذا به روایات استشهاد کرده، و در نتیجه این استشهاد برای «رب زدنی علماً» معنی آورده که نمی‌چسبد و معنی آیه همان است که در آیات سوره قیامه آمده (همان

آیاتی که در نقل قول فوق هم دیده میشود . و معنی «رب زدنی علما» نیز همان است که بطور مستقیم و وضوح از خودش فهمیده میشود و نیاز به آن سخنان نجسب ندارد .

۱۷۳ (آیه های ۱۱۵ تا ۱۲۲) : (المیزان) : " انبیاء با داشتن عصمت می توانند ترک اولی کنند و ترک اولی با عصمتشان منافات ندارد " و از همین ترک اولی یکی داستان آدم است که بعد از آنکه از خوردن آن درخت منعش کرده بودند خورد.

آنجا نه دنیا بود نه آخرت ، لذا کاربرد عناوینی مانند گناه و ترک اولی و امثالهم برای آن شرایط موجه نیست .

سوره انعام

۱۷۴ : (المیزان) : غرضی که این سوره در مقام ایفای آن است همان توحید خدای تعالی است درس : ای پیامبر ! رسالت خویش را با جدیت پیگیر ، از الطاف الهی بهره مند خواهی شد .

۱۷۵ (آیه ۵۱) : خطای عادی تفسیری - المیزان موضوع «انذر» را عام گرفته ، یعنی همه را انذار کن ، در حالیکه موضوع خاص است ، یعنی اینکه از کفار مطرح در آیات منتهی به آیه ۵۰ روی برگردان و پیروان را هشدار ده

۱۷۶ (آیه ۵۲) : عادی تفسیری - المیزان در اینجا بحثی بسیار طولانی را جمع به «حساب» و «وجه» آخرت نموده و به آیات زیادی استشهاد کرده و در سخنی طولانی نتایجی گرفته که چندان به موضوع نمیخورد زیرا آیه در جهت دلداري به آنحضرت است و خیلی روشن است که میخواهد خیال آنحضرت را راحت کند که اگر کفار ایمان

نمی آورند به این علت نیست که آنحضرت در انجام وظایف رسولانه خویش چیزی کم گذاشته و تقصیری روا داشته است .

۱۷۷ (آیه های ۵۸ تا ۶۲) : (المیزان) : " وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ... "

مفسرین در باره وجه اتصال این آیه به ما قبل آن گفته اند: از آنجایی که در آخر آیه قبلی داشت: " وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالْغَائِبِينَ "، از این جهت برای مزید بیان فرمود: خزینه های غیب یا کلیدهای آن، نزد خدای سبحان است، و کسی را جز او از آن آگهی و علم نیست، و او است که هر کوچک و بزرگی را می داند.

لیکن این وجه، وجهی نیست که معنای حصری را که جمله " لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ " آن را افاده می کند، روشن سازد.

بهتر این است که در این باره گفته شود: ارتباط آیه مورد بحث تنها با جمله آخر آیه قبلیش نیست، بلکه با مفاد مجموع دو آیه قبل خود مرتبط است، زیرا مجموع آن دو آیه دلالت می کند بر اینکه: معجزه های که کفار آن را پیشنهاد کرده بودند و همچنین نتیجه آن که مساله یکسره شدن کار آنان با رسول خدا است، امری است که تنها خدای تعالی، عالم و حاکم بر آن می باشد و او است که در حکمش و در عذاب کردن ستمکاران، دچار غلط و اشتباه نمی شود، برای اینکه دانایتر از هر کس به ستمکاران و عالم به غیب و نهان و دانای به هر خرد و کلان خود او است که نه در حکمش گمراه می شود و نه چیزی را فراموش می کند، و در این جهات کسی با وی شرکت نداشته و همپایه او نیست.

این معنا را دو آیه قبل افاده کرده و اینک آیه مورد بحث این معنا را اضافه می کند که:

تنها خدای سبحان است که عالم به غیب و عملش شامل هر چیز است، سپس در سه آیه بعد، همین معنا را تکمیل می کند،

در نظر نگرفتن پُرانتزنی بودن آیه های مذکور سبب اطاله خیلی زیاد و بی ربط کلام شده و خط بحث و محور سخن را گم کرده — که تقریراتی به آنحضرت است — (و علاوه بر آنچه از المیزان نقل قول مستقیم کرده ایم بیش از ده صفحه دیگر مطلب آورده که واقعا نیازی نبود)

در حالیکه اگر انتهای آیه ۵۷ را به ابتدای آیه ۶۳ وصل کنیم کل مطلب ناگهان و یکجا مفهوم میشود ، و ضمنا ، مفهوم سه آیه پراکنده مورد نظر نیز در شعاع مفهوم روشن شده قبلی ناگهان (آنهم) روشن میشود و نیازی به آنهمه زحمت و تکلف و . . نیست .

۱۷۸ (آیه ۶۸) : ۱ - حاکم کردن روایات ۲ - خطای عادی عادی تفسیری

(المیزان) : " وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ "

این خطایی که در آیه شریفه است، خطاب به نبی اکرم (ص) است، و لیکن در حقیقت مقصود، دیگرانند، زیرا انبیا (ع) نه تنها از گناهان بلکه حتی از فراموشی احکام خداوندی هم مبرا هستند.

و ما سابقا در بحثی که راجع به عصمت انبیا (ع) کردیم ثابت نمودیم که فراموش کردن احکام الهی از آن حضرت عینا مانند مخالفت عملی باعث گمراهی سایرین می شود و دیگران به عمل آنان احتجاج و از آن اتخاذ سند می کنند، پس همانطوری که گفتیم، غرض اصلی از این خطاب و مخاطبین واقعی آن امت اسلام است.

روایات عصمت انبیاء مورد بدفهمی واقع شده و در تفسیر خویش در سوره عبس به آن پرداخته ایم و در اینجا تکرارش نمیکنیم ، و ضمنا ، نمیتوان به استناد آنها - و هر روایات دیگری - معنی ظاهر قرآن را از ریخت انداخت ، مگر خداوند مانعی داشته که مستقیما مسلمانان را نهی بفرماید؟ ضمنا اینکه المیزان گفته از فراموشی احکام مبرایند ، نیز ، محل تامل است ، زیرا به نظر می آید این موضوع با آیه « . . انا بشر مثلکم . . » مخالف باشد .

۱۷۹ (آیه ۶۸) : ۱ - حاکم کردن روایات ۲ - خطای عادی عادی تفسیری

(المیزان) : " وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ "

این خطایی که در آیه شریفه است، خطاب به نبی اکرم (ص) است، و لیکن در حقیقت مقصود، دیگرانند، زیرا انبیا (ع) نه تنها از گناهان بلکه حتی از فراموشی احکام خداوندی هم مبرا هستند.

و ما سابقا در بحثی که راجع به عصمت انبیا (ع) کردیم ثابت نمودیم که فراموش کردن احکام الهی از آن حضرت عینا مانند مخالفت عملی باعث گمراهی سایرین می‌شود و دیگران به عمل آنان احتجاج و از آن اتخاذ سند می‌کنند، پس همانطوری که گفتیم، غرض اصلی از این خطاب و مخاطبین واقعی آن امت اسلام است.

روایات عصمت انبیاء مورد بدفهمی واقع شده و در تفسیر خویش در سوره عبس به آن پرداخته ایم و در اینجا تکرارش نمیکنیم، و ضمنا، نمیتوان به استناد آنها - و هر روایات دیگری - معنی ظاهر قرآن را از ریخت انداخت، مگر خداوند مانعی داشته که مستقیما مسلمانان را نهی بفرماید؟ ضمنا اینکه المیزان گفته از فراموشی احکام مبرایند، نیز، محل تامل است، زیرا به نظر می‌آید این موضوع با آیه «... انا بشر مثلکم...» مخالف باشد.

۱۸۰ (آیه ۷۵): در نظر نگرفتن پُرانتزی بودن مذکور سبب اطاله خیلی زیاد و بی ربط کلام شده و چندین صفحه مطلب آورده که واقعا نیازی نبود

۱۸۱ (آیه ۸۹): المیزان در بحثی خیلی طولانی در باره «فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین» اقوالی را نقل و یکی یکی ایراد گرفته و آنها را رد نموده و بالاخره نظر خویش را اینطور بیان کرده [به نظر ما مراد از این قوم انبیاء و معصومین و اتقیاء و صلحایند که همواره پاسدار دین حق می‌باشند] و بالاخره نتیجه گرفته که [از این روی، آیه شریفه مخصوص به معصومین (ع) خواهد بود، خیلی هم که بتوانیم آن را توسعه دهیم ممکن است مؤمنین صالح و آن پارسایانی را که به عصمت تقوا و صلاح و ایمان خالص از شوائب شرک و ظلم معصمند... ملحق به اوصیای انبیا (ع) نموده و بگوییم آیه شریفه شامل اینگونه از مردان صالح نیز می‌شود.]

کل این زحمتی که المیزان در مورد فوق کشیده ناضرور بوده زیرا اساسا جمله مورد بحث پُرانتزی است، زیرا اگر قبل و بعدش را وصل کنیم می‌بینیم روال سخن صاف و یکدست خواهد بود و اگر این کار را کنیم در چشم به هم زدنی معنی قبل و بعد پُرانتز مذکور واضح میشود، و به تبع وضوح حاصل، معنی خود جمله پُرانتزی نیز وضوح می‌یابد.

۱۸۲ (آیه ۱۶۵) : (المیزان) : " وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكَ خَلِيفَ الْأَرْضِ ..." " خلافت " جمع " خلیفه " است. و معنای آیه این است که: او کسی است که بعضی از شما را جانشین بعضی دیگر نموده و نسلی از شما پس از نسلی در زمین به وجود می‌آورد. و یا معنایش این است که: شما را در زمین خلیفه خود قرار داده، و معنای " خلیفه " در تفسیر آیه " إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً " «۲» در جلد اول این کتاب گذشت، و معنای آیه مورد بحث از بیانی که گذشت روشن می‌شود. نکته‌ای که باقی مانده این است که خداوند این سوره را با ذکر رحمت و مغفرت خود ختم فرموده است.

چنانکه دیده میشود المیزان آیه مذکور را در مفهومی که در داستان آفرینش بکار رفته می‌بیند، در حالیکه در اینجا کلمه خلافت به معنی لغوی بکار رفته، درست به همان معنی که قبلاً در آیه ۱۳۳ همین سوره بکار رفته بود (آنجا که میفرماید ان یشاء یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشاء ..)

سوره اعراف

۱۸۲ : (المیزان) : این سوره مشتمل است بر مجموع مطالبی که سوره‌های ابتدا شده به حروف مقطعه "الم" و "ص" مشتمل بر آن است.

درس : بی توجهی به خداوند و سرکشی در مقابل پیامبران مایه هلاکت در دو جهان است .

۱۸۳ (آیه ۲) : (المیزان) : " المص کتابُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لَتُنْذَرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ " اینکه " کتاب " را در این آیه به طور نکره ذکر کرده و آن را با جمله " بر تو نازل شده " توصیف کرده، و اسمی از نازل کننده آن نبرده به خاطر تعظیم کتاب است. تفریعی هم که در جمله " فَلَا يَكُنْ " هست خالی از دلالت بر این معنا نیست، گویا فرموده: این کتاب، کتاب مبارکی است که آیات پروردگارت را که بر تو نازل کرده برایت بیان می‌کند، بنا بر این اگر مامور به تبلیغ آن و دعوت مردم به سوی آن شده‌ای دلتنگ مباش، بلی اگر قرآن غیر این

کتاب بود و از ناحیه غیر پروردگارت می‌بود روا بود که از جهت زحمات و محنت‌هایی که در تبلیغ آن است دلتنگ باشی.

خطای میزان در اینجا این است که متوجه پُرانتزی بودن جمله «فلا یکن فی صدرک حرج» نشده ، و جمله مذکور را ، «هم سیاق» با قبل و بعدش تصور کرده و لذا آن معنی عجیب را ارائه نموده ، در حالیکه اگر چشم خویش را بر آن جمله ببندیم معنی آیه فوراً واضح میشود ، و پس از این وضوح ، معنی صحیح جمله پُرانتزی نیز فوراً واضح میشود .

۱۸۴ (آیه ۳۷) : (المیزان) : " أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا ... "منظور از "کتاب" فضایی است که خداوند گذرانیده، و مقدراتی است که در مورد عمر، معیشت، بی‌نیازی، صحت، مال و اولاد انسان و سایر بهره‌های حیاتی او حتمی نموده،

پاراگراف (آیات ۳۷ تا ۴۳) شامل ۷ آیه است که ۶ آیه اش مربوط به اوضاع دو گروه متضاد در آخرت است و تفاوت های موقعیت آنها را شرح میدهد و همه این ۶ آیه هم در توضیح و تفسیر آیه مورد نظر آمده ، لذا ، کلمه کتاب را باید به معنی «قانون دادرسی آخرتی» (به همان معنی که در سوره مطففین آمده) بگیریم .

۱۸۵ (آیه ۵۴) : بد معنی کردن کلمه «امر» در آیه مذکور

المیزان در گفتاری طولانی کلمه مذکور را به موضوع «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ربط داده و بحثی طولانی در نحوه خلق و رابطه آن با امر مذکور کرده و خیلی از مطالب علم کلام را مطرح نموده و همه اش هم زائد و نامربوط .

پاراگرافی که این آیه در آن است (آیات ۵۴ تا ۵۸) ، اگر بخوانید ، در باره به رخ کشیدن نعمت های الهی است ، مانند آفرینش های الهی ، از آسمان و

زمین گرفته تا مسخر نمودن نجوم و سپس نزول باران و زنده کردن زمین مرده و بیرون دادن رستنی ها و و بنا بر این باید معنی خلق و امر را در این چارچوب دید که معنی آن همان چیزی است که ما جمع آن را «امور» مینامیم .

۱۸۶ (آیه های ۹۴ و ۹۵) : (المیزان): آری، خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی از آن امت ها می فرستاد به دنبال او آن امت را با ابتلای به ناملایمات و محنت ها آزمایش می کرد، تا به سوبش راه یافته و به درگاهش تضرع کنند، و وقتی معلوم می شد که این مردم به این وسیله که خود یکی از سنت های نامبرده بالاست متنبه نمی شوند سنت دیگری را به جای آن سنت بنام " سنت مکر " جاری می ساخت، و آن این بود که دل های آنان را بوسیله قساوت و اعراض از حق و علاقمند شدن به شهوات مادی و شیفتگی در برابر زیبایی های دنیوی مهر می نهاد.

بعد از اجرای این سنت، سنت سوم خود یعنی " استدراج " را جاری می نمود، و آن این بود که انواع گرفتاری ها و ناراحتی های آنان را بر طرف ساخته زندگیشان را از هر جهت مرفه می نمود، و بدین وسیله روز به روز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزدیک ترشان می کرد، تا وقتی که همه شان را به طور ناگهانی و بدون اینکه احتمالش را هم بدهند به دیار نیستی می فرستاد.

متاسفانه موضوع فوق بکلی خطا و باطل است و نمونه اش هم خود تاریخ نبوت پیامبر عزیزمان که قرآن خالی است از موضوعی نظیر آنچه در دو آیه مذکور گفته ، و علاوه بر آن مورخان نیز کوچکترین اشاره ای به وقایعی که مورد نظر قانون های سه گانه ادعائی المیزان است ندارند زیرا چنین چیزهایی نبوده ، و در مورد حضرت عیسی (ع) هم در انجیل ها چنین چیزی دیده نمی شود ، و این نوع بیان (ما ارسلنا من نبی الا که حصر و بی استثنایی را می رساند) از باب کثرت موارد است نه کلیت آن (تا المیزان چنان قانونی منتزع کند) و خلاصه اینکه موضوع به طرز بیانی قرآن که در اینجا به روش مبالغه (که نزد مانیز عادی و شایع است — مثلا میگوئیم قربونت برم یا میگوئیم قدم روی چشم ما گذاشتی یا میگوئیم به انجام رسیده که همه از نوع مبالغه است و کسی واقعا منظور ندارد که قربانی دیگری شود و ..) است .

اما اگر کنجکاوبد که بدانید واقعا موضوع از چه قرار بوده ، به تفسیر ما در ذیل همین آیات به سایت رجوع فرمایید .

المیزان سعی زیادی کرده که «مکانیزم» اعتراف گیری مذکور در آیه ذر را بیان کند و طبعاً و البته موفق هم نشده ، زیرا نه المیزان بلکه کل عالم قرن بیست و یکمی هم به آن عوامل دسترسی ندارند ، و المیزان هم از روش خویش که تفسیر آیات به کمک آیات دیگر باشد خارج شده (زیرا آیه دیگری در کل قرآن نیست که به این موضوع پرداخته باشد) و خیلی هم سعی کرده با کمک فلسفه متبوع خویش به حل موضوع نزدیک شود که نتوانسته ، و تنها چیزی که بدست آورده این بوده که یک سخن خیلی طولانی حوصله بر بگوید که اگر کسی بخواهد به آن بپردازد معلوم خواهد شد که پر از ایراد های جدی است .

ما میگوئیم به مکانیزم مطلب کاری نداریم زیرا آن موضوع مربوط به عالم نرم افزاری داستان آفرینش است ، بلکه ما به این کار داریم که اینک که چنین اتفاقی افتاده و همگی چنین اعترافی را کرده اند ، چگونه میتوان چگونگی ظهور این اعتراف در قیامت را به ذهن نزدیک کرد و توضیحش داد ؟

۵ - زاویه با تفاسیر رایج

خطای فاحش در اثر عدم توجه به ترتیب نزول

۱۸۷ - در آیه ۱۸۹ بعضی از عالیقدرترین و مشهورترین مفسران محترم، «نفس واحده» را به «آدم» تطبیق کرده‌اند که کاملاً ناصحیح است زیرا چگونه ممکن است «آدم» (که برگزیده خداوند است) مطابق آیه ۱۹۰ شرک بورزد؟ آنها این اشتباه فاحش را مرتکب نشدند مگر به این علت که از تفسیر قرآن کریم به ترتیب نزول خودداری نموده و مطابق ترتیب رایج کار کرده‌اند و در ترتیب رایج پس از سوره حمد به سوره بقره برمی‌خورند و در همان اوایل سوره

بقره داستان آفرینش مطرح می‌شود و این سوره اعراف هم چند سوره پس از سوره بقره است و آنها هنوز تحت تأثیر آن داستان هستند و در این آیه (آیه ۱۸۹) یک چنین خطای بسیار بزرگی می‌کنند و اگر به ترتیب نزول کار کرده بودند، «نفس واحده» را به همان معنی می‌گرفتند که در سوره شمس آمده است (و از سوره شمس تا سوره اعراف دائماً تکرار گردیده است)

جمله «جعل منها زوجها» مطابق بیانی که (در داستان آفرینش که در همین سوره مطرح شده) عرض کرده‌ایم، به این معنی است که از همان فرمول و نرم‌افزار «نفس واحده» (مطرح در سوره شمس)، جفت آن «نفس واحده» را نیز قرار داد.

یعنی یک نفس واحده «داریم و یک جفت نفس واحده» هم داریم که در اصول (فکر، فهم، رفتارهای انسانی و غیره) از همان نرم‌افزار است، اما در فروع (شکل، اندام‌های جنسی، و غیره) تفاوت‌هایی با آن دارد.

موضوعی (که اگر قرآن را به ترتیب نزول ببینیم) اینقدر واضح است، وقتی که قرآن به ترتیب رایج تفسیر شود مفسران - بلکه مفسران بسیار عالی قدر- را آنقدر دچار خطا کرده است. البته این موضوع منحصر به همین مورد نیست و نظایر زیاد دارد.

۶۶ و ۶۷ - سوره اعراف آیه ۱۸۹

۱۸۸ : (المیزان) : و معنای آن این است که: "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ" ای گروه بنی آدم خدای تعالی آن کسی است که شما را آفرید "مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ" از تن واحدی که پدرتان بود "وَجَعَلَ مِنْهَا" و از آن یعنی از نوع آن "زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا" همسرش را آفرید تا آن مرد به داشتن آن همسر آرامش دل یابد "فَلَمَّا تَشَاهَا" پس وقتی با او در آمیخت- تغشی به معنای جماع است- "حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا" بار سبکی که عبارت بود از نطفه برداشت "فمرت به" و هم چنان این بار را داشت و با آن آمد و شد و نشست و برخاست می‌کرد تا آنکه نطفه در رحمش رشد نموده به حد جنین رسید و سنگین شد، و همسر آدم احساس سنگینی آن را می‌کرد"

چنانکه به وضوح دیده می شود «نفس واحده» را به حضرت آدم تطبیق نموده که خطاست زیرا در آیه بعد به آنها نسبت شرک داده شده ، و البته المیزان در بحثی این قسمت را (یعنی شرک را) از حضرت آدم با توجیهاتی رد نموده که چندان مقبول نیست در حالیکه اگر به ترتیب نزول توجه میکرد موضوع «نفس واحده» را به همان معنی می گرفت که در سوره شمس آمده (ونفس و ما سوّیها)

سوره کهف

۱۸۹ : (المیزان) : این سوره با انذار و تبشیر دعوت می کند به اعتقاد حق و عمل صالح

درس : ای مردم ! از نمونه های قابل تحسین گذشته الگو بگیرید و مسیر زندگی خویش را اصلاح کنید .

موخره

۱

در این کتاب - به زعم خویش - در حقیقت موفق شده ایم روش تفسیری خویش را در تقابل با تفسیری معروف و مشهور نشان دهیم و نمونه هایی که ارائه کرده ایم آنقدر هست که موضوع را برساند و در موضوع ترتیب نزول ۲۰ مورد و در اصلی - فرعی ۹ مورد و در عصاره محتوا ۵۰ مورد و در روایات ۵ مورد و در عدم تمرکز روی متن ۱ مورد و در چندخطایی ۶۷ مورد و خطای عادی ۴۸ مورد نشان داده ایم ، و این مربوط به نصف حجم قرآن است که تازه بصورت تورقی و گذری بدست آمده و نه بررسی دقیق .
ما میخواستیم از این طریق روش تفسیری خویش را بشناسانیم .

۲

از بین تفاسیر موجود ، چنانکه در مقدمه گفته ایم ، المیزان بهترین است ، و ما در مقابل آن و مولف عالیقدرش سر تعظیم فرود می آوریم ، و اگر المیزان ایرادی داشته باشد ، تفاسیر دیگر ایرادهای زیاده‌تری خواهند داشت و چون مسئله اصلی ما معرفی روش - به زعم ما بهتر - تفسیری ما است ، نیک میدانیم که اگر قرار بود این کار را در مورد تفسیر دیگری انجام میدادیم ، ایرادها به نحو حوصله‌بری بسیار زیادتر میبود ، و اگر خواننده اهل فن ایراد های ما را وارد بداند به این معنی است که روش ما از همه روشهای دیگر که در بقیه تفاسیر متجلی است بهتر است.

۳

چنانکه ملاحظه میشود ، ما در هفت محور کار کرده ایم ، ولی ضمن کار متوجه شده ایم که محور هشتمی هم هست و آنهم تکیه المیزان بر خط فلسفی است که مرحوم مولف به آن وابسته بود ، اما کلاً از پرداختن به آن طفره رفتیم زیرا موارد مربوط به آن به نحو حوصله‌بری طولانی بود ، و پرداختن به آن به همان مقدار اطناب و تطویل نیاز داشت ، که با سلیقهء میل به اختصار ما موافق نبود ، مثلاً در بحث «عالم ذرّ» با وجود اینکه محل پرداختن به آن بود ، اما نپرداختیم زیرا میدیدیم که بطور بالقوه طولانی میگردد.

۴

موارد ایراد مربوط به فصل ۴ (اتکاء به روایات) بسیار بیش از آن است که نشان داده ایم ، و در این مورد نیز علت نپرداختن به مواردی که نپرداخته ایم طولانی شدن بیش از حد بوده است .

۵

این قلم برای مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه احترام بسیار زیادی قائل است و اساساً تفسیر خوانی جدی خویش را با المیزان شروع کرده و از آن لذت زیادی برده ، و همواره برای آن بزرگوار دعا نموده و مزید رحمت الهی را طلبیده ، و بسیار شده که با حضور بر مرقد آن بزرگوار به فاتحه خوانی و قرائت آیاتی از کلام خدا پرداخته ، اما ، علم متوقف نمیشود و کار ما هم – که به زعم ما – امروز نو است و فردا کهنه میشود و کار نوتری پا به عرصه وجود میگذارد و هرگز فراموش نمیکنیم که المیزان یکی از نقاط عطف بسیار شاخص در علم تفسیر قرآن است .